

چاپ دوم

ساختن تاریخ

مصاحبه با چهار ژنرال
نیروهای مسلح انقلابی کوبا



ساختن تاریخ

مصاحبه با چهار ژنرال
نیروهای مسلح انقلابی کوبا

نشر طلایه پرسه
تهران، ۱۳۷۹

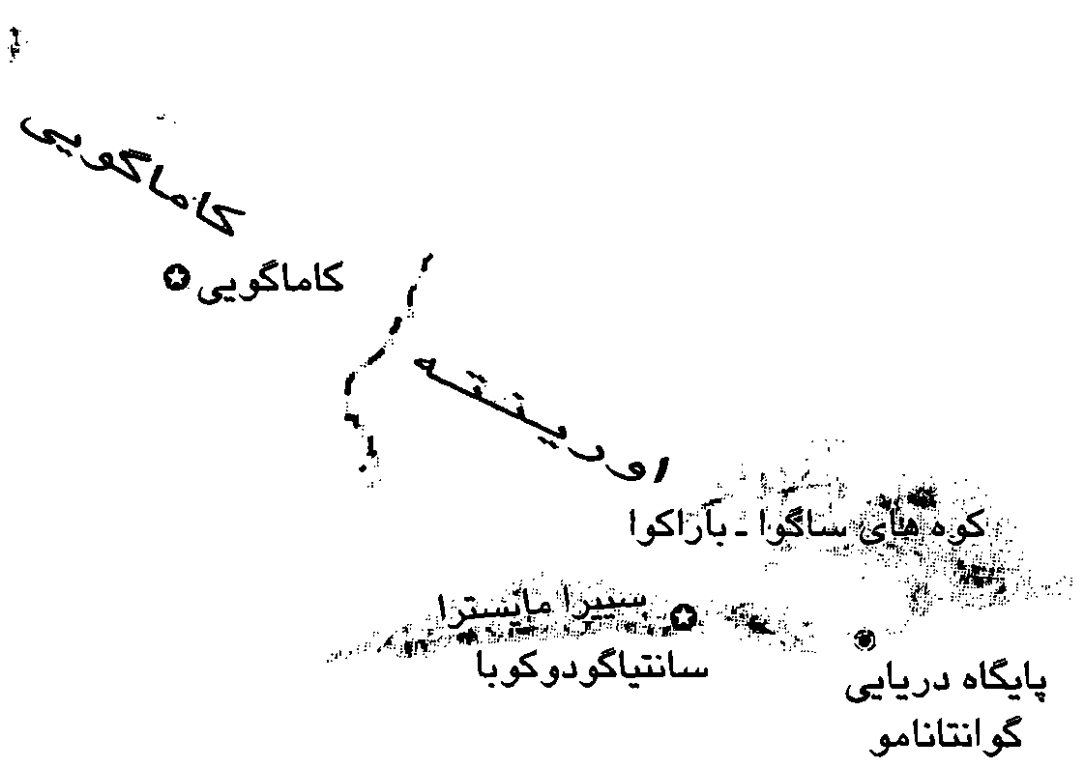
یادداشت ناشر

در این کتاب با چهار ژنرال ارشد کوبایی مصاحبه شده است. این چهار ژنرال که از رهبران مرکزی و باسابقه‌ی انقلاب کوبا هستند، بخشی از تاریخ کوبا را بازگو می‌کنند: از بحران موشکی اکتبر که دنیا را به آستانه‌ی جنگ اتمی کشاند تا دوران ویژه در پی فروپاشی شوروی سابق. از مأموریت‌های انترناسیونالیستی خود در اقصی نقاط جهان سخن می‌گویند: از آنگولا و کنگو تا سوریه و از نیکاراگوئه تا ویتنام. بخش مهمی از تاریخ جهان بدین ترتیب از زبان سازندگان آن بازگو می‌شود.

امید است که با مطالعه‌ی این کتاب خواننده ارجمند با برخی از وقایع مهم تاریخ نیم قرن اخیر جهان که گاهی هم مسأله‌ی روز می‌شوند آشنائی بیشتری پیدا کند ■

فهرست

- ۳ یادداشت ناشر
- ۹ پیش‌گفتار از ماری آلیس واترز
- ۱۹ درباره‌ی مصاحبه‌کنندگان
- ۲۱ 'مردم کوبا مسلح باقی می‌مانند
و آماده‌اند تا از انقلاب دفاع کنند'
سرلشکر نستور لویز کیوبا
- ۶۷ 'جنگ همگانی توده‌ی مردم،
اساس دفاع ماست'
سرلشکر انریکه کاررراس
- ۱۰۹ 'نیروهای مسلح انقلابی
مردم‌اند در لباس نظامی'
سر تیپ خوزه رامون فرناندز
- ۱۴۷ 'ما ارتشی سیاسی هستیم
و کاملاً واقفیم که
از کدام هدف دفاع می‌کنیم'
سر تیپ هری ویبه‌گاس
- ۲۰۳ یادداشت‌ها
- ۲۲۳ منابع برای مطالعه‌ی بیشتر
- ۲۲۹ فهرست اعلام و موضوعات



۱۶۰ کیلومتر



۱۰۰ مایل

پیش‌گفتار

“ما قابلیت ساختن تاریخ را داشته‌ایم،
نه نوشتن آن را.”

رائول کاسترو

در اول ژانویه ۱۹۵۹ زنان و مردان کوبا در فوج‌های میلیونی به اینکه صرفاً بازیچه‌ی دست تاریخ باشند خاتمه دادند و سازنده‌ی تاریخ نیز شدند. بدین ترتیب آنان دروازه‌ی نخستین انقلاب سوسیالیستی قاره‌ی آمریکا را گشودند.

همان‌طور که چهار مصاحبه‌ی مندرج در این کتاب به گونه‌ای بارز نشان می‌دهند، انسان‌هایی که جنگیدند تا این امر عظیم را تحقق بخشند مردمانی عادی و زحمتکش بودند. غالباً جوان بودند و هنوز در عنفوان نوجوانی یا در اوایل بیست‌سالگی – کارگر، کشاورز، دانشجو، مغازه‌دار – و قصدشان تغییر تاریخ جهان نبود. آن‌ها فقط قصد داشتند حکومت مستبدانه و خونخوار فولجنسیو باتیستا^۱ را با هر وسیله‌ی ممکن به زیر بکشند؛ حکومتی دیکتاتوری که وابسته بود به قدرت نظامی و اشنگتن و ثروتمندانی که و اشنگتن نماینده‌ی آن‌هاست.

جنگ انقلابی در اواخر ۱۹۵۶ آغاز شد و آنچه سرنوشت پیروزی را تعیین کرد، استعداد نظامی قوام‌یافته‌ی ارتش شورشی تحت فرماندهی فیدل کاسترو بود. اینکه خاستگاه مردان و زنانی که در کادر رهبری ارتش

1- Fulgencio Batista

شورشی ظاهر می شدند چه بود و چه چیز باعث تحول آنها شد، مضمون واقعی کتاب حاضر را در بر می گیرد. وقتی ژنرال‌های نیروهای مسلح انقلابی (فار)^۱ از تجاربشان صحبت می کنند به طور اجمال درمی یابیم که مبارزه خود چطور آنها را متحول ساخته و بینش آنان را نسبت به جهان و جایگاهشان در آن را تغییر داده و از آنان رزمندگان منضبط کمونیستی خلق کرده که وحدتشان از یک سو مردم کوبا را به جلو رهبری و از دیگر سو امپریالیسم ایالات متحده را بیش از چهار دهه در مانده کرده است.

ارنستو چه گوارا، رهبر کوبایی که متولد آرژانتین بود، به یک هزار جوانی که از سراسر قاره‌ی آمریکا به منظور شرکت در نخستین کنگره‌ی تاریخی و مهم جوانان آمریکای لاتین در تابستان ۱۹۶۰ در هاوانا گرد آمده بودند چنین گفت:

انقلاب کوبا آن گونه که امروز آن را مشاهده می کنید ادامه دارد، اما همانی نیست که دیروز بود، یا حتی آنچه پس از پیروزی بود. به قیام کوبا پیش از پیروزی نیز هیچ شباهتی ندارد، آن زمان که آن هشتاد و دو مرد جوان مشقت عبور از خلیج مکزیک را بر خود هموار کردند و قایق به آب زدند تا به سواحل سییرا مایسترا^۲ برسند. بین آن جوانان و نمایندگان امروزی کوبا فاصله‌ای وجود دارد که با سال قابل اندازه گیری نیست - یا دست کم با سالی که روزش بیست و چهار ساعته و ساعتش شصت دقیقه‌ای است نمی توان آن را به طور صحیح اندازه گرفت.

تمام اعضای دولت کوبا - گرچه از نظر سن و سال جوان، از نظر شخصیتی جوان و نارس و از نظر توهمات^۳ که داشتند جوان و ناپخته بودند - با این حال در مکتب استثنایی تجربه، از راه تماس زنده با مردم، و لمس نیازها و آرزوهای آنان به پختگی دست یافته اند.

همه‌ی ما امیدوار بودیم که یک روزی وارد یک جایی در کوبا شویم با کمی داد و فریاد، با چند عمل قهرمانانه، چند تایی کشته، و یک خرده پخش برنامه‌ی رادیویی، قدرت را به دست بگیریم و باتیستای دیکتاتور

1- Revolutionary Armed Forces (FAR)

2- Sierra Maestra

را بیرون بیندازیم. تاریخ به ما نشان داد سرنگون ساختن کل حکومتی که ارتش جانیان و جنایتکاران حمایتش می‌کند بسیار دشوارتر از این‌هاست؛ جنایتکارانی که شریک جرم حکومت بودند و بزرگ‌ترین قدرت استعماری روی زمین پشتیبانشان بود. بدین نحو بود که کل عقایدمان، اندک‌اندک، تغییر کرد.



در ماه آوریل ۱۹۹۷ گروهی از گزارشگران هفته‌نامه‌ی میلیتانت^۱ و مجله‌ی اسپانیایی زبان پرسپکتیوا ماندیال^۲، که هر دو در نیویورک چاپ می‌شود، از کوبا دیدار کردند. نقل خاطرات و تحلیل پیروزی میلیشیا^۳ و نیروهای مسلح انقلابی کوبا در پلایا گیرون^۴ در خلیج خوک‌ها، همزمان با نزدیک شدن سی و ششمین سالگرد این دستاورد عظیم، در صدر اخبار بود.

در ۱۷ آوریل ۱۹۶۱، یک نیروی اعزامی بالغ بر حدود ۱,۵۰۰ مزدور کوبایی که ایالات متحده تسلیح و سازماندهی و از نظر منابع مالی تأمین کرده بود در منطقه‌ی دورافتاده‌ای در جنوب مرکزی کوبا پا به خشکی گذاشتند، با این هدف که در آنجا استحکامات نظامی ساحلی ایجاد و دولت موقت اعلام کنند تا بدین طریق از واشنگتن بخواهند بی‌درنگ از آن‌ها حمایت نظامی کند. ظرف هفتاد و دو ساعت نیروی متجاوز تار و مار شد و عملاً کل آن‌ها به اسارت در آمدند. ایجاد استحکامات ساحلی اصلاً پا نگرفت. و فرمانده کل، فیدل کاسترو^۵، این نبرد را به‌درستی نخستین شکست نظامی امپریالیسم یانکی در آمریکای لاتین نامید.

گروه خبری ما به هم‌قطاران کوبایی گفتند که علاقه‌مندیم برای خوانندگانمان مطالبی را تهیه کنیم که تداعی‌کننده‌ی خاطره‌ی این واقعه‌ی تاریخی باشد. وقتی پرسیدند که آیا علاقه دارید با تعدادی از کهنه‌سربازان

1- Militant
4- Playa Girón

2- Perspectiva Mundial 3- Militia (نیروی مسلح مردمی)
5- Fidel Castro

جنگ پلایا گیرون مصاحبه کنید، با شور و شوق پاسخ مثبت دادیم. ظرف چند روز، در عین تعجب ما، معلوم شد رزمندگانی که قرار بود با آنها مصاحبه کنیم سه ژنرال نیروهای مسلح انقلابی کوبا هستند - خوزه رامون فرناندز، فرمانده نیروهای کوبایی در میدان جنگ پلایا گیرون؛ انریکه کاررراس، فرمانده نیروی هوایی کوبا در آن نبرد؛ و نستور لویز کیوبا، یکی از فرماندهان یگان زرهی.

این مصاحبه‌ها عملاً چند ماه بعد در اکتبر ۱۹۹۷ صورت گرفتند. از قضا مصاحبه‌ها مصادف شد با سالگرد بحران اکتبر ۱۹۶۲، بحرانی که در ایالات متحده به بحران "موشکی" معروف است. سی و پنج سال پیش، دولت جان اف. کندی در یک نمایش قدرت در برابر دولت‌های کوبا و اتحاد شوروی بر سر استقرار تسلیحات اتمی شوروی [در کوبا] - که کوبا به خاطر دفاع از این جزیره در مقابل تدارک روزافزون واشنگتن برای تهاجم آن را پذیرفته بود - جهان را در آستانه‌ی جنگ هسته‌ای قرار داد. چه در ایالات متحده و چه در کوبا، سالگرد این واقعه در صدر اخبار قرار گرفت و فرصت غیرمنتظره‌ای بود تا از این سه ژنرال بخواهیم نه فقط درباره‌ی جنگ خلیج خوک‌ها بلکه همچنین درباره‌ی تجاربشان از دوران بحران اکتبر صحبت کنند.

اکتبر ۱۹۹۷ مقطع مهمی در تاریخ کوبا بود: برگزاری مراسم باشکوهی از هاوانا تا ساتاکلارا و سایر مناطق به خاطر بازگردانده شدن اجساد ارنستو چه‌گوارا^۱ و شش رزمنده‌ی انترناسیونالیست دیگر به کوبا. شش رزمنده‌ای که در سالیان ۱۹۶۶-۱۹۶۷ در بولیوی در کنار او جنگیده و تلاش کرده بودند تا در مخروط جنوبی آمریکای لاتین یک هسته‌ی منسجم رهبری انقلابی ایجاد کنند. رییس جمهور، فیدل کاسترو، در سخنرانی خود در مراسم اصلی ساتاکلارا، که بقایای این مبارزان

1- José Ramón Fernández, Enrique Carreras, Néstor López Cuba

2- Ernesto Che Guevara

انترناسیونالیست در آنجا به خاک سپرده شد، گفت که در نظر او «چه» و مردانش همانند نیروی کمکی و گروهی از رزمندگان شکست‌ناپذیرند - که این بار فقط کوبایی نیستند، بلکه آمریکای لاتینی‌ها نیز در میانشان هستند و آمده‌اند تا در کنار ما بجنگند و صفحات تازه‌ای از تاریخ و افتخار بیافرینند.

علاوه بر سه فرماندهی که در پلایا گیرون حضور داشتند، ما توانستیم با یکی از رزمندگان جنگ بولیوی، یعنی سرتیپ هری وییه‌گاس، مصاحبه کنیم. "پومبو"، نامی که وییه‌گاس با آن در سراسر دنیا شناخته شده است، در ستاد کل گوارا در بولیوی انجام وظیفه می‌کرد و پس از مرگ گوارا فرماندهی انقلابیون کوبایی و بولیویایی را به عهده داشت که جنگیدند و حلقه‌ی محاصره‌ی نظامی ارتش بولیوی و نیروهای ویژه‌ی ایالات متحده را شکستند و نجات یافتند.

ژنرال‌های نیروهای مسلح انقلابی در تمام این سال‌ها در مصاحبه‌های اندکی با خبرنگاران کوبایی شرکت کرده‌اند، چه رسد به خبرنگاران غیرکوبایی. این چهار ژنرال برای موضوعات یا سؤالاتی که قرار بود مطرح شوند محدودیتی قایل نشدند و همچنین نخواستند که پیشاپیش سؤالات را بدانند. مصاحبه‌ها بعضی اوقات شکل گفتگو و بحث به خود می‌گرفت. انقلابیون ایالات متحده و کوبا در این مصاحبه‌ها راجع به وقایع تاریخ‌سازی سخن گفتند که این انقلابیون برخی از آن‌ها را مشترکاً از مواضع بسیار متفاوت خود در سنگرهای خط مقدم تجربه کرده و پشت سر گذاشته بودند.

این ژنرال‌ها صادقانه و صریح از نخستین تجارب سیاسی‌شان در مبارزه علیه دیکتاتوری باتیستا تا شرکتشان در نبرد حماسی داوود علیه غول امپریالیسم ایالات متحده در تمام سالیان آغازین انقلاب، تا مأموریت‌های انترناسیونالیستی‌شان به اقصی نقاط جهان از جمله سوریه، ویتنام،

بولیوی، کنگو، نیکاراگوئه و آنگولا و مشاهدات و نظراتشان درباره چالش‌های رویاروی انقلاب کوبا در حال حاضر صحبت کردند.

چهار نکته‌ی بارز بیش از همه قابل توجه است:

یک، چنانچه فیدل کاسترو بارها خاطر نشان کرده است، نیروهای مسلح انقلابی کوبا هنر رزم را با خواندن کتاب‌های درسی در کلاس‌های دانشکده‌ی نظامی یاد نگرفتند. او در ۱۹ام آوریل ۱۹۶۳ در دومین سالروز شکست امپریالیسم ایالات متحده در خلیج خوک‌ها اشاره می‌کند: «آن‌ها نیرویی هستند که ریشه در تاریخ دارند و در جنگ و نبرد کارآموزی کرده‌اند.» مردان و زنان کوبا به خاطر هدفی جنگیدند که به آن اعتقاد داشتند و در اولین فرصت این تجربه را با مطالعه و آموزش تلفیق کردند و بدین ترتیب نیروهای مسلح انقلابی به نیرویی تبدیل شد که در میان ارتش‌های جهان هم بیش‌ترین خوف را در دل‌ها برمی‌انگیزد و هم بیش‌ترین ستایش را، بسته به آنکه از کدام طبقه باشید.

فیدل در راهپیمایی ۲۶ام ژوئیه‌ی ۱۹۸۸ در ساتیاگودوکوبا گفت: «وجه مشخصه‌ی این انقلاب این بوده که از سایر انقلاب‌ها نسخه‌برداری نشده، بلکه خود آفریننده بوده است. اگر می‌خواستیم از الگوهای پیش‌ساخته پیروی کنیم، امروز در اینجا گرد هم جمع نشده بودیم، ۲۶ام ژوئیه را نداشتیم، انقلاب سوسیالیستی نیز در این نیمکره بر پا نشده بود. ... زیرا طبق تئوری در اینجا انقلاب ناممکن بود. ... سابقاً دستورالعمل‌ها این‌گونه می‌گفتند.»

دوم، علت این را که اکثریت کادرهای نیروهای مسلح انقلابی - از جمله افسران - ریشه‌ی دهقانی و کارگری دارند، باید در چگونگی تکامل عملی ارتش شورشی در طی دوران جنگ انقلابی سال‌های ۱۹۵۶-۱۹۵۸ جستجو کرد. اقدامات سنجیده‌ای که رهبری کوبا برای حفظ این ترکیب اجتماعی صورت داده مبین منافع طبقاتی‌ای است که نیروهای مسلح انقلابی از آن دفاع و حراست می‌کند.

در این مصاحبه‌ها علیه رفتار تحقیرآمیز و غیرانسانی افسران سایر ارتش‌ها علیه سربازانشان انزجار عمیق و از دل برخاسته‌ای ابراز می‌شود. برخی از این ژنرال‌ها خود شاهد چنین رفتارهایی بوده‌اند و این انزجار انعکاس ترکیب طبقاتی نیروهای مسلح انقلابی کوبا است. این ماهیت طبقاتی بیش از هر چیز در انترناسیونالیسم انقلاب کوبا نقش بسته است. فیدل کاسترو سنگ محک این انقلاب را در روز نیروهای مسلح کوبا در دسامبر ۱۹۸۸ در سخنرانی‌ای در حضور نیم میلیون نفر در هاوانا چنین جمع‌بندی کرد: «آن کس که قادر نیست برای دیگران بجنگد به هیچ وجه نخواهد توانست برای خود نیز بجنگد.»

سوم، این مصاحبه‌ها به گونه‌ای برجسته جایگاه تعیین‌کننده‌ی جوانان را در آفرینش جنبش انقلابی کوبا نشان می‌دهند. دو تن از خود همین ژنرال‌ها هنگامی که به ارتش شورشی در سیرا مایسترا پیوستند نوجوان بودند. کثرت مبارزان جوانی که پس از پیروزی در ۱۹۵۹ طیف کاملی از مسئولیت‌های نظامی و سیاسی را در دولت انقلابی به عهده گرفتند گواهی بر این مطلب است.

چهارم، روزهای حماسی انقلاب کوبا به گذشته خلاصه نمی‌شود، بلکه همچنین به حال و آینده تعلق دارند. شرایط بسیار حاد اقتصادی از اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ که در کوبا از آن به دوران ویژه^۱ یاد می‌شود چالش‌هایی به عظمت چالش‌هایی که هر انقلاب دیگری تاکنون با آن روبه‌رو بوده است، به‌خصوص در زمینه‌ی سیاسی، ایجاد کرده است. به همین خاطر است که دقت در ثبت تاریخ انقلاب کوبا و نیروهای مسلح انقلابی آن از زبان رزمندگان زنده‌ی آن اهمیت بیش‌تری پیدا می‌کند، زیرا مبارزان جوان انقلابی این کشور نیازمند تاریخ دقیق خود هستند تا تداوم آن را حفظ کنند.

همان‌طور که ژنرال‌های حاضر در مصاحبه در اینجا توضیح و نشان

می دهند، بذر انضباط انقلابی، نگرش مبتنی بر از خودگذشتگی و تعهد و وفاداری به همبستگی انسانی، که امروزه علامت مشخصه‌ی پیشتازان کوبا است، در همان سالیان آغازین مبارزه علیه دیکتاتوری باتیستا کاشته شده است. بسیاری از نهادها، از جمله خود نیروهای مسلح انقلابی، میلشیا و انجمن جوانان کمونیست به طور مستقیم از ارتش شورشی ریشه و نشأت گرفته‌اند - همین ارتش شورشی منشأ پیدایش تدابیر و سیاست‌های عظیمی نظیر اولویت به سوادآموزی و ارتقای فرهنگ زحمتکشان، اقدام برای رفع تبعیض نژادی، تبلیغ و ترویج تساوی حقوق زنان و تحقق انقلاب عمیق ارضی بوده است.

در سالیان آغازین پس از پیروزی در سال ۱۹۵۹، کادرهای جنبش انقلابی کوبا وقت فراغت نداشتند و بسیاری از کارگران و دهقانان که تاریخ را خلق می‌کردند هنوز از سطح فرهنگی‌ای برخوردار نبودند که در عین حال بتوانند آنچه را که خلق می‌کردند برای دیگران به شکل مکتوب در آورند. اکنون این وظیفه را تماماً و آگاهانه رهبری انقلاب بر دوش می‌کشد. ثمرات این اقدام نه فقط برای مردم کوبا بلکه برای کارگران و کشاورزان و جوانان سراسر قاره‌ی آمریکا و گردهاگرد جهان که بر آن‌اند تا مثال انقلاب کوبا را سرمشق خود قرار دهند حایز اهمیت است. امیدواریم، کتاب ساختن تاریخ تلاشی هرچند کوچک در تحقق این امر باشد.



شایسته است که با ذکر نام سانتیاگو دورکوئیز^۱، مدیرمسئول ادیتورا پولیتیکا^۲، ایرایدا آگویررچو، نورا مادان^۳ و سایر کسانی که در آن دفتر کمک و مساعدتشان نه فقط انجام مصاحبه‌ها در این مجلد بلکه ویرایش دقیقشان را ممکن ساختند، سپاسگزاری کنیم.

1- Santiago Dórzuez 2- Director of Editora Política
3- Iraida Aguirrechu, Nora Madan

خوانندگانی که بسیاری از ارجاعات تاریخی در این صفحات برایشان عمدتاً تازگی دارد یا ناآشناست ترکیب جامع واژه‌نامه و یادداشت در انتهای کتاب را بسیار مفید خواهند یافت. همین‌طور، یادداشت‌ها برای "مطالعه‌ی بیشتر" برای آنانی که میل دارند به شکل عمیق‌تری در تعالیم جنبش نوین کارگری کندوکاو کنند سودمند خواهد بود؛ جنبشی که چارچوب تاریخی‌ای را شکل می‌دهد که این چهار ژنرال کوبایی ترسیم و در اظهاراتشان بدان اشاره می‌کنند.

ما این کتاب را به جوانان کوبا و سراسر جهان تقدیم می‌کنیم، به آنانی که مردان و زنان ارتش شورشی همچنان راه‌بلدشان هستند ■

ماری آلیس واترز^۱

اکتبر ۱۹۹۹

درباره‌ی مصاحبه‌کنندگان

جک بارنزا، دبیر سراسری حزب کارگران سوسیالیست در آمریکا و نویسنده‌ی کتاب‌های: بی‌نظمی جهانی سرمایه‌داری: سیاست‌های کارگری در آستانه‌ی هزاره‌ی جدید؛ چهره‌ی در حال تغییر سیاست ایالات متحده؛ "امپریالیسم ایالات متحده جنگ سرد را باخته است"؛ برای تشکیل حکومت کارگران و کشاورزان در ایالات متحده؛ و "سیاست اقتصاد: چه گوارا و تداوم مارکسیستی".

ماری آلیس واترز، مدیرمسئول انتشارات پات‌فایندر و سردبیر مجله‌ی مارکسیستی نیواینترنشنال و نویسنده‌ی کتاب‌های "دفاع از کوبا، دفاع از انقلاب سوسیالیستی کوبا" و ویراستار کتاب رُزا لوگزامبورگ سخن می‌گوید؛ آرایش، مد و استثمار زنان؛ و همچنین ویراستار کتب عدیده‌ای از سخنرانی‌ها و نوشته‌های فیدل کاسترو و ارنستو چه‌گوارا.

مارتین کاپل^۲، سردبیر ماهنامه‌ی اسپانیایی زبان پرسپکتیوا ماندیال و نیواینترنشنال. او همچنین ویراستار کتاب پورتوریکو و ضرورت استقلال نوشته‌ی رافائل کانسل میراندا^۳ است ■

1- Jack Barnes

2- Martín Koppel

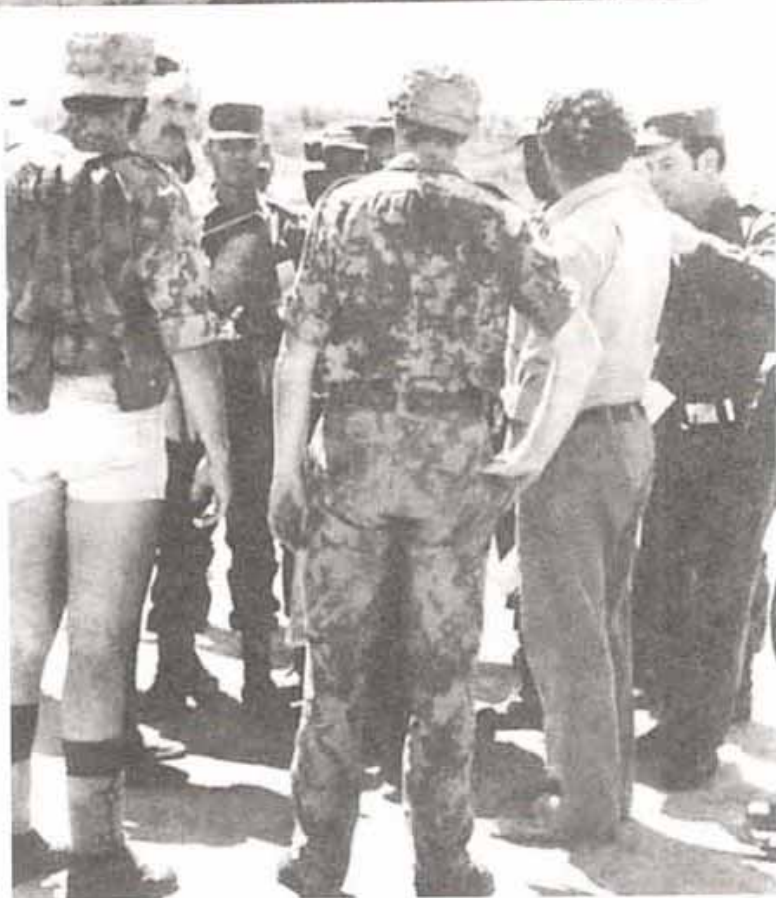
3- Rafael Cancel Miranda

'مردم کوبا'
مسلح باقی می مانند و
آماده اند تا از انقلاب دفاع کنند'

سرلشکر نستور لوپز کیوبا



عسكر ار مارشيل
كابل / ميليشانت



با نسكر از ناتور لوبز كيوبا

بالا: سرلشكر ناتور
لوبز كيوبا به هنگام
مصاحبه.

پايين: لوبز كيوبا (نفر
سوم از سمت چپ،
رو به دوربين و كلاه بر
سر) در انگولا، سال
۱۹۷۶، در مرز ناميبيا.
مردان پشت يه
دوربين اهل افريقاي
جنوبي هستند. و نفر
سمت راست افسر
كوبايي خورخه
گوئررو است.

نستور لوپز کیوبا

سرلشکر نستور لوپز کیوبا در سال ۱۹۳۸ در خانواده‌ای روستایی در نزدیکی شهر هولگوین متولد شد، شهری که در آن زمان بخشی از ایالت اوربنته در شرق کوبا بود. او تا سال ششم ابتدایی به مدرسه رفت تا اینکه پدرش به او گفت: «مدرسه در شهر است و شهر هم دهاتی‌ها را فاسد می‌کند. تبر و بیلت را بردار و اینجا در مزرعه به من کمک کن.» این مرد جوان چندین سال بعد را به همین کار مشغول بود و کارهای دیگری هم کرد، مثل درو نیشکر، کشیدن گاری و کارگری در بارانداز کامیون‌ها.

در سال ۱۹۵۷ لوپز کیوبا به یکی از هسته‌های جنبش انقلابی ۱۲۶م ژوئیه پیوست، جنبشی که مبارزه در جهت سرنگونی دیکتاتوری فولجنسیو باتیستا را که ایالات متحده پشتیبانش بود، در کوبا رهبری می‌کرد. یکی از مهم‌ترین فعالیت‌های این هسته تهیه پول برای ارتش شورشی تحت رهبری فیدل کاسترو بود، ارتشی که از پایگاهش در سیرا مایسترا مبارزه‌ای انقلابی را علیه حکومت استبدادی باتیستا شروع کرده بود.

در ماه مه ۱۹۵۸، با تشدید فشار و اختناق رژیم، لوپز کیوبا و گروهی از رفقایش به کوهستان رفتند و به ارتش شورشی ملحق شدند. آن‌ها به جمع نیروهای خط جبهه‌ای پیوستند که هدایتش بر عهده‌ی راثول کاسترو بود و این جبهه در پاتک ارتش شورشی در اواخر ۱۹۵۸ شرکت داشت،

حمله‌ای که با طغیان پیروزمندانه‌ی همگانی و اعتصاب عمومی به اوج خود رسید. باتیستا در مواجهه با این تحولات در اول ژانویه‌ی ۱۹۵۹ از کوبا گریخت.

لوپز کیوبا هنگامی که شنید باتیستا فرار کرده است تصور کرد که کار خاتمه یافته است. محل استقرار یگان او فقط بیست و پنج مایل با مزرعه‌ی پدرش فاصله داشت. وقتی برادرانش به دنبال او آمدند، تجهیزات نظامیش را تحویل داد و آماده شد تا به خانه برود. لوپز کیوبا به هم‌زمانش گفت: «من رفتم. دیگر جنگ تمام شده، من به مزرعه برمی‌گردم.» فرمانده او، آبه لاردو کولومه ایباررا^۱ - که، آن زمان مثل اکنون، معروف به "فاری" بود - این موضوع را فهمید و با لوپز کیوبا صحبت کرد. کولومه به او گفت: «نه، نمی‌توانی بروی. تو مگر بزدلی؟ چطور می‌توانی بگذاری و بروی وقتی همه چیز دارد تازه شروع می‌شود؟» فرمانده پافشاری کرد و گفت: «همراه ما بیا. وقتی شرایط اجازه داد می‌توانی برگردی.»

او بزدل نبود. لوپز کیوبا به راهپیمایی کاروان آزادی پیوست و همراه با فرمانده کل ارتش شورشی، فیدل کاسترو، از ایالت اورینته تا هاوانا، پایتخت کوبا، رژه رفت. آن‌ها ۸ام ژانویه وارد هاوانا شدند. لوپز کیوبا دیگر هیچگاه به زندگی کشاورزی بازنگشت. او خیلی زود فرمانده نخستین گردان زرهی ارتش شورشی شد. در اکتبر ۱۹۶۰ اولین تانک‌های روسی که دولت کوبا برای دفاع از انقلاب در مقابل حملات روبه‌گسترش ایالات متحده درخواست کرده بود رسید. ارتش شورشی بلافاصله یک دوره‌ی فشرده‌ی آموزشی برای کار با تانک‌ها تشکیل داد. بعدها لوپز کیوبا چنین بخاطر می‌آورد: «هرچه ما صبح از مریبان روس یاد می‌گرفتیم شب باید به سایر هم‌زمان یاد می‌دادیم.» پیش از آنکه دوره‌ی آموزش را تمام کنند، ضدانقلابیونی که

ایالات متحده سازمان داده بود تجاوز به خلیج خوک‌ها را شروع کردند. در صبح ۱۷م آوریل ۱۹۶۱، به لوپز کیوبا، که هنوز از حمله‌ی مزدوران خبر نداشت، دستور داده شد بلافاصله در رأس یک گروه زرهی به سمت ماتانزاس حرکت کند. وقتی که به مقصد رسید، از اینکه فرمانده کل فیدل کاسترو را روبه‌روی خود دید یگه خورد. فیدل کاسترو او را در جریان تجاوز به پلایا‌گیرون گذاشت و دستور داد یگان زرهی وارد جنگ شود. این یگان، با چهار تانک که وضعیت مناسب داشتند، همراه با واحدهای پیاده‌ی میلشیا، پیشروی کرد. آن‌ها درگیر یک نبرد سنگین شدند و کمک کردند جلوی پیشروی اولیه‌ی مزدوران متجاوز گرفته شود و نیروهای مسلح انقلابی و میلشیا‌ی مردمی ظرف هفتاد و دو ساعت مزدوران را شکست دادند.

خود لوپز کیوبا با آتش مسلسل دشمن مجروح شد. هم‌زمانش او را به یک بیمارستان صحرایی بردند و از آنجا ترتیبی دادند که برای عمل جراحی به ماتانزاس انتقال یابد و ترکش جای‌گرفته در بازویش بیرون آورده شود.

با وجود این، لوپز کیوبا وقتی از سایر رزمندگان مجروح خبر پیشروی نیروهای انقلابی را در پلایا‌گیرون شنید از تخت بیمارستان پایین آمد و به میدان جنگ برگشت. او در حمله‌ی نهایی علیه نیروهای متجاوز شرکت داشت، تا اینکه، کاسترو، که متوجه‌ی تب و لرز لوپز کیوبا شده بود، به او دستور داد میدان جنگ را ترک کند. پس از این جنگ او به درجه‌ی سروانی ارتقاء یافت.

در سال ۱۹۷۳ لوپز کیوبا داوطلب شد در رأس یک گردان زرهی، که بعداً به یک هنگ گسترش یافت، برای مأموریت به سوریه برود. در آن سال نیروهای سوری و مصری علیه ارتش اسرائیل جنگیده بودند تا ارتفاعات جولان و سرزمین تحت اشغال اسرائیل در صحرای سینا را باز پس بگیرند. گرچه اعضای هیأت نظامی اعزامی انترناسیونالیست کوبا

درگیر جنگ نشدند، آن‌ها کمک کردند تا استحکامات دفاعی سوریه سازماندهی شود و بدین ترتیب تجاوزات بعدی اسرائیل را متوقف ساختند. این یگان تا فوریه‌ی ۱۹۷۵ در سوریه باقی ماند.

لوپز کیوبا، اندک مدتی پس از بازگشت به کوبا، به نخستین داوطلبان اترناسیونالیست کوبایی که راهی آنگولا بودند ملحق شد. این داوطلبان در اجابت به درخواست فوری آنگولا برای یاری‌رسانی در مبارزه علیه تهاجم آفریقای جنوبی در اواخر ۱۹۷۵ وارد آنگولا، این کشور تازه استقلال‌یافته، شدند. ستون زرهی لوپز کیوبا در سرتاسر آنگولا راه را برای پیشروی نیروهای اعزامی کوبا گشود و این نیرو در ماه مارس ۱۹۷۶ به مرز نامیبیا - که در آن زمان مستعمره‌ی آفریقای جنوبی بود - رسید. بدین ترتیب رژیم آپارتاید ناگزیر شد نقشه‌های خود برای شکست سریع نظامی آنگولا را به تعویق بیندازد.

آفریقای جنوبی از جنگ خونین نیروهای راست‌گرای آنگولایی پشتیبانی نظامی می‌کرد و خود جلودار آن بود و از این طریق کوشش سیزده ساله‌ای برای تضعیف دولت آنگولا و اترناسیونالیست‌های کوبایی صورت داد. در طول این دوران بیش از ۳۰۰۰،۰۰۰ داوطلب کوبایی در آنگولا جنگیدند؛ و ۲،۰۰۰ نفر از آنان کشته شدند.

در سال ۱۹۸۸، در جنگ کوئیتو کواناوال^۱، داوطلبان کوبایی و نیروهای آنگولایی و مبارزان نامیبیایی تجاوز مستقیم دیگری از سوی آفریقای جنوبی را شکست دادند. رژیم تضعیف‌شده‌ی آفریقای جنوبی از آنگولا تقاضای صلح کرد و در سال ۱۹۹۰ استقلال نامیبیا را پذیرفت. تا سال ۱۹۹۴ خود نظام آپارتاید نیز با فوران مبارزات توده‌ای که تا اندازه‌ای ملهم از پیروزی بر نیروهای آفریقای جنوبی در کوئیتو کواناوال بود از پا درآمد.

به دنبال پیروزی انقلاب نیکاراگوئه در ژوئیه‌ی ۱۹۷۹، لوپز کیوبا در

1- Cuito Cuanavale

رأس یک هیأت نظامی کوبایی به نیکاراگوئه اعزام شد. در اجابت درخواست دولت جدید، هیأت کوبایی در دفاع از انقلاب و حاکمیت نیکاراگوئه علیه نیروهای مزدور تحت حمایت ایالات متحده، معروف به "کنترها"، به ارتش ساندنیست کمک نظامی و فکری داد.

مصاحبه با لوپز کیوبا را جک بارنز، ماری آلیس واترز و مارتین کاپل در ۲۰م اکتبر ۱۹۹۷ در هاوانا، کوبا، انجام دادند.

در آن زمان، لوپز کیوبا در رأس هیأت رهبری سیاسی نیروهای مسلح انقلابی قرار داشت و عضو کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست کوبا و نماینده‌ی مجمع ملی قدرت خلق بود. در دسامبر ۱۹۹۸ او به معاونت دبیر اجرایی انجمن مبارزان انقلاب کوبا انتخاب شد. او تا زمان مرگش در ۱۵م اکتبر ۱۹۹۹ این مسئولیت‌ها را همچنان بر عهده داشت.

'مردم کوبا' مسلح باقی می‌مانند و آماده‌اند تا از انقلاب دفاع کنند^۱.

ماری آلیس واترز: میل داریم با طرح سؤالی از شما راجع به مصاحبه‌ی
چهل ژنرال نیروهای مسلح انقلابی که اوایل امسال در کتاب اسرار
ژنرال‌ها^۱ چاپ شد، گفتگو را شروع کنیم. این مصاحبه‌ها چطور پیش
آمد؟

نستور لویز کیوبا: از همان اولین سال‌های پیروزی انقلاب، رهبران ما،
فرمانده کل (فیدل کاسترو) و وزیر نیروهای مسلح، رائل کاسترو، گفته‌اند
که ما قابلیت ساختن تاریخ را داشته‌ایم، نه نوشتن آن را.

نوشتن برای آن دسته از ما که در ارتش شورشی بودیم خیلی سخت
بود، زیرا تقریباً همگی ما دهقان و کارگر بودیم و سطح فرهنگ پایینی
داشتیم. به اعتقاد من، در نخستین سال‌های انقلاب حتی اگر هم
می‌خواستیم وقت خود را وقف تاریخ‌نویسی کنیم، با توجه به اینکه
مهارت لازم را نداشتیم، این کار غیرممکن بود.

علاوه بر این، از همان روزهای اول انقلاب همیشه با تهدیداتی روبه‌رو
بودیم. مجبور بودیم در کنار تانک‌هایمان، کنار توپخانه‌مان بمانیم و تمرین
کنیم و خودمان را آماده کنیم. چون می‌دانستیم حمله‌ای قریب‌الوقوع در
پیش است. این هم دلیل محکم دیگری است.

آن سال‌های اول، «چه» مختصر مطالبی درباره‌ی چریک، درباره‌ی

1- Secretos de generales

تجارب چریکی نوشت. او کتاب انسان و سوسیالیسم در کوبا را نوشت. بعضی یادداشت‌ها و خاطرات، مثل آن‌هایی که آلمیدا و «چه» و راثول نوشته بودند، جایی بایگانی شده و منتشر نشده بودند؛ مدتی پس از بیستمین سالگرد انقلاب و حول و حوش سی‌امین سالگرد لنگر انداختن کشتی گرانما چاپ آن‌ها شروع شد.^۱

در سال‌های اول اوضاع خیلی سخت بود. سلاح نداشتیم. سعی کردیم از کشورهای سرمایه‌داری سلاح بگیریم، اما تلاش ما با کارشکنی آن‌ها روبه‌رو شد. بعدها، در اواخر ۱۹۶۰، از اتحاد شوروی و اردوگاه سوسیالیست به تدریج اسلحه دریافت کردیم. ما به کار مشقت‌بار تمرین و آماده نگه‌داشتن خود ادامه دادیم، بدین علت که همه‌چیز از یک حمله قریب‌الوقوع خبر می‌داد.

در آوریل ۱۹۶۱ اولین تجاوز در پلایا گیرون صورت گرفت. البته، پیش از آن هم در سال‌های ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰ خرابکاری‌هایی می‌شد. کارخانه‌های تصفیه‌ی شکر و مزارع ما بمباران شده بودند. کشتی باری لاکوبره^۲، همراه با محموله‌ی تسلیحاتی‌ای که به زحمت زیاد از بلژیک خریده بودیم منفجر شده بود. وجوه لازم برای خرید این تسلیحات ضدهوایی از مردم جمع شده بود.

مبارزه، نوشتن را برای پیش‌کسوتان فصل اول تاریخ ارتش شورشی غیرممکن ساخته بود.

بعدها کشورمان شروع کرد از نظر تدافعی خود را تقویت کردن. روابطی که با اردوگاه سوسیالیست داشتیم کمک بزرگی بود که اقتصادمان تا اندازه‌ای بهبود یابد. ما آموزش می‌دیدیم، مطالعه می‌کردیم و سطح مهارتمان را بالا می‌بردیم. در این زمان وضعیت ما تغییر کرده بود. مأموریت‌های انترناسیونالیستی‌مان شروع شد که در سال‌های اول

۱- توضیحات را در پی‌نوشت انتهای هر مصاحبه می‌توانید بیابید. م.

بسیار پیچیده بودند. ابتدا در سال ۱۹۶۳ به الجزایر کمک کردیم و بعد به پشتیبانی از چند جنبش آزادی‌بخش به آفریقا رفتیم. این مأموریت‌ها سنگین‌تر شدند: در ۱۹۷۳ سوریه، در ۱۹۷۵ آنگولا و در ۱۹۷۷ اتیوپی. (۲)

با این کمک‌های انترناسیونالیستی به سایر ملت‌ها، ما تجارب سال‌ها تمرین و آموزش نظامی را توشه‌ی خود می‌ساختیم. سطح فرهنگمان و طبیعتاً، تجارب جنگیمان را افزایش می‌دادیم. و این تجربه‌ها افزون بر تجارب چریکی خودمان در سالیان ۱۹۵۷ و ۱۹۵۸ است.

ارتش شورشی ما اکنون دیگر یک نیروی مسلح مدرن‌تر، قابل‌تر، آموزش‌دیده‌تر و دارای کادری تحصیل‌کرده شده بود.

سال‌ها قبل از این، ابتدا لویس بائز^۱ روزنامه‌نگار شروع کرد به اصرار که باید درباره‌ی نیروهای مسلحان مطالبی نوشته شود. سال‌ها کوشش شد اما نتیجه‌ای به دست نیامد. به هر حال این ایده منشأش از آنجا بود. بائز این مسأله را در ۱۹۹۴ با آلمیدا در میان گذاشت و آلمیدا با راثول مشورت کرد. راثول این ایده را پسندید، زیرا خود او هم همیشه نظرش این بود که ما باید تجاربمان را روی کاغذ بیاوریم.

قبلاً به جز در مورد وقایع و مناسبت‌های تاریخی مصاحبه‌ای با ژنرال‌ها نشده بود. سپس هنگامی که سالگرد واقعه‌ی پلایا گیرون فرا رسید، مصاحبه‌هایی درباره‌ی تجارب فردی تک‌تک ما در پلایا گیرون صورت گرفت. و آن وقت بود که چاپ آن کتاب - گردآوری مصاحبه‌های انجام شده با گروهی از ژنرال‌ها در یک جا - تصویب شد.

طبیعتاً تهیه‌ی آن کتاب کار آسانی نبود. بدین خاطر که وقتی آن را می‌خوانید، یا اگر قبلاً آن را خوانده باشید، متوجه می‌شوید که مصاحبه‌ها حاوی مسایلی هستند که خود مردم ما از آن‌ها بی‌اطلاع بودند و برای سایر مردم جهان هم کاملاً تازگی داشتند. این مصاحبه‌ها مسایلی را بیان

1- Luis Báez

می‌کنند، که بر اساس اطلاع رسانی برحسب نیاز، حفظ و طبقه‌بندی و به‌شدت سری نگه داشته شده بودند.

از وزیر (رائول کاسترو) سؤال شد که آیا مصاحبه‌ها می‌تواند کاملاً آزاد باشد. آیا می‌توانیم همه‌چیز را بگوییم؟ او جواب مثبت داد و گفت محدودیتی نخواهد داشت. بعضی از مصاحبه‌ها کمی طولانی‌تر و مفصل‌تر از بقیه هستند، اما همگی کمی خلاصه شده‌اند.

آن کتاب، طبیعی است که تمام ژنرال‌ها را در بر نمی‌گیرد؛ ما نود یا صد ژنرال داریم و در آن کتاب فقط با چهل و یک تن از ما مصاحبه شده است. علاوه بر این، گروهی از رزمندگان هستند که از فرماندهان ارتش شورشی بوده‌اند و در سیرا در رأس ستون‌های نظامی قرار داشتند. اکنون اقدامی صورت گرفته تا مصاحبه‌هایی با آنان هم بشود و مصاحبه‌ها در یک جا گردآوری شوند، به طوری که تجارب آنها نیز حفظ شود و از بین نرود. بسیاری از این هم‌زمان الان بازنشسته‌اند، اما تجارب گرانبهایی دارند که بگویند، بدین علت که آنان در جنگ علیه حکومت مستبد باتیستا نقش تعیین‌کننده‌ای داشته‌اند.

علت تأثیرگذاری این مصاحبه‌ها بر مردم هم همین است. چون در این مصاحبه‌ها مسایلی مطرح می‌شود که من و سایر رفقا حتی با خانواده‌هایمان، حتی با همسر و فرزندانمان، در میان نمی‌گذاریم و آنها این مطالب را پیش از این نمی‌دانستند. این مصاحبه‌ها برای مردم کوبا و همین‌طور برای دوستانمان در خارج که اولین بار بود از بسیاری از این مطالب مطلع می‌شدند بسیار ارزشمند بوده است.

بحران "موشکی" اکتبر ۱۹۶۲

جک بارنز: همان‌طور که می‌دانید واقعه‌ی تاریخی بحران اکتبر ۱۹۶۲ در ایالات متحده چنین تصویر می‌شود که رییس‌جمهور ایالات متحده، جان

کندی، و نخست‌وزیر شوروی، نیکیتا خروشچف^۱ جهان را از ویرانی و کشتار هسته‌ای نجات دادند. اما ما همیشه به مردم گفته‌ایم که حقیقت چیز دیگری است. این مردم کوبا و نیروهای مسلح انقلابی کوبا بودند که جهان را نجات دادند.

کندی قطعاً قصد داشت در اکتبر ۱۹۶۲ به کوبا حمله کند و بیش از یک سال بود که سرگرم زمینه‌چینی برای این کار بود. به هر حال، اسنادی که قبلاً سری بودند و ظرف چند سال اخیر منتشر شده‌اند نشان می‌دهند که وقتی پنتاگون به او اطلاع داد تنها در ده روز نخست حمله باید منتظر تلفات احتمالی‌ای در حدود ۱۸,۰۰۰ نفر از نیروهای ایالات متحده باشد، کندی دست نگه‌داشت. ستاد مشترک فرماندهی به کندی گفته بود که مردم کوبا در مقیاسی وسیع مسلح و بسیج شده‌اند. ارتش کوبا برای کشور کوچکی [مثل کوبا]، بزرگ بود و همراه با میلیشیاها بسیار آمادگی رزمی داشت.

کندی از پیامدهای سیاسی داخلی ناشی از سرازیر شدن سیل کیسه‌های جنازه به کشور می‌ترسید. و آن وقت بود که شروع کرد و به طور جدی در صدد برآمد تا با خروشچف معامله کند.

همین دو شب قبل، من و ماری آلیس در یک جلسه‌ی عمومی در شیکاگو که به منظور بدرقه‌ی سفر ما به کوبا برگزار شده بود شرکت و صحبت کردیم. متجاوز از صد نفر از کارگران و جوانان حضور داشتند و به آن‌ها از جمله گفتیم که وقتی در کوبا هستیم با چند ژنرال از نیروهای مسلح انقلابی مصاحبه خواهیم کرد. و قول دادیم، به‌عنوان انقلابیونی که در ایالات متحده کار و مبارزه می‌کنیم، اعتقاد و عقیده‌مان را به شما منتقل کنیم و بگوییم که مردم کوبا و نیروهای مسلح آنان در ۱۹۶۲ جهان را نجات دادند، زیرا آمادگی رزم را داشتند.

به همین خاطر میل داریم از شما پرسیم در زمان بحران اکتبر کجا

1- John F. Kennedy, Nikita Khrushchev

بودید و از واکنش کارگران و دهقانان، چه در لباس نظامی و چه غیرنظامی، در آن روزها چه چیز به یاد دارید.

لویز کیوبا: درست است، دقیقاً همین طور است که می‌گویید. نیروهای مسلح و، مهم‌تر از همه، مردم کوبا در جلوگیری از کشتار و ویرانی هسته‌ای نقش تعیین‌کننده‌ای داشتند. زیرا در واشنگتن فهمیده بودند که مردم ما خواهند جنگید و تجاوز به کوبا برای واشنگتن گران تمام خواهد شد. به اعتقاد من، از پیروزی انقلاب تا به امروز، مردم ما همین طرز فکر را داشته‌اند. اگر این آگاهی وجود نداشت، سرزمین ما را اشغال کرده بودند. در زمان ماجرای پلایا گیرون، شکی نیست که رییس‌جمهور ایالات متحده، دوآیت آیزنهاور^۱، گروه‌های مزدور را برای کندی به ارث گذاشته بود و کندی ناگزیر بود از تجاوز آن‌ها حمایت کند. تنها تصمیمی که کندی راساً گرفت این بود که تفنگداران دریایی ایالات متحده را پشت سر مزدوران در خشکی پیاده نکند. به اعتقاد ما، اگر آیزنهاور بر مسند قدرت بود، اوضاع فرق می‌کرد؛ آن‌ها تفنگداران را هم اعزام می‌کردند. اما کندی تازه رییس‌جمهور شده بود و به نظر من این مسأله باعث شد او دست نگه دارد و کمی فکر کند.

آمریکای شمالی‌ها برای بحران اکتبر شرح و تفسیر خودشان را عرضه کرده‌اند. روس‌ها هم شرح و تفسیر خودشان را گفته‌اند. کوبا بیانیه‌های مهمی صادر کرده و اسناد و مدارکی را چاپ کرده است، به خصوص در جریان برگزاری کنفرانس سی‌امین سالگرد این بحران در هاوانا، که فیدل و مک‌نامارا در آن شرکت داشتند، اما ما هنوز حرف آخرمان را نزده‌ایم. (۳)

به اعتقاد من، درباره‌ی حوادث بحران اکتبر، درباره‌ی نقش فیدل، رهبری انقلاب، مردمان و نیروهای مسلح، ناگفته‌ها زیاد است.

البته، این امر که اکنون بسیاری از اسناد در ایالات متحده و روسیه از حالت سرّی خارج شده‌اند جنبه‌های جدیدی را مطرح و موضع ما را

1- Dwight Eisenhower

بسیار واضح تر می سازند.

در هر صورت، جدای از تصمیماتی که دولت‌های ایالات متحده و شوروی - این دو قدرت هسته‌ای - گرفتند، به باور من، موضع و دیدگاه مردم کوبا و نیروهای مسلح آن در دفاع از کوبا در هنگام بحران نقش تعیین‌کننده‌ای داشت. این عامل در تصمیماتی که هر دو دولت، به ویژه دولت ایالات متحده، اتخاذ کردند سهم بسزایی داشت.

خوب، برگردیم به سؤال شما، در بحران اکتبر من چه می‌کردم؟ بعد از جنگ پلایا گیرون من به اتحاد شوروی رفتم تا برای آموزش خدمه‌ی تانک اولین دوره را ببینم. وقتی بحران اکتبر شروع شد، من آنجا بودم. به همین خاطر من از پیش‌کسوتان آن حوادث نبودم.

در دانشکده‌ی نظامی در روسیه

بارنز: شاید شما بتوانید به ما بگویید در جریان بحران چه نوع جوی در میان کوبایی‌هایی که در روسیه بودند حاکم بود؟ و همین طور در میان آن دسته از نظامیان روسی که به شما آموزش می‌دادند؟

لوپز کیویا: خوب، خبرها بلافاصله رسید. به آن دسته از ما که در دانشکده‌ی نظامی بودیم گفتند که دستورات رسیده از کوبا مبنی بر این است که ما آرام باشیم و اینکه در کوبا آن قدر نیرو هست که بتوانند مسأله را حل و فصل کنند.

اما نقشه ریختیم که از فرودگاه مسکو یک هواپیما برباییم و به کوبا برگردیم. این نقشه مقارن شد با دیدار «چه» از آفریقا، به همین خاطر رهبران ما او را به مسکو فرستادند تا به دیدار ما بیاید و ما را آرام کند، زیرا فهمیده بودند که ما قصد داریم به هر قیمتی شده به کوبا برگردیم. ما آماده بودیم که به فرودگاه برویم و با زور، به طریق نظامی، یک هواپیما به چنگ آوریم. خیال داشتیم از انبار اسلحه‌ی دانشکده اسلحه سرقت کنیم. ما همه چیز را پیش‌بینی کرده بودیم، زیرا می‌دانستیم خیال ندارند به ما اجازه

بدهند به ترتیبی دیگر آنجا را ترک کنیم. وضعیت این طور بود. اما مسأله‌ی دیگری هم بود. ما تا آن موقع هشت ماه بود که در آن دانشکده بودیم و استادان و کارکنان به ما خیلی علاقه داشتند و از نزدیک وضعیت کوبا را تعقیب می‌کردند. به همین خاطر ما داوطلبانی داشتیم که می‌خواستند در این سفر با ما همراه شوند! این حکایت را هرگز قبلاً نگفته بودم. اما این اتفاقی بود که افتاد. ما برای بازگشت به کوبا نقشه‌ای طرح کردیم تا به هر قیمتی شده آن را عملی سازیم.

مردم شوروی - استادان ما و مردم عادی - همبستگی فوق‌العاده‌ای با ما نشان دادند. آنان از تصمیمات یک طرفه‌ای که دولت خروشچف اتخاذ کرده بود اطلاع داشتند و با آن‌ها مخالف بودند. آن‌ها همچنین می‌دانستند فیدل عنوان کرده است موشک‌های اخلاقی‌ای که ما در کوبا داریم از موشک‌های اتمی قدرت‌مندتر هستند. این سخنان جملگی به گوش مردم شوروی می‌رسید.

اعتراضات در ایالات متحده

واترز: در جریان همان روزهای اکتبر ۱۹۶۲، ما در ایالات متحده راهپیمایی‌هایی را سازمان دادیم. من و جک آن موقع در دو شهر مختلف دانشجوی بودیم.

لویز کیوبا: فعالیت‌هایی را در حمایت از ما سازماندهی می‌کردید؟
واترز: بله. با خواسته‌هایی دایر بر "دست آمریکا از کوبا کوتاه!"
"آمریکا از گوانتانامو بیرون!" و "تجاوز به کوبا را قطع کنید!"
بارنز: البته، کمونیست‌های ایالات متحده وقتی این بحران شروع شد تماسی با انقلابیون کوبا نداشتند. اما ما با تمام وجود از انقلاب کوبا حمایت کردیم. بعضی از جوانان انقلابی‌اندیش ایالات متحده، منجمله

خودم، عملاً در کوبا به کمونیسم جلب شدیم. در تابستان ۱۹۶۰ چند ماهی اینجا در کوبا بودم. یادم هست از یک رفیق کوبایی که مورد اعتمادم بود پرسیدم آیا به نظر او بایست در کوبا بمانم یا به ایالات متحده برگردم. من می‌خواستم بمانم، چون همگی ما می‌دانستیم اشغال نظامی در راه است.

آن رفیق به من گفت: «برگرد به ایالات متحده و آنجا انقلاب کن.» دیدم حق با اوست. و هرگز آن قرار را زیر پا نگذاشته‌ام.

در جریان بحران اکتبر معدود سوسیالیست‌های قدیمی‌تری در ایالات متحده بودند که عقب‌نشینی جنبش کارگری و پاپوش‌دوزی‌ها و ایذا و اذیت‌های مک‌کارتی در دهه‌ی ۱۹۵۰ خسته و تضعیفشان کرده بود؛ آن‌ها معتقد بودند که کار زیادی از دست کسی بر نمی‌آید. می‌گفتند: «یا روس‌ها و آمریکایی‌ها با هم وارد جنگ می‌شوند یا نمی‌شوند. برای تظاهرات و راهپیمایی بسیار دیر است؛ برای روی آوردن به خیابان‌ها خیلی دیر شده است.»

ما جواب می‌دادیم: «خوب، کل کاری که ما می‌توانیم بکنیم مبارزه است. واشنگتن باید بداند اگر علیه کوبا وارد جنگ شود تاوانش را خواهد پرداخت.»

اکثریت قاطع جنبش کمونیستی ایالات متحده - پیر و جوان - با ما همعقیده بودند. ما می‌دانستیم که مردم کوبا آماده‌ی جنگند و مصمم بودیم در کنار آن‌ها بجنگیم. مهم‌ترین درسی که انقلابیون جوان باید یاد بگیرند این است که امپریالیست‌ها وقتی خود را رویاروی کسانی ببینند که مثل شما در کوبا آماده‌ی جنگند، دست‌نگه می‌دارند. و الا انسان به این فکر می‌افتد که کل تاریخ را دولت‌های بزرگ با مذاکره رقم زده‌اند.

لوپز کیوبا: مطلبی که می‌گویید خیلی مهم است، زیرا فشار توده‌های مردمی در ایالات متحده بود که دولت ایالات متحده را وادار کرد نیروهایش را از ویتنام بیرون بکشد.

انقلاب کوبا امروز بر جایگاه تزلزل‌ناپذیری قرار دارد. در عین حال، دولت ایالات متحده می‌داند که مردم مرفقی ایالات متحده، یعنی زحمتکشان، در مخالفت با حمله به کوبا به خیابان‌ها خواهند ریخت، چنان‌که در مورد ویتنام هم همین کار را کردند. همچنین در اطراف و اکناف جهان همبستگی با کوبا وجود دارد و این مسأله نیز مانعی بر سر راه واشنگتن است.

البته، ما همچنان تحت محاصره‌ایم. در بحران اکتبر محاصره نظامی بود، اما محاصره‌ی اقتصادی هم همان‌قدر ظالمانه و خشونت‌آمیز است. بر این هم غلبه خواهیم کرد.

انقلاب در نیکاراگوئه

واترز: شما جای دیگری درباره‌ی تجاربتان در نیکاراگوئه، به‌عنوان فرمانده نظامیان کوبایی که مشاور دولت سان‌دنیست بودند صحبت کرده‌اید. شما گفته‌اید برای اینکه بتوان یک مشاور بود و کمک فراهم نمود به سطح بالایی از رهبری نیاز است، حتی وقتی که هیچ کاری بدان صورت که آدم انجام می‌دهد پیش نرود. و اینکه مشاور بودن سخت‌تر ... لوپز کیوبا: ... است از رزمنده بودن. بله، دشوارترین کار است.

بارنز: بعضی از جوان‌ترین و دوآتشه‌ترین رفقای ما از من پرسیده‌اند: «چرا نیروهای مسلح انقلابی کوبا (فار) در نیکاراگوئه آن‌ها را وادار نکرد مثل فار عمل کنند؟» و من به آن‌ها می‌گویم که اینجا پای یک مسأله‌ی بسیار مهم سیاسی در میان بود: یا انقلاب نیکاراگوئه به دست خود نیکاراگوئه‌ای‌ها تحقق می‌یابد، یا نمی‌یابد. و روزی خواهد آمد که نیکاراگوئه‌ای‌ها باید به کوبا به‌عنوان ملتی نگاه کنند که همیشه، تحت سخت‌ترین شرایط، با احترام و وقار کامل با آن‌ها رفتار کردند.

روشن است که مسئولیتی که شما در نیکاراگوئه بر عهده داشتید باید بسیار دشوار بوده باشد. بسیاری از کارگران و انقلابیون جوان در ایالات

متحده هستند که میل دارند بدانند: اگر دوباره مجبور می‌شدید همین کار را بکنید، آیا به شیوه‌ای متفاوت عمل می‌کردید؟

انقلاب‌های نیکاراگوئه و گرانادا در احیای جنبش ما در ایالات متحده نقشی حیاتی و تأثیر مشابهی بر میلیون‌ها کارگر و جوان انقلابی‌اندیش در کوبا داشتند. بنابراین اگر چند کلمه‌ای درباره‌ی تجاربتان در نیکاراگوئه و تفاوت میان کارت‌تان به‌عنوان مشاور در آنجا و کار فرماندهی نیروهایتان در اینجا در کوبا صحبت کنید برای ما سودمند خواهد بود.

لوپز کیوبا: سؤال پیچیده‌ای است.

اجازه دهید به عقب برگردیم و از زمانی شروع کنیم که ارتش باتیستا، که مشاوران دولت ایالات متحده را در اختیار داشت، شکست خورد. برای اینکه متوجه بشویم ما چگونه این ارتش را شکست دادیم، مهم است که بینیم نیروهای شورشی‌ای که علیه باتیستا می‌جنگیدند خاستگاهشان چه بود - و اهمیت دارد که به اصل و منشأ ما به‌عنوان ارتش مردمی نگریسته شود.

طبیعی است که نیروهای مسلح در سرتاسر این قاره آماده بودند تا از دولت‌های موجود پشتیبانی کنند. آن‌ها آماده بودند از منافع بورژوازی و ملاکان کشورهای متبوعشان و همچنین منافع ایالات متحده در این کشورها دفاع کنند.

اما این نیروهای مسلح برای یک پدیده‌ی مهم پیش‌بینی نشده آماده‌گی نداشتند - یعنی، آماده‌گی نداشتند با یک مبارزه داخلی مواجه شوند و با نیروهای نامنظمی بجنگند که از حمایت مردمی برخوردار بودند.

متعاقب پیروزی انقلاب در ۱۹۵۹، دولت ایالات متحده دست به یک سلسله اقدامات زد تا مطمئن شود که تجربه‌ی کوبا در جای دیگری از این قاره تکرار نمی‌شود. نگرش دولت ایالات متحده و متناسب با آن طرز فکر دولت‌های سایر کشورهای منطقه، در جهت تدارک و آماده‌سازی این ارتش‌ها برای مقابله با وقوع هر اتفاق احتمالی و پیش‌بینی نشده‌ای تغییر

کرد.

در نیکاراگوئه، چریک‌های ساندنیست سال‌های سال قهرمانانه جنگیده بودند تا (دیکتاتوری آناستاسیو) سوموزا^۱ را شکست دهند و می‌دانیم که در السالوادور نیز چریک‌ها سالیان بسیاری جنگ کرده بودند. امپریالیست‌های ایالات متحده از نیروهای مرتجع در این کشورها در ابعاد وسیعی پشتیبانی کردند تا مانع پیروزی نیروهای انقلابی شوند.

به دنبال انقلاب نیکاراگوئه، جنبش چریکی‌ای که علیه رژیم ساندنیست^۲ اسلحه به دست گرفت، ساختار و ترکیبش مانند گروهی نبود که علیه نظام کوبا در کوه‌های اسکامبری اسلحه به دست گرفته بود. در اسکامبری^۳، آن‌هایی که اسلحه به دست گرفتند کسانی بودند که می‌خواستند با پشتیبانی ایالات متحده ثرویشان را باز پس گیرند. آن‌ها کسانی بودند که به نیروی متجاوز در پلایا گیرون ملحق شدند. (۴)

در نیکاراگوئه وضع خاصی بود. این مردم فقیر و محروم بودند که ایالات متحده حمایت و تجهیزشان کرده بود و عملاً درگیر جنگ با دولت بودند. این دولت، درست در قلب آمریکای مرکزی، در منطقه‌ای که نفوذ انقلاب می‌توانست از آنجا به شمال و جنوب سرایت کند و از نظر ایالات متحده خطرناک بود، خود را دولتی انقلابی اعلام کرده بود. آمریکای شمالی‌ها برای تضمین شکست ساندنیست‌ها حاضر بودند تا آخرین دلارشان را در نیکاراگوئه خرج کنند.

این وضعی بود که ما با آن روبه‌رو بودیم. ما قبل از پیروزی ۱۹۷۹ از چریک‌های ساندنیست پشتیبانی کرده بودیم و بلافاصله درخواست دولت جدید را مبنی بر مشاوره و مساعدت اجابت کردیم. اما این خود نیکاراگوئه‌ای‌ها بودند که تصمیم می‌گرفتند - استنباط ما همیشه همین بود. این آن‌ها بودند که از انقلابشان دفاع می‌کردند. ما در تصمیمات آن‌ها مداخله نمی‌کردیم و مواضعی نمی‌گرفتیم که موجب تضعیف اقتدار آن‌ها

1-Anastasio Somoza

2- Sandinista

3- Escambray

بشود.

نحوه‌ی عمل ما در آن ده و تقریباً یازده سالی که در نیکاراگوئه بودیم این‌گونه بود - همراه با ظرافت بسیار، مواظبت فوق‌العاده و احترام بسیار. دولت نیکاراگوئه با وضعیت بسیار حادی روبه‌رو بود. جنگ فرسایشی شده بود. تلفات و لطمات وارده از جنگ به مردم و کودکانشان بی‌رحمانه بود. فشارهای خارجی روی ساندنیست‌ها بسیار شدید بود و آن‌ها راه خلاصی را در انتخابات دیدند.

ما سعی کردیم آن‌ها را متقاعد سازیم که تحت شرایط جنگی انتخابات راه‌حل صحیحی برای مسایلی نبود که آن‌ها رودرروی خود داشتند. ما می‌دانستیم امپریالیسم قصد دارد با تمام قدرت اقتصادیش توازن را در آن انتخابات بر هم بزند. به سبب فقر مفرط در نیکاراگوئه، برای ساندنیست‌ها دشوار بود که بیش از مخالفان، که متکی به ارتجاع و سرمایه‌ی خارجی بودند، رأی بیاورند. ما پیش‌بینی می‌کردیم نتیجه‌ی احتمالی چه خواهد بود. اما این تصمیمی بود که خود نیکاراگوئه‌ای‌ها باید می‌گرفتند. (۵)

ارتش اجباری یا داوطلب؟

مشاوران نظامی ساندنیست‌ها هم از کوبا بودند و هم از شوروی و ما همیشه در تصمیمات مشورتیمان هم‌نظر نبودیم. شوروی‌ها طرفدار یک ارتش منظم بزرگ، حرفه‌ای و از نظر فنی پیشرفته بودند. برعکس، ما معتقد بودیم که نیکاراگوئه نیاز به ارتشی دارد که بتواند نیروهای نامنظمی را که در داخل پیش روی خود دارد، از بین ببرد و اینکه ارتش منظم نمی‌توانست از عهده‌ی این کار برآید. این اختلاف نظرها، در مورد مبارزه و ساختار ارتش، اختلافاتی بودند که ما در آنگولا و جاهای دیگر آفریقا هم با آن روبه‌رو بودیم.

ما خاطر نشان می‌کردیم که در یک مبارزه‌ی نامنظم باید با تکیه بر نیروهای نامنظمی جنگ کرد که برای چنین مبارزاتی آمادگی دارند و نه با

واحدهای منظم بزرگ. باید چنین جنگی را نیروهای داوطلب به پیش ببرند. با همین شیوه بود که ما در سال‌های آغازین انقلاب کوبا راهزنان را شکست دادیم.

تحت شرایط دشوار و پیچیده‌ای مثل شرایط نیکاراگوئه در آن زمان، سربازگیری اجباری، تحت انضباط درآوردن چنین سربازانی و به جنگ فرستادن آنان کار ساده‌ای نیست. با توجه به فقر کشور، سرباز فراخوانده شده به خدمت اغلب ناگزیر بود خانواده‌اش را در فقر و گرسنگی رها کند. و جنگ، که یک سال گذشته از پیروزی ساندنست‌ها شروع شده بود، هشت یا نه سال طول کشید.

در هر دو طرف جبهه، سربازان شجاع و عالی، رزمندگان فوق‌العاده‌ای قرار داشتند. همگی نیکاراگوئه‌ای بودند با آرمان‌های متفاوت و منافع متفاوت. مبارزه‌ی بی‌رحمانه‌ای بود، مبارزه‌ای که خون زیادی از مردم نیکاراگوئه را به زمین ریخت.

در طول بیش از ده سالی که دولت ساندنست برقرار بود و ما در صدد بودیم به آن دولت کمک کنیم، خود را در وسط چنین وضعیتی می‌دیدیم. همه‌ی ما از نتیجه باخبریم، اما من اعتقاد دارم که آن‌ها کوشش فوق‌العاده‌ای به خرج دادند تا انقلاب را حفظ کنند.

امروز نیکاراگوئه دست به گریبان عواقب ناگوار یک حکومت نئولیبرالی است. طی سالیان انقلاب، ساندنسیم امتیازاتی را به نفع طبقات استثمارشده، به نفع دهقانان و کارگران کسب کرد، اما امروزه تمام این امتیازات در حال برچیده شدن است. دولت زمین‌ها را از دهقانان می‌گیرد و مالکیت دولتی در حال از بین رفتن است. امروزه نیکاراگوئه چنین وضعی دارد - وضعی غمناک، اما واقعیت چنین است.

واترز: بیش‌تر ما در سال‌های انقلاب مدتی در نیکاراگوئه بودیم و میلیتانت و پرسپکتیوا ماندیال بیش از یک دهه، که شروعش یکی دو هفته

پس از پیروزی ژوئیه‌ی ۱۹۷۹ بود، در آنجا ستاد خبری داشتند. ما از نزدیک انقلاب را دنبال می‌کردیم. وقتی ساندنیست‌ها در ۱۹۸۳، به جای اینکه تشکل یک ارتش داوطلب برپایه‌ی انگیزه‌های سیاسی را همچنان ادامه دهند، خدمت نظام اجباری را برقرار کردند، یادم هست چه اتفاقی افتاد. مخالفین حکومت، شامل زمین‌داران-سرمایه‌داران و حامیانشان در واشنگتن بلافاصله یک جنگ سیاسی راه انداختند تا قشرهایی از زحمتکشان را به مخالفت با انقلاب برانگیزند.

لوپز کیوبا: دشمن و سایر نیروهای مرتجع در نیکاراگوئه از موضوع سربازگیری بهره‌برداری کردند و خواستار لغو آن شدند. به نظر من، این موضوع نقش سرنوشت‌سازی در چگونگی نتایج حاصله داشت.

از آنجا که ساندنیسم از حمایت نیروهای گسترده‌ی مردمی برخوردار بود، شرایط برای ساختن یک ارتش داوطلب فراهم بود و نیازی به سربازگیری اجباری وجود نداشت. با وجود این، با این تصور که برای جنگ با دشمن خارجی به یک ارتش منظم بزرگ نیاز هست، آن‌ها اجرای قانون خدمت نظام اجباری را ادامه دادند تا به نوعی از ساختارهای نظامی حرفه‌ای دست یابند.

در واقع، نخستین یگان‌های ارتش خلق ساندنیست در سالیان اولیه در جنگ نامنظم کارآزموده و از داوطلبان تشکیل شده بودند. آن‌ها می‌توانستند با تکیه بر نیروهای داوطلب، ضدانقلابیون را ریشه‌کن سازند، بدون اینکه نیازی به ارتش اجباری داشته باشند.

آموزش سیاسی در ارتش

واترز: نسل جوان کوبا اکنون فرصت ندارد در مأموریت‌های انترناسیونالیستی از نوع مأموریت‌هایی که نسل شما و دیگران داشتند شرکت کند. این مأموریت‌ها نه تنها کسب تجارب نظامی لازم را ممکن می‌ساختند، بلکه رکن اساسی آموزش سیاسی نیز بوده‌اند. آیا می‌شود

قدری درباره‌ی نحوه‌ی آموزش و تعلیم سیاسی که در مقطع کنونی در نیروهای مسلح جریان دارد صحبت کنید؟

لویز کیوبا: فعالیت سیاسی در نیروهای مسلح سابقه‌ی بسیار غنی‌ای دارد. سابقه‌ی آن به جنگ استقلال ما از اسپانیا و بعد به جنگ نامنظم علیه باتیستا بر می‌گردد. بسیاری از کادرها و رهبران انقلاب طی جنگ چریکی در کوهستان بود که اساس آموزش سیاسی خود را فراگرفتند.

در طول این دوران از زمان پیروزی انقلاب تاکنون، سیاست جنگ طلبانه‌ی خود ایالات متحده - و فشار بی‌امانش - بوده که عظیم‌ترین انگیزه را برای فعالیت سیاسی و ایدئولوژیک در میان رزمندگان و مردم فراهم آورده است. در تأکید و تأیید این موضوع، یادآور می‌شوم که اوایل امسال ما تصمیم گرفتیم در این شرایط اقتصادی تنش‌زا، دشوار و بغرنج که محاصره‌ی ایالات متحده به وجود آورده است کنگره‌مان را برگزار کنیم. (۶)

بر حسب تصادف، درست چند ماه بعد از اعلام برگزاری کنگره‌ی حزب، جسد «چه» در بولیوی پیدا شد. باورکردنی نیست که بازگرداندن جسد «چه» - و همچنین اجساد رفقای که در کنار او در مبارزه کشته شده بودند - درست در وسط تدارکات ما برای برگزاری کنگره و بعد برای خود کنگره، چه قدر اهمیت داشت. خودتان مراسم گرامی داشت و یادبود مرگ «چه» و رفقای و مراسم تدفین اجساد آنان در سانتاکلارا را دیدید. (۷) تأثیری که این رخداد بر روحیه و آگاهی مردم ما داشت باورکردنی نیست.

از زمان پیروزی انقلاب تاکنون، حوادث خاصی رخ داده که باعث تقویت وحدت مردم و رهبران کشور ما شده‌اند. برای مثال، در سال‌های اولیه انواع تهدیدات بود که به سوی ما سرازیر می‌شد و ارتش شورشی کوچک ما، که میلیشیا‌های داوطلب آن را تقویت می‌کردند، آنان را دفع می‌کرد. جنگ علیه راهزنان در اسکامبری، پلایا گیرون و بحران اکتبر از آن

جمله‌اند. در سال ۱۹۶۴ وقتی نیروی دریایی ایالات متحده چند ماهیگیر کوبایی را توقیف و دولت ما سیستم آبرسانی به پایگاه دریایی گوانتانامورا قطع کرد، ما با یک بحران مواجه شدیم. (۸)

من معتقدم که حتی یک سال هم بدون اینکه تهدید شده باشیم سپری نشده است. و این واقعیت لازم می‌آورد که کادرهای نظامی و سیاسی انقلاب بر پشتیبانی مردم تکیه بزنند. در مواجهه با تهدیداتی که در متجاوز از سی و هشت سال گذشته پشت سر گذاشته‌ایم راه دیگری وجود نداشته است. ما ناگزیر بوده‌ایم سخت فعالیت کنیم؛ ناگزیر بوده‌ایم با رزمندگان، میلیشیاها و مردم از نظر سیاسی کار کنیم. و تمام این‌ها به وحدت مردم استحکام بیش‌تری بخشیده است.

چنانکه خاطر نشان کردید، شکی نیست که مأموریت‌های انترناسیونالیستی ما کاتالیزوری بوده‌اند برای ارزش‌هایی که در میان مردم کوبا وجود دارد. تمایل به جنگ به نفع کوبا یک چیز است. اما گفتن اینکه بیا به آنگولا برویم، بیا به اتیوپی برویم، بیا به نیکاراگوئه برویم، بیا به موزامبیک برویم و بیا به سوریه برویم، کاملاً یک چیز دیگر است.

هنگامی که در سوریه بودم گاهی از من می‌پرسیدند: «چند دلار به تو دادند که به اینجا بیایی؟» همین سؤال را وقتی در آنگولا و نیکاراگوئه بودم گاهی از من می‌پرسیدند. و من می‌گفتم که دیناری نمی‌گیریم. می‌گفتم: «ما مزدور نیستیم. حقوق من را در کوبا به خانواده‌ام می‌دهند و آنچه را نیاز دارند برایشان تأمین می‌کنند. من اینجا به چیزی نیاز ندارم.»

البته، این مسأله‌ای است که درکش برای یک نفر که در ارتش سرمایه‌داری خدمت می‌کند بسیار دشوار است. اما همین مسأله بینشی از خصوصیات مردم و نیروهای مسلح ما را به دست می‌دهد.

در جریان جنگ نیکاراگوئه ما تصمیم گرفتیم معلم به آنجا بفرستیم و سی هزار کوبایی داوطلب شدند تا در این مأموریت انترناسیونالیستی

شرکت کنند. دو تن از این معلمان را کنتراها^۱ کشتند و ظرف چند ساعت پس از خبردار شدن از این جنایات یک صد هزار نفر از مردم ما داوطلب شدند به نیکاراگوئه بروند.

در کوبا منوال بر این است. در سرتاسر این سالیان سخت و دشوار، مردم در کنار انقلاب بوده‌اند. و این شالوده‌ای بوده است که بر پایه‌ی آن فعالیت سیاسی و ایدئولوژیک در نیروهای مسلح را سازماندهی کرده‌ایم.

تأثیرات اقدامات اقتصادی

شکی نیست که اقدامات اقتصادی که در سالیان اخیر مجبور شده‌ایم اتخاذ کنیم - ایجاد بازارهای کشاورزی، خویش‌فرمایی، واحدهای بنیادین تعاونی تولید (یوبی‌پی‌سی)، و رفع ممنوعیت از کاربرد ارز خارجی - نشانگر چالش عظیمی است که امروزه رویاروی ماست. (۹) این اقدامات بدون شک به نحوی آگاهی، خاصه آگاهی نسل‌های جدید، را دستخوش تغییر می‌سازد. زیرا ممکن است در میان آن‌هایی که امروزه به خدمت در نیروهای مسلح فراخوانده می‌شوند پسر یک خویش‌فرما، پسر یک عضو واحدهای بنیادین تعاونی تولید یا پسر کسی باشد که بستگانش از ایالات متحده برای او دلار می‌فرستند.

بنابراین، ما ناچار بوده‌ایم فعالیت آموزش سیاسی‌مان را نظر به این واقعیات دقیق‌تر و بهتر کنیم. نقطه‌ی شروع ما از کجاست؟ ما از این حقیقت شروع می‌کنیم که بعد از پیروزی انقلاب، تا ۱۹۶۷، ما افراد خویش‌فرما و بازار فروش محصولات کشاورزی داشتیم. به عبارت دیگر، تمام چیزهایی که ما اکنون به خاطر ضرورت اقتصادی ناگزیر شده‌ایم دوباره برقرار سازیم قبل از این نیز در تاریخ انقلاب وجود داشته‌اند. با وجود این، پسران و دختران همه‌ی آن قشرهای اجتماعی در مأموریت‌های انترناسیونالیستی شرکت کرده‌اند.

۱- کنتراها چریک‌های دست راستی نیکاراگوئه‌ای بودند که علیه دولت ساندنیست‌ها می‌جنگیدند و واشنگتن از آنان حمایت می‌کرد.

در جنگ علیه باتیستا، اشخاصی بودند که لوازم عکاسیشان یا کارگاه نجاریشان را می فروختند تا بودجه خرید سلاح را برای جنبش ۱۲۶م ژوئیه تأمین کنند. بعداً در نخستین سال‌های انقلاب، مردم کارشان را رها یا کسب و کارشان را تعطیل می کردند تا به اسکامبری بروند و با راهزنان بجنگند. سایر مردم دکانشان را می بستند و به پلایا گیرون می رفتند تا متجاوزان را به عقب برانند - به همین سادگی، در یک لحظه تصمیم می گرفتند! آنان به سادگی در مغازه‌شان را می بستند و می رفتند. بعد از آن، حتی وقتی که برگشته بودند، بعضی از این افراد در برخی موارد چند ماه بسیج می شدند و در این حین مغازه‌شان بسته می ماند. اینجا صحبت از کسانی است که معاششان را از همین مغازه‌ها به دست می آوردند.

به عبارت دیگر، تجربه‌ی ما نشان می دهد که همه‌ی بخش‌های جامعه می توانند وطن پرست باشند و در راه انقلاب بجنگند. وظیفه‌ی اصلی ما هم همین است. فرد می تواند خویش فرما و در عین حال کمونیست و انقلابی باشد. می تواند از بستگانش در ایالات متحده پول دریافت کند و وطن پرست هم باشد - یعنی، در عین حال کسی باشد که در کنار انقلاب می جنگد.

درست است که یک کوبایی که ۲۵ یا ۳۰ دلار از ایالات متحده برایش می فرستند درآمدی معادل با حقوق ماهانه‌ای دارد که من به عنوان یک ژنرال دریافت می کنم. اگر نرخ مبادله‌ی دلار و پزو را مد نظر داشته باشیم، این مسأله یک حقیقت ریاضی است. دستمزد واقعی ما، طبیعتاً، فقط همان فیش حقوقی ۵۰۰ یا ۶۰۰ پزویی نیست. ما همچنین از مزایایی مانند آموزش و پرورش، مراقبت‌های بهداشتی و رفاه اجتماعی برخوردار هستیم. هر نوع خدماتی که در سایر کشورها بسیار گران است - مثلاً، مسکن، دانشگاه و هزینه‌ی تلفن - در کوبا بسیار ارزان است. ما تمام این امکانات را در نتیجه‌ی انقلاب دریافت می کنیم، اما نه به عنوان بخشی از دستمزدمان.

کوبایی‌هایی که امروزه در شرکت‌های مختلط [خصوصی-دولتی] کار می‌کنند یا مشاغلی مربوط به تورسم دارند مزایایی را دریافت می‌کنند که سایر مردم دریافت نمی‌کنند. به اعتقاد من، امروزه این مسأله‌ای است که باید در فعالیت سیاسی و ایدئولوژیک خود با آن دست و پنجه نرم کنیم. ما هم در نیروهای مسلح با این مسایل مواجهیم - بدین سبب که جوانانی را که جذب نیروهای مسلح انقلابی می‌کنیم تحت کل این تأثیرات قرار دارند - و هم به طور گسترده‌تری در کل کوبا. طی کنگره‌ی اخیر حزب، فرمانده کل خاطر نشان کرد که در مواجهه با این چالش‌ها ما نباید در فعالیت سیاسی روزمره‌ی خود چنین مسایلی را نادیده بگیریم.

جوانان بخشی از جامعه‌ی ما هستند که در رابطه با مسایلی که شرح دادم تأثیرپذیرترند. بنابراین امروزه که ما مأموریت‌های اترناسیونالیستی نداریم، باید جوان‌ها را وارد این میدان عظیم تلاش کنیم تا اقتصاد کشورمان را از این دوران ویژه خارج سازند. و طبیعی است که این مشارکت مستلزم فعالیت سیاسی و ایدئولوژیک عظیمی است.

اکنون اسناد کنگره‌ی اخیر حزب را نه فقط تمام ۷۷۰,۰۰۰ عضو حزب و نیم میلیون عضو انجمن جوانان کمونیست بلکه رزمندگان نیروهای مسلح و سایر مردم نیز مطالعه می‌کنند. هیچ چیز کنگره سری و مخفی نیست. همه‌ی مطالب در دسترس مردم قرار می‌گیرد و بدین ترتیب آن‌ها می‌دانند در کنگره چه چیز بحث شده، چطور بحث شده است و چه کار می‌توانند بکنند تا به خروج از این وضعیت حادی که مقابل ماست کمک کنند.

در سرتاسر این روند چهل ساله‌ی تاریخی کوبا، نیروهای مسلح بر وطن‌پرستی و ایجاد انگیزه اتکاء داشته‌اند تا نیروهایمان را در سطح بالای روحیه و آمادگی رزمی نگه دارند. این کار، قلب فعالیت‌های ماست. در تحقق این هدف، ما از این امتیاز برخورداریم که فیدل و راتول، علیرغم سن و سالشان - فرمانده هفتادویک و وزیر شصت‌وشش سال دارد -

بسیار پر شور و سرزنده‌اند. آن‌ها بهترین فعالان سیاسی ما هستند. آن‌ها از طریق سخنرانی‌هایشان رابطه‌ی بسیار نزدیکی با نیروها برقرار کرده‌اند. وزیر مدام از یگان‌ها بازدید می‌کند و با تک‌تک سربازان و همچنین با رهبران حزب و انجمن جوانان کمونیست در نیروهای مسلح صحبت می‌کند. فرمانده هم با دخالت‌های مستقیم کارها را پیش می‌برد و هم از طریق صدور دستورالعمل‌های مکتوب.

مهم است که ما یک وزیر نیروهای مسلح، راثول را داریم که نسبت به آموزش نظامی و سیاسی نیروهایمان بسیار سخت‌گیر است. این امر نقش مهمی در کمک به اجرای وظایفمان یعنی پیشبرد کار سیاسی و ایدئولوژیک در میان صفوف نیروهای مسلح دارد.

این مطلبی است که من به شما می‌توانم بگویم. این موضوعی دشوار و پیچیده است، اما در عین حال موضوعی است جالب، زیرا این مطلبی است که دشمنان انقلاب اصلاً نمی‌فهمند. این طور نیست؟ بسیاری از آن‌ها پیش‌بینی می‌کردند که وقتی اتحاد شوروی و اردوگاه سوسیالیست فرو پاشد، ما نیز سقوط خواهیم کرد، اما حقیقت این است که ما از بین نخواهیم رفت.

چرا واشنگتن راثول را هدف قرار داده است؟
بارنز: مطلبی که هم‌اکنون درباره‌ی راثول گفتید مخصوصاً برای ما مفید است، زیرا مدت مدیدی است که راثول هدف خاص تبلیغات افتراآمیز ایالات متحده بوده است. از راثول یک چهره‌ی بی‌رحم به تصویر کشیده‌اند.

آن دسته از ما که توانسته‌ایم انقلاب کوبا را از آغاز تعقیب کنیم می‌دانیم این فریب‌کاری به چه منظور است. اما رسانه‌ها و سیاست‌مداران ایالات متحده پیوسته این موضوع را علم می‌کنند و بدین طریق و سایر طرق می‌کوشند حمایت و طرفداری قشرهای جدیدی از کارگران و

جوانان را از انقلاب کوبا تضعیف کنند. هر مطلبی که بتوانید بگویید که به ما کمک کند تا حقیقت را درباره‌ی رائل و دیگر رهبران کوبا مؤثرتر بگوییم و بنویسیم سپاسگزار می‌شویم.

لوپز کیوبا: بله، تصویری که آن‌ها از رائل ارایه می‌دهند تصویر فردی است بی‌احساس و مستبد. متأسفانه آن‌ها اندک اطلاعی از فضیلت‌های او ندارند: سادگی او، انسانیت او، توجه او به تک‌تک انسان‌ها، به زبردستانش، به خانواده‌اش و به مردم.

من اعتقاد دارم که این انگاره‌ی دروغین بیش از پیش در حال فرو ریختن است. اما دشمنان انقلاب همچنان از آن بهره‌برداری می‌کنند.

توجه دارید که وقتی فیدل به رائل اشاره می‌کند، او را "برادر من" خطاب نمی‌کند. نه، فیدل می‌گوید رائل دیر دوم حزب است، زیرا او طی سالیان انقلاب استحقاق این سمت و مسئولیت را به دست آورده است.

لازم است که دنیا با خصوصیات رائل به‌عنوان یک رهبر، یک مرد، یک انسان و یک فرد با احساس بیش‌تر و بهتر آشنا شود. بدون شک این نیاز وجود دارد.

بارنز: در یک ارتش انقلابی فرمانده بودن، کاری بسیار دشوار است. فرد باید تصمیماتی بگیرد که بر زندگی مردم تأثیر می‌گذارند، به همین خاطر آدم باید واقع‌بین باشد. دوستی و رفاقت در این تصمیم‌گیری‌ها نمی‌تواند جایی داشته باشند. با وجود این، وقتی فرد، یک فرمانده انقلابی، تصمیماتی اتخاذ می‌کند، عمیقاً نگران فرد فرد سربازان و خانواده‌ی آن‌ها است.

لوپز کیوبا: درست است.

بارنز: اما افسران ارتش‌های سرمایه‌داری این‌طور نیستند، به همین دلیل این صفات رهبری را که بر شما درک نمی‌کنند. در عین حال، این‌ها خصوصیات هستند که مبارزان انقلابی اندیش و فعال در کارهای

بسیج توده‌ای و اتحادیه‌های کارگری ایالات متحده به‌خاطر آن عمیقاً به نیروهای مسلح انقلابی کوبا (فار) احترام می‌گذارند. آن‌ها نیروهای مسلح انقلابی کوبا را نهادی انقلابی می‌بینند که رهبرانی را خلق می‌کند که آن‌ها در صد‌دند سرمشق خود قرار دهند. به همین دلیل آنچه درباره‌ی راثول می‌گویید برای ثبت درست حقایق حایز اهمیت است.

واشنگتن هر روز امیدوار است که در نیروهای مسلح انقلابی کوبا و در رهبری حزب در کوبا تفرقه بیفتد. اما آن‌ها نیروهای مسلح انقلابی را درک نمی‌کنند. آن‌ها امیدهایشان را با واقعیت اشتباه می‌گیرند.

لوپز کیوبا: بله، درست است. این امید و آرزوی دیرینه‌ی آن‌هاست. وقتی «چه» در ۱۹۶۵ کوبا را ترک کرد، دشمنان انقلاب شروع کردند به حدس و گمان زدن درباره‌ی اختلاف میان «چه» و فیدل. پیش از آنکه فیدل نامه‌ی وداع «چه» با او را چند ماه بعد در ۱۹۶۵ به نظر مردم برساند، این دروغ‌ها شایع شد و از آن زمان تاکنون ادامه داشته است. با این همه، برای دلیل رفتن «چه» توضیح قانع‌کننده‌تری از این نامه به فیدل وجود ندارد. این نامه به‌عنوان یک وصیتنامه‌ی سیاسی فوق‌العاده ارزشمند است. (۱۰)

مین زمینی: 'سلاح فقرا'

واترز: چند هفته پیش یک مصاحبه جالب از ژنرال لویس پرز راسپیده^۱، که ریاست صنایع نظامی نیروهای مسلح انقلابی را بعهده دارد، در گرانما اینترنشنال چاپ شد. (۱۱) مصاحبه‌گر گفته‌ی پرز راسپیده را این‌طور نقل به معنی می‌کند که اداره‌ی او به‌عنوان بخشی از وزارت نیروهای مسلح انقلابی "رسالت خود را تضمین این مسأله قرار داده است که هر کوبایی برای دفاع از کشور یک تفنگ، یک مین و یک نارنجک داشته باشد." این گزارش در ادامه ذکر می‌کند که وقتی از این ژنرال درباره‌ی تولید و

استفاده از مین زمینی که برخی کشورهای ثروتمند با آن مخالف‌اند سؤال شد، پرز راسپیده اعلام کرد: "بر این عقیده است که هیچ‌کس درباره‌ی این موضوع با فقرا یا آنانی که با سلاح‌های هسته‌ای تهدید می‌شوند و خود هیچ سلاح هسته‌ای ندارند، صحبت نکرده است." ژنرال پرز راسپیده می‌گوید: «مین زمینی سلاح فقراست.»

ما میل داریم نظر شما را در این مورد بدانیم، زیرا در جهان سرمایه‌داری، از طرف دولت‌های کانادا و تعدادی از اعضای اتحادیه‌ی اروپا، مبارزه‌ی شدیدی در جریان است تا معاهده‌ی بین‌المللی منع [تولید و استفاده‌ی] مین زمینی را به تصویب برسانند.

لویز کیوبا: بله و متأسفانه این اقدام از حمایت بسیار گسترده‌ای در میان افرادی برخوردار است که بسیار مرفقی و بسیار انسان‌دوست‌اند و در افکار عمومی جهان دارای احترام بسیاری هستند. تا حدی این مسأله قابل درک است، زیرا این موضوع به انسان‌ها مربوط می‌شود.

اما باید پرسید: پس دو پروازی که هواپیماهای ب-۲۹ انجام دادند و بر هیروشیما و ناکازاکی بمب اتمی انداختند چه می‌شود؟ چند نفر کشته شدند؟ چند قربانی به‌خاطر عوارض آن‌ها هنوز می‌میرند؟ اگر یک زرادخانه‌ی هسته‌ای هست که می‌تواند جهان را نابود کند، چرا علیه آن مبارزه نشود؟

زیرا مین سلاح فقراست. مین سلاح کسانی است که منابع مالی در اختیار ندارند تا بمب افکن ب-۵۲ یا جت جنگنده‌ی اف-۱۶ بخرند. چند سال پیش، آن زمان که تازه سقوط سوسیالیسم شروع شده بود، شوروی‌ها برای آخرین بار یک اسکادران از جنگنده‌های میگ ۲۹ را به ما دادند. شش فروند آن تحویل داده شد.

اخیراً دولت روسیه پیشنهاد فروش تعداد بیش‌تری از این میگ‌های ۲۹ را به نیروهای مسلح انقلابی کوبا داد. وزیر (رائول) از آن‌ها پرسید: «قیمتشان چه قدر است؟»

گفتند: «بیست میلیون دلار.»

وزیر در جواب گفت: «خوب، ما شش فروندی را که از قبل داشته‌ایم به خودتان می‌فروشیم!»

واقعاً ما تلاش کرده‌ایم این میگ ۲۹ها را بفروشیم و از روس‌ها مجوز دریافت پول آن‌ها را بگیریم. زیرا کشور فقیری مثل کوبا، که نیروهای مسلح و بودجه‌اش متکی به امکانات اقتصادی خودمان است، استطاعت تأمین این هواپیماهای گران را ندارد. ما استطاعت خرید سایر انواع جنگ‌افزارهای گران‌قیمت و پیشرفته را نداریم و اگر در نظر بگیریم که سلاح‌های ما هم جنبه‌ی مردمی دارند و هم منحصرأ دفاعی هستند و در کشور دیگری مصرف نخواهند شد، منجمله مین‌های زمینی، آنگاه درمی‌یابیم که اصلاً نیازی به این نوع جنگ‌افزارها نداریم.

پس برای مقاومت از چه سلاحی می‌توانیم استفاده کنیم؟ سلاح‌هایی که خیلی گران نباشند - تفنگ، مین، کوکتل مولوتوف و نارنجک‌های ضدتانک. به همین علت ما باید در مقابل منع تولید و استفاده از مین زمینی موضع بگیریم.

ایالات متحده چند میلیارد دلار تسلیحات به حکومت‌های جهان سوم می‌فروشد؟ رقمی باورنکردنی است - به قیمت ایجاد گرسنگی و فقر مفرط. چند میلیون نفر با "بمب‌های" گرسنگی کشنده، نداشتن برق، فقدان مراقبت‌های بهداشتی و کمبود غذا از بین می‌روند؟ و چرا این اتفاق می‌افتد؟ به سبب وابستگی این کشورها به سرمایه‌ی بزرگ. به سبب استثمار مردم این کشورها. حقیقت این است.

با این همه، از میان همه‌ی سلاح‌ها، آن‌ها مین را برمی‌گزینند تا با آن مخالفت کنند - زیرا مین سلاح فقراست. اگر با ما بود، ترجیح می‌دادیم مین، تفنگ یا هیچ سلاح دیگری نداشته باشیم. بگذارید آن‌ها حق حاکمیت خلق‌های جهان را محترم بدانند. بگذارید تا عدالت برقرار شود. اما مادامی که دایماً تهدید می‌شویم، مسئول آن هستیم که امنیت مردمان

را تأمین کنیم.

به همین دلیل است که ما در ابراز عقیده مان درباره‌ی این مبارزه‌ی جهانی علیه مین بسیار محتاط بوده‌ایم.

ما همه چیز را درباره‌ی مین‌های زمینی می‌دانیم. اکثر رزمندگانی که ما در مأموریت‌های انترناسیونالیستی از دست دادیم باعثش مین بود. اکثر کسانی که معلول شده‌اند باعثش مین بود. ما عوارض این سلاح را می‌شناسیم. اما آیا این مسأله در مورد تمام سلاح‌ها صادق نیست؟ در هر صورت، سلاح‌هایی وجود دارند که به مراتب بسیار مرگبارتر از مین هستند.

واقعیت چنین است. علت موضع‌گیری ما همین است.

بارنرز: مردم هنگامی قتل عام می‌شوند که از حق دفاع از خود دست کشیده باشند.

لوپز کیوبا: بله، حقیقت دارد.

بارنرز: گاهی مردم از ما می‌پرسند: «آیا واقعاً فکر می‌کنید روزی آمریکایی‌ها از سلاح‌های هسته‌ایشان استفاده خواهند کرد؟» و پاسخ ما این است که: «قبلاً از آن‌ها استفاده کرده‌اند! علیه مردم هیروشیما و ناکازاکی.» و فقط آمادگی مردم گرداگرد جهان برای جنگ است که مانع می‌شود حاکمان ایالات متحده دوباره از این سلاح‌های مخرب و کشتار جمعی استفاده کنند.

لوپز کیوبا: دقیقاً.

بارنرز: و این خود به ما فرصت می‌دهد تا مبارزه کنیم و سلاح‌هایشان را ازشان بگیریم. این را کارگران آمریکایی طی زمان به خوبی درک خواهند کرد.

خلیج خوک‌ها

واتررز: بسیار خوشحال می‌شویم اگر درباره‌ی تجارتان به‌عنوان یکی از

فرماندهان زرهی ارتش کوبا به‌هنگام تجاوز مزدوران به خلیج خوک‌ها صحبت کنید.

لوپز کیوبا: جنگ تبلیغاتی در ایالات متحده - که کوبایی‌های ساکن در آنجا و همچنین سایر نیروهای مرتجع راه انداخته بودند - این تصور را به وجود آورده بود که تجاوز به کوبا را کل مردم که گویا مخالف انقلاب بودند حمایت خواهند کرد. این نوع تبلیغات باعث می‌شد که ایالات متحده آسان‌تر بتواند از گروه‌های مزدور حمایت کند و البته بعد، چنین اقدامی باعث می‌شد که تسخیر قدرت توسط یک دولت موقت و اشغال کوبا تسهیل شود.

در عوض، از لحظه‌ای که مزدوران پا به خشکی گذاشتند، با آتش مسلسل‌هایی روبه‌رو شدند که یکسره تا هفتاد و دو ساعت بعد که این تجاوز در هم شکسته شد ادامه داشت. بدین ترتیب آمریکای شمالی‌ها بسیار زود حقیقت نهفته در پس دروغی را که خود رواج داده بودند، دریافتند - این دروغ که مردم کوبا از انقلاب بیزارند. از آن زمان به بعد و خصوصاً پس از بسیج مردم طی بحران اکتبر، آن‌ها واقف‌اند که مردم کوبا آماده‌ی جنگند.

رهبران ارشد ایالات متحده تاوان تجاوز به کوبا را خوب می‌دانند. و همین مسأله است که ما را از اقدامات حاد آن‌ها در امان نگه داشته است. این خطر وجود داشت که آن‌ها در نتیجه‌ی محو شدن اتحاد شوروی و اردوگاه سوسیالیست جسارت پیدا کنند. این مسأله می‌توانست آن‌ها را به این فکر بیندازد که نیروهای مسلح ما ممکن است توان رزمیشان را از دست داده باشند.

دقیقاً به همین خاطر بود که ما دست به اقدامات مهمی زده‌ایم تا مطمئن شویم آن‌ها حقیقت را می‌دانند. حقیقت این است که در زمان جنگ پلایا گیرون نیم میلیون نفر مسلح بودند. امروز سه میلیون نفر - تمامی مردم - مسلح و آماده‌اند تا از انقلاب دفاع کنند. کل مردم!

به اعتقاد من، همین مسأله است که مانع شده تهاجم ایالات متحده شکل مسلحانه به خود بگیرد. در عوض، آن‌ها دو خط سیر دیگر، یعنی مسیر اول و مسیر دوم، را برگزیده‌اند که با جنگ اقتصادی شروع می‌شوند و بعد به رویارویی ایدئولوژیک می‌رسند. (۱۲) این‌ها دو دشمن واقعی ما هستند.

واترز: نخستین واحدهای زرهیتان، طی یک دوره‌ی فشرده‌ی آموزشی به فاصله‌ی کوتاهی پیش از جنگ پلایا گیرون، شکل گرفتند. در مصاحبه‌ی دیگری شما شرح دادید که چگونه شما و سایر رزمندگان آنچه صبح از مریان خود که اهل شوروی بودند یاد می‌گرفتید بلافاصله در همان روز به سایرین یاد می‌دادید.

لویز کیوبا: بله، زمانی که ما ناچار شدیم با تجاوز ایالات متحده مقابله کنیم، اساساً هنوز یک ارتش چریکی بودیم. در زمان جنگ پلایا گیرون، هنوز یگان‌های نیروهای مسلح آتی شکل نگرفته بودند. خدمه‌های تانک، سربازان توپخانه و یگان‌های پدافند هوایی هنوز دوره‌های آموزش خود را تمام نکرده بودند. خلبانان ما هنوز با همان هواپیماهای قدیمی و اسقاطی به ارتش رسیده از نیروی هوایی باتیستا پرواز می‌کردند. اغلب تسلیحات و وسایلی که برای تجهیز نیروهای مسلح جدید خریداری کرده بودیم هنوز نرسیده بودند. خلاصه، ما با وضعیتی روبه‌رو بودیم که برای انقلاب بسیار مخاطره‌آمیز بود.

این شور و شوق انقلابی مردم بود که در پلایا گیرون جای کمبودها را پر کرد. سپاه‌های ما را نه فقط سربازان بلکه داوطلبانی تشکیل می‌دادند که خودشان آمده بودند. آن‌ها می‌دانستند فیدل هم آنجا حضور دارد و این امر، یعنی حضور فرمانده کل در سرتاسر جنگ، تأثیر بسزایی داشت. فیدل بسیار مصرّ و سرسخت بود. وقتی که ما نگذاشتیم او سوار یکی از تانک‌هایمان بشود، رفت و سوار یکی از تانک‌هایی شد که از سمت دیگر

می آمد.

ما به این مسأله عادت داشتیم، زیرا در سیرا هم همین طور بود. بعدها، در جریان توفان فلورا هم همین طور بود. در جریان بحران اکتبر هم همین طور بود. در هر موقعیتی - حمله به انقلاب یا بلایای طبیعی - فرمانده کل همیشه در کنار مردمی که با خطر مواجه بوده‌اند حاضر بوده است.

در ۱۵ اوت هم همین طور بود. (۱۳) او همیشه، بدون ترس و وا همه از خطرات، در سنگر مقدم بوده است. به اعتقاد من، یکی از دلایلی که انقلاب همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد همین است.

نقش رهبری نیروهای مسلح انقلابی (فار)

بارنز: به دنبال بروز بحران در نیروهای مسلح انقلابی و وزارت کشور در ۱۹۸۹، که پای اوچوا و آبرانتس^۱ و چند تن دیگر در میان بود، بسیاری افراد در ایالات متحده و جاهای دیگر متوجه شدند که نیروهای مسلح انقلابی نقش و مسئولیت حتی مهم‌تری در رهبری کل کوبا به عهده گرفته است. دامنه‌ی مسئولیت نیروهای مسلح به نظر می‌رسید که گسترش یافته است. صداقت انقلابی که نیروهای مسلح انقلابی اسوه‌ی آن است به نظر می‌رسید حتی اهمیت بیش‌تری یافته است. نمی‌دانم آیا می‌توانید بگویید این استنباط، استنباطی دقیق است یا خیر؟ زیرا آن عادات و ارزش‌های مبتنی بر شرافت و انضباط انقلابی سرمشق بسیار مهمی برای کارگران و جوانان در ایالات متحده و سایر جاها به جا گذاشته‌اند.

لوپز کیوبا: بله، اگر انسان از نقطه نظر اعتبار و اقتدار اخلاقی به این مسأله نگاه کند - بی‌آنکه چنین استنباطی موجب نادیده گرفتن تابعیت نیروهای مسلح انقلابی از حزب، قانون اساسی و مقامات مسئول که مردم ما به شیوه‌ای دموکراتیک انتخاب کرده‌اند بشود - این استنباط دقیق است.

به اعتقاد من، خصوصیات رهبری رائول که پیش‌تر برشمردیم در این مورد نیز بسیار مؤثر واقع شد.

از زمان پیروزی انقلاب تاکنون، هرگز جنگ اقتصادی نبوده است، هرگز بلای طبیعی‌ای نبوده است که نیروهای مسلح در زمان بروز آن در کنار مردم نبوده باشد. در این دوران سی و هشت ساله‌ی بعد از انقلاب، هرگز لحظه‌ای نبوده است که نیروهای مسلح شانه‌به‌شانه‌ی مردم مبارزه نکرده باشد: چه در امور اجتماعی، فعالیت‌های اقتصادی و چه در دفاع. این حضور به نیروهای مسلح انقلابی اقتدار عظیمی می‌بخشد.

از آن گذشته، ما هیچگاه در نیروهای مسلح به فساد اجازه‌ی رشد نداده‌ایم. در این زمینه ما مصرّ هستیم که نیروهای مسلح باید از هر نفع شخصی‌ای مبرا باشند. این مسأله نیز یک بعد مهم از آموزش افراد کادر است.

فکر می‌کنم، در کشورهای سرمایه‌داری عجیب نیست اگر یک افسر ارتش تجارت کند و سرمایه داشته باشد و اغلب وقت خود را به تجارت اختصاص دهد تا به نیروهای مسلح. در کوبا افسری را نمی‌یابید که در فعالیت‌هایی غیر از وظایف انقلابی که به عهده گرفته‌ایم و مغایر با اصولی که وضع کرده‌ایم مشغول باشد.

در دهه‌ی ۱۹۸۰، گرچه نیروهای مسلح بسیار حرفه‌ای و از نظر فنی ورزیده بود، اما در زمینه‌های مدیریت، مسایل مالی و تولید خلاء‌هایی داشتیم. از این رو، در ۱۹۹۰ وزیر از نیروهای مسلح انقلابی خواست تا این مشکلات را حل کنند.

رائول از کادرهای نیروهای مسلح چهار چیز را خواسته است. نخست، آن‌ها باید کادرهایی سیاسی باشند، با خصوصیات والای سیاسی، ایدئولوژیک و اخلاقی. دوم، آن‌ها باید متخصصان نظامی فوق‌العاده ماهری باشند. سوم، آن‌ها باید مهارت‌های اولیه‌ی تولید خوراک و کشاورزی را بدانند. و چهارم، آن‌ها باید دانش مقدماتی‌ای از امور

اقتصادی داشته باشند. لازم نیست اقتصاددان باشند، اما باید بدانند که هر پزو از کجا می آید و چگونه باید آن را به شکل مؤثری مصرف کرد. ما این ملزومات را در آموزش کادرهایمان - چه افسران قدیمی تری مثل خودم، و چه جوانترین افسران - گنجانده ایم. این بخشی از برنامه‌ی مطالعاتی افسران جدید است و افسران کارکشته نیز دوره‌های منظم و جدیدتری را در زمینه‌ی فنون رهبری، برنامه‌ریزی، اقتصاد و تولید می‌گذرانند.

ارتش کارگران و دهقانان

تمام این‌ها به نیروهای مسلح کوبا اقتدار بیشتر و اعتبار بیشتری می‌بخشند. من فکر می‌کنم که سرمنشأ پیدایش نیروهای مسلح انقلابی و کادرهای آن نیز ارتباط زیادی با این مسأله دارد. بر کسی پوشیده نیست که کولین پاول‌های^۱ زیادی نیستند که بتوانند به آن مقام و درجه‌ای برسند که او در ایالات متحده به آن دست یافته است. زیرا عموماً افسران ارتش‌های سرمایه‌داری فرزندان بوژوازی، ژنرال‌ها، مقامات عالی‌رتبه و خانواده‌های ثروتمند هستند.

در ارتشمان مطمئن می‌شویم که دسته‌ی افسران دربرگیرنده‌ی کشاورزان، کارگران و از صفوف مستضعفین و از توده‌ها باشد. بدون چنین سیاستی، ترکیب اجتماعی دسته‌ی افسران آرام آرام دگرگون می‌شود و در نهایت نتایج منفی به بار می‌آورد.

ما به پیشینه‌ی اجتماعی کسانی که وارد دانشکده‌ی افسری - کامیلیتوس^۲ - می‌شوند به دقت توجه می‌کنیم. (۱۴) پنجاه درصد از دانشجویان کامیلیتوس باید از فرزندان کارگران و کشاورزان باشند. پنجاه درصد دیگر از فرزندان معلمان، پزشکان، کارمندان و غیره تشکیل می‌شود. اما این یک الزام است که نیمی باید از خانواده‌های کارگران و

1- Colin Powell

2- Camilitos

کشاورزان باشند، به نحوی که ارتش منشأ طبقاتی خود را از دست ندهد. برای مثال، من، به رغم اینکه چهل سال را در مبارزه سپری کرده‌ام، همچنان مثل یک دهقان، مثل کسی فکر می‌کنم که بر روی زمین زراعت می‌کند. من فراموش نکرده‌ام کی هستم و از کجا آمده‌ام.

بارنز: در زمان پیروزی وقتی برادرانتان سعی کردند شما را گیر بیاورند و به مزرعه بازگردانند، آن وقت نمی‌دانستید که سی و هشت سال بعد هنوز هم در ارتش انقلابی خواهید بود. اما هستید!

در موارد مشابه، در ایالات متحده، وقتی افسران بازنشسته می‌شوند - و اغلب هنوز نسبتاً جوان‌اند - بلافاصله شرکت‌های بزرگ به عنوان مشاور و عضو هیأت مدیره آن‌ها را استخدام می‌کنند و یک حقوق بورژوازی و اختیار خرید سهام، به قیمت مناسب، به آن‌ها داده می‌شود. اینجا در کوبا وضعیت افسران بازنشسته چطور است؟

لوپز کیوبا: سن بازنشستگی افسران ما کمی بیش‌تر از سن بازنشستگی افسران ایالات متحده است، گرچه در سال‌های اخیر به خاطر مشکلات اقتصادی که رودررو داشته‌ایم ناگزیر شده‌ایم سن بازنشستگی را کاهش دهیم. به خاطر حساسیت ما برای حفظ وجهه‌ی نیروهای مسلح و در راستای اعتلای معنای واقعی برابری، افسران بازنشسته، به مانند تمام شهروندان بازنشسته‌ی دیگر، مجاز نیستند در شرکت‌های مختلط مشغول به کار شوند. این شرکت‌ها مشترکاً به واحدهای مستقل کوبایی و سرمایه‌گذاران خارجی تعلق دارند.

با وجود این، افسری که پنجاه سال دارد و سی سال یا بیش‌تر خدمت فعال نظامی در کارنامه‌اش است هنوز پانزده سال توان کاری پیش روی خود دارد. در این زمینه فضا برای اصلاح وجود دارد، زیرا این‌ها افسرانی هستند که فوق‌العاده منضبط، تعلیم‌دیده، بسیار قابل اعتماد و فوق‌العاده وطن‌پرست‌اند. ما می‌توانیم از این رفقا در جهت خدمت به جامعه بهره‌ی

بهتری ببریم؛ آن‌ها می‌توانند در بازنشستگی مولدتر و ثمربخش‌تر باشند.

انترناسیونالیسم کوبا

بارنزه: پس از این مصاحبه‌ها وقتی به ایالات متحده برگردیم، من اطمینان دارم می‌توانیم به مبارزان جوان در ایالات متحده - همان‌طور که سال‌های بسیاری است گفته‌ایم - بگوییم که هر وقت در هر جای دنیا بار دیگر انقلاباتی اتفاق بیفتد و نیاز به کمک باشد، کوبایی‌ها با سازماندهی داوطلبان انترناسیونالیست درخواست کمک را اجابت خواهند کرد. همان کسانی که دیروز مأموریت‌های انترناسیونالیستی را به انجام می‌رساندند امروز در تلاش‌اند مشکلات دوران ویژه را از سر راه بردارند. و کادرهایی که در دوران ویژه کارآزموده می‌شوند بخشی از هیأت‌های اعزامی انترناسیونالیست آینده خواهند بود.

لوپز کیوبا: ما به هیچ‌وجه از انترناسیونالیسم دست نکشیده‌ایم. انترناسیونالیسم به‌عنوان یکی از اصول بنیادین و اخلاقی انقلاب ما باقی خواهد ماند.

مهم‌ترین مأموریت انترناسیونالیستی ما دقیقاً همین جاست. در این مأموریت ما به دشمنان انقلاب باید نشان دهیم که می‌توانیم خود را تکامل و اقتصاد را بهبود بخشیم و شرایط زندگی مردم را بهتر سازیم. این استراتژی‌کی‌ترین وظیفه‌ای است که ما اکنون پیش روی خود داریم. و همه‌ی کسانی که به اهمیت این کار واقفیم لازم است قسمتی از وظیفه‌ی تحقق این هدف را بر عهده بگیریم. ■

پی‌نوشت

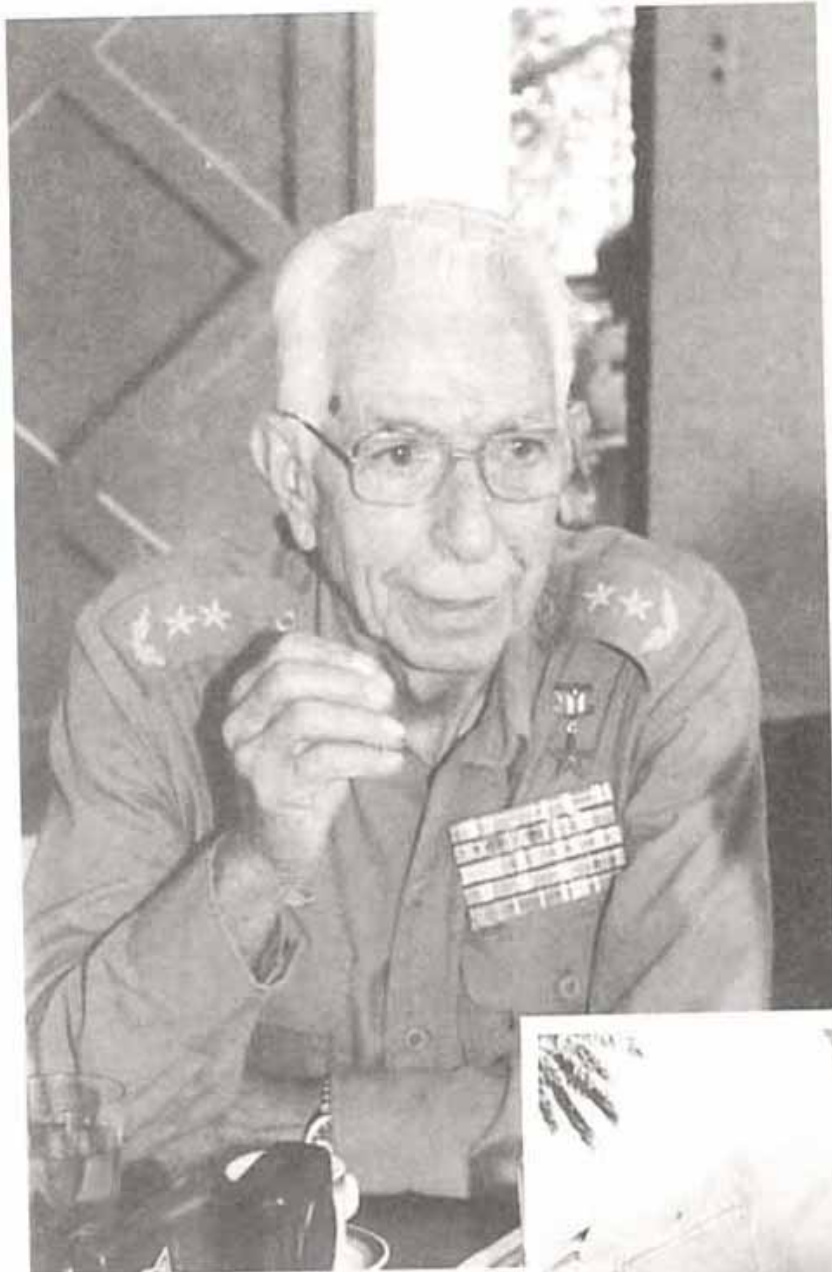
۱. اسامی و شرح رویدادهایی که در این مصاحبه‌ها به آن‌ها اشاره می‌شود در یادداشت‌های انتهای کتاب درج شده‌اند.
۲. در سال ۱۹۶۳ نیروهای کوبایی، به درخواست دولت انقلابی احمد بن بلا، به الجزایر رفتند تا با تجاوز مراکش به آن کشور که با ترغیب امپریالیسم صورت گرفته بود مبارزه کنند. در سال ۱۹۶۵ داوطلبان کوبایی تحت رهبری چه‌گوارا در کنار سایر نیروهای حاضر در کنگو علیه مزدوران بلژیکی و آفریقای جنوبی که از حمایت ایالات متحده برخوردار بودند جنگیدند - این یکی از بی‌شمار عملیاتی بود که برای کمک به جنبش‌های آزادی‌بخش آفریقا در آن سال‌ها صورت گرفت. در سال ۱۹۷۷ کوبا درخواست دولت اتیوپی را اجابت کرد و برای کمک به شکست تهاجم صورت گرفته از طرف کشور همسایه، یعنی سومالی، به اتیوپی نیرو فرستاد. ایالات متحده از سومالی حمایت می‌کرد و هدفش تصرف منطقه‌ی اوگادان بود. واشنگتن نقشه کشیده بود تا از پیروزی سومالی به‌عنوان سکوی پرش استفاده کند و بدان طریق تقسیم اراضی و سایر اقداماتی را که پس از سرنگونی حکومت فتودالی امپراتور هایلا سلاسی^۱ در ۱۹۷۴ در اتیوپی صورت گرفته بود، متوقف کند و اوضاع را به حالت سابق برگرداند.
۳. در ۹-۱۲ ژانویه ۱۹۹۲ همایشی در خصوص "بحران موشکی" اکتبر ۱۹۶۲ در هاوانا برگزار شد که شرکت‌کنندگان در آن اشخاصی بودند از دولت‌های کوبا، ایالات متحده و شوروی که مستقیماً در آن وقایع درگیر بودند.
۴. برای اطلاعات بیش‌تر درباره‌ی مبارزه علیه گروه‌های ضدانقلاب در اسکامبری، نگا مصاحبه با خوزه رامون فرناندز، صفحات ۱۳۲-۱۴۰ همین کتاب.
۵. جبهه آزادی‌بخش ملی ساندنیست، که در انقلاب ۱۹۷۹ کارگران و دهقانان را برای تسخیر قدرت رهبری کرده بود، انتخابات مجلس ملی را برای فوریه ۱۹۹۰ تدارک

- دید. جبهه آزادی‌بخش ملی ساندنیست در این انتخابات از یک گروه ائتلافی شامل احزاب بورژوازی و تشکل‌های کارفرمایان و زمین‌داران شکست خورد.
۶. پنجمین کنگره حزب کمونیست کوبا در ۸ اکتبر ۱۹۹۷ در هاوانا گشایش یافت و همزمان بودا سی‌امین سالگشت محاصره و به دام افتادن ارنستو چه‌گوارا در بولیوی و قتل او در روز بعد به دست جنایتکارانی که او را اسیر کرده بودند.
۷. در ژوئیه ۱۹۹۷ باقیمانده‌ی اجساد چه‌گوارا و شش رزمنده‌ی انقلابی دیگر اهل بولیوی، کوبا و پرو در بولیوی پیدا شد. همگی آن‌ها در جریان مبارزه‌ی چریکی ۱۹۶۶ تا ۱۹۶۷ کشته شده بودند. این مبارزه به رهبری گوارا و به منظور سرنگونی دیکتاتوری نظامی در بولیوی و پیوند زدن آن مبارزه با سایر مبارزات در حال خیزش و انقلابی آمریکای لاتین، به‌خصوص در مخروط جنوبی این قاره، صورت می‌گرفت. باقیمانده‌ی اجساد این هفت رزمنده به کوبا بازگردانده شد، به جایی که صدها هزار کارگر و جوان کوبایی بسیج شدند تا به راه و روش آن‌ها ادای احترام و عزم راسخ خود را برای وفاداری به این جریان انقلابی ابراز کنند. در ۱۷ اکتبر، در یک مراسم باشکوه در سانتا کلارا، باقیمانده‌ی این اجساد را در بنای یادبودی که برای ادای احترام به این رزمندگان ساخته شده بود به خاک سپردند.
۸. در ۳ فوریه ۱۹۶۴ نیروی دریایی ایالات متحده چهار قایق ماهیگیری کوبایی را همراه با ۳۸ خدمه‌ی آن‌ها توقیف کرد. در پاسخ، دولت کوبا سیستم آبرسانی به پایگاه دریایی ایالات متحده در گوانتانامو را قطع کرد. دو هفته بعد ماهیگیران آزاد شدند.
۹. اقداماتی که در متن به آن‌ها اشاره شد (ایجاد بازار فروش محصولات کشاورزی، رفع ممنوعیت از داشتن ارز خارجی و غیره) از سال ۱۹۹۳ و در نتیجه‌ی شرایط حاد اقتصادی در کوبا اتخاذ شدند. این شرایط اقتصادی به دوران ویژه معروف است (نگاه یادداشت‌های آخر کتاب).
۱۰. نام‌ی وداع چه‌گوارا خطاب به فیدل کاسترو، که «چه» پیش از ترک کوبا به مقصد کنگو آن را نوشته بود، در اکتبر ۱۹۶۵ در جلسه‌ای که برای اولین بار در آن کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست کوبا معرفی شد، به اطلاع عموم رسید.
۱۱. مصاحبه‌ای با سرتیپ لویس پرز راسپیده، رییس اتحادیه‌ی صنایع نظامی کوبا، در ۲۸ سپتامبر ۱۹۹۷ در گرانما اینترنشنال چاپ شد.
۱۲. مسیر اول و مسیر دوم، اصطلاحاتی هستند که در کنگره‌ی آمریکا برای توصیف مواد قانونی به اصطلاح دموکراسی کوبایی به کار می‌روند که قانون توریچلی نیز نامیده می‌شود. این قانون با پیگیری رابرت توریچلی^۱، نماینده‌ی کنگره از حزب لیبرال دموکرات نیوجرسی، در ۱۹۹۲ در واشنگتن تصویب شد. "مسیر اول" به تنگ‌تر کردن محاصره‌ی اقتصادی ایالات متحده اشاره دارد، حال آنکه "مسیر دوم" به اقداماتی

- اشاره می‌کند که هدفش - در لفافه‌ی ارتقای "جریان آزاد اندیشه" میان ایالات متحده و کوبا - تطمیع و فاسد کردن استادان دانشگاه و متخصصان کوبا است.
۱۳. در ۵ اوت ۱۹۹۴، گروهی بالغ بر بیست کوبایی کوشیدند یک قایق از بندر هاوانا برابند و به فلوریدا بروند. در آن ماه قبلاً چهار فقره قایق‌ربایی صورت گرفته بود که در یک مورد از آن‌ها که یک روز قبل صورت گرفته بود ربایندگان یک افسر پلیس جوان کوبایی را کشتند.
- قایق‌ربایی ۱۵م اوت را کارگران بارانداز و پلیس هاوانا ناکام کردند. روز بعد از آن جمعیتی در حدود چند صد نفر در ماله کون، بلوار واقع در خط ساحلی هاوانا، دست به تجمع زدند و به سمت پلیس، هتل‌ها و جاهای دیگر سنگ و بطری پرتاب کردند. چند هزار کارگر و جوان، حامیان انقلاب، در واکنش به این عمل تحریک‌آمیز به خیابان‌ها ریختند و به طور مؤثری آشوب را خواباندند. و رییس‌جمهور، فیدل کاسترو، با پای پیاده به این کارگران و جوانان ملحق شد.
- دو روز بعد، در ۱۷م اوت، نیم میلیون کوبایی در تشییع جنازه‌ی آن افسر پلیس شرکت و به او ادای احترام و در حمایت از انقلاب در خیابان‌های هاوانا راهپیمایی کردند. از آن پس، هر سال در ۱۵م اوت مردم کوبا با برگزاری راهپیمایی‌های عظیم این خاطره را گرامی می‌دارند و آن را جشن می‌گیرند و بدین طریق عزم خود را برای دفاع از انقلابشان به نمایش می‌گذارند.
۱۴. منظور این است که به ترکیب اجتماعی دانشجویان دانشکده‌ی نظامی کامیلو سی‌ان‌فیوگوس^۱ توجه خاصی می‌شود.

'جنگ همگانی توده‌ی مردم، اساس دفاع ماست'

سرلشکر انریکه کاریراس



عکس از: ماری آلیس وانترز/میلیتانت



بالا: سرلشکر انریکه کارراس
به هنگام مصاحبه.

پایین: کارراس در کنار
هوایمای سی فرتی نیروهای
هوایی کوبا، حدود سال
۱۹۶۱.

عکس از: گرانما

انریکه کاررِراس

انریکه کاررِراس، متولد ۱۹۲۲ و سرلشکر نیروی مسلح انقلابی، پدر نیروی هوایی کوبای انقلابی محسوب می‌شود.

کاررِراس، که پیش از انقلاب افسر نیروهای مسلح بود، طی جنگ جهانی دوم و بعد از آن در ایالات متحده آموزش خلبانی دید. او با کودتای فولجنسیو باتیستا در ۱۹۵۲، که ایالات متحده پشتیبان آن بود، مخالفت کرد و یکی از همدستان جنبش ۲۶م ژوئیه در نیروهای مسلح شد. این جنبش به رهبری فیدل کاسترو با دیکتاتوری مبارزه می‌کرد. در سپتامبر ۱۹۵۷ فرمانده نیروی هوایی به کاررِراس دستور داد یگان‌های ارتش شورشی در شهر سی‌ان‌فیوگوس را بمباران کند. کاررِراس و چند تن دیگر از اجرای این فرمان امتناع کردند و بدین خاطر دستگیر، محاکمه‌ی نظامی و زندانی شدند. کاررِراس به زندان جزیره‌ی کاج‌ها^۱، که امروز جزیره‌ی جوانان نام دارد، فرستاده شد.

پس از پیروزی انقلاب در اوایل ۱۹۵۹، کاررِراس در کار سازماندهی نیروهای مسلح دولت انقلابی جدید مشارکت کرد. فیدل کاسترو آموزش یگانی از خلبانان را به او محول کرد.

در آوریل ۱۹۶۱، در خلیج خوک‌ها، روزی که آنها برایش تدارک می‌دیدند فرا رسید. در ۱۵م آوریل، به‌عنوان پیش‌درآمد تجاوزی به

1- Isle of Pines

حمایت ایالات متحده، پایگاه‌های نیروی هوایی در سان‌آنتینو دولوس بانوس، سانتیاگودوکوبا، و کیوداد لیبرتاد در هاوانا بمباران شدند. ضدانقلابیون که سازمان سیا آن‌ها را تعلیم داده بود با هواپیماهایی پرواز می‌کردند که علایم آن‌ها به نحوی طرح و رنگ شده بود که به نظر برسند متعلق به نیروهای مسلح انقلابی هستند. هفت نفر کشته و پنجاه و سه نفر مجروح شدند. معدود هواپیماهای موجود کوبا بنا به دستور کاسترو به طور پراکنده نگهداری می‌شدند. و فقط دو هواپیما منهدم شد.

روز بعد، در یک تظاهرات وسیع برای تشییع جنازه‌ی قربانیان این حمله و بسیج کل مردم برای جنگ قریب‌الوقوع، فیدل کاسترو برای نخستین بار ماهیت سوسیالیستی انقلاب کوبا را اعلام کرد.

فرمانده کل، که انتظار داشت هر لحظه تجاوزی صورت بگیرد، به کارراس و سایر خلبانان دستور داد در تمام اوقات در کنار هواپیماهای خود بمانند. خلبانان روی باند فرودگاه زیر بال‌های هواپیمایشان می‌خوابیدند.

در ۱۷م آوریل، ساعت ۴/۴۵ بامداد، کارراس را فوراً پای تلفن خواستند. فیدل کاسترو پشت خط بود. یک ارتش مزدور از ساحل پلایا گیرون در خلیج خوک‌ها به کوبا تجاوز کرده بود. کاسترو دستورات فوری داد:

«کارراس، آن‌ها در حال پیاده کردن نیرو در پلایا گیرون هستند. همین الان پرواز کن و پیش از طلوع آفتاب آنجا باش. کشتی‌های حامل نیرو را غرق کن و اجازه نده آن‌ها فرار کنند. متوجه شدی؟»

«متوجه شدم، فرمانده.»

در طی هفتاد و دو ساعت بعد، اسکادران هوایی تحت فرماندهی کارراس، که مشتمل بر ده خلبان و هشت هواپیمای قراضه‌ی به ارث رسیده از نیروهای مسلح دیکتاتوری بود، در شکست تجاوزی که ایالات متحده سازمان داده بود نقشی تعیین‌کننده داشت. هواپیماهای کوبایی‌ته

بمب افکن ب-۲۶ را که ضدانقلابیون و خلبانان ایالات متحده آن‌ها را می‌رانند ساقط، تعدادی از کشتی‌هایشان را غرق و نیروهای مزدور واقع بر خشکی را در به در کردند. خود کاررِراس دو هواپیما را سرنگون کرد و هواپیماهای جنگنده‌ای که او با آن پرواز می‌کرد دوبار مورد اصابت آتش دشمن قرار گرفت. دو خلبان کوبایی و چند خدمه‌ی هواپیماها در این نبرد کشته شدند.

در سالیان بعد، کاررِراس در مأموریت‌های انترناسیونالیستی متعددی انجام وظیفه کرد که از جمله‌ی آن‌ها مأموریت به ویتنام بود که در سال ۱۹۶۹ و به منظور بررسی پدافند هوایی ویتنام صورت گرفت. از ماه آوریل تا اوت ۱۹۷۶، کاررِراس یکی از اعضای هیأتی بود که رهبری آن را وزیر دفاع کوبا، رائل کاسترو، بر عهده داشت و به آنگولا رفت تا به سازماندهی نیروهای داوطلب کوبایی در آنجا کمک کند. دوازده سال بعد، در ماه مارس ۱۹۸۸، کاررِراس به عنوان جزیی از تلاش گسترده‌ی کوبا در جنگ کوئیتو کواناوال در آنگولا حضور داشت. تلاش گسترده‌ای که به آنگولا کمک کرد تا یکبار دیگر تجاوز آفریقای جنوبی را دفع کند و بر ناکامی محتوم آفریقای جنوبی، که قصد سرنگونی رژیم آنگولا را داشت، مهر تأیید بزند.

در سال ۱۹۸۹، به نشانه‌ی قدردانی از چند دهه سابقه‌ی برجسته‌ی کاررِراس، نشان قهرمانی جمهوری کوبا، بالاترین نشان افتخار این کشور، به او اعطاء شد.

مصاحبه با کاررِراس را جک بارنز، ماری آلیس واترز و مارتین کاپل در ۱۲۴م اکتبر ۱۹۹۷ در هاوانا، کوبا، انجام دادند.

'جنگ همگانی توده‌ی مردم، اساس دفاع ماست'

ماری آلیس واترز: سرگذشت شما جذابیت خاصی دارد. زیرا، شما فعالیت‌های سیاستان را زمانی شروع کردید که در ارتش قدیمی [باتیستا] افسر بودید.

حزب کارگران سوسیالیست همواره طبق آموخته‌های خود از لینن و بلشویک‌ها عمل کرده است، یعنی درک اهمیت فعالیت سیاسی در ارتش و در میان کارگران و کشاورزانی که یونیفورم نظامی به تن کرده‌اند. در جنگ جهانی دوم، جنگ کره و جنگ ویتنام، روال ما همین بود. طی جنگ ویتنام، کسانی در جنبش ضدجنگ بودند که قصد داشتند سربازان را در ارتش ایالات متحده آماج حملات خود قرار دهند گویی که آن‌ها دشمن‌اند و حتی گاهی اوقات کار به جایی می‌رسید که به همه‌ی آن‌ها انگ "جنایتکار" می‌زدند. ما در این باره مخالفت کردیم.

ما، در عوض مبارزه می‌کردیم، تا جنبش ضد-جنگ-ویتنام راهپیمایی‌ها و اقسام فعالیت‌ها را به گونه‌ای سازمان دهد تا سربازان ایالات متحده را به خود جلب کنیم، نه اینکه آن‌ها را برانیم. شعار اصلی که ما طرفدار آن بودیم و نهایتاً درفش اصلی جنبش ضدجنگ شد این بود: "سربازان را بی‌درنگ به خانه برگردانید!"^۱ رفقای ما، وقتی که مثل صدها هزار نفر از هم‌نسلانشان به خدمت فراخوانده می‌شدند، از معرفی خود امتناع نمی‌کردند. ما سازماندهی لازم را انجام دادیم تا از سربازانی که

1- Bring the Troops Home Now!

خارج از وقت خدمت نظام از حق دموکراتیک‌شان برای راهپیمایی و ایراد سخن علیه جنگ استفاده می‌کنند، دفاع کنیم. با گذشت زمان نیروهای عظیمی در ایالات متحده نظرشان به این چشم‌انداز جلب شد و سربازان مخالف جنگ و کهنه‌سربازان جنگ ویتنام در مبارزه‌ی خود علیه حملات جنایتکارانه‌ی واشنگتن به مردم ویتنام به نیرویی روبه‌رشد - و از نظر سیاسی بسیار مهم - تبدیل شدند. به کمک آن‌ها همچنین مبارزات سیاه‌پوستان و چیکانوها^۱ نیز در آن سال‌ها بسیار تقویت شد. این از جمله دلایلی است که خوانندگان نشریات ما در ایالات متحده علاقه‌مندند بدانند که چطور شد شما انقلابی شدید.

انریکه کاررراس: من از ۱۹۴۲ تا ۱۹۵۷ در نیروهای مسلح کوبا خدمت کردم و تا درجه‌ی سرگردی پیش رفتم، به همین خاطر می‌دانم زندگی نظامی چطور است.

در جنگ جهانی دوم، وقتی که دولت خدمت سربازی اضطراری را اعلام کرد، من اسم‌نویسی کردم. آن زمان دانشجو بودم. من اسم‌نویسی کردم تا طرز استفاده از تفنگ را یاد بگیرم و همچنین می‌خواستم خلبان بشوم.

من از خانواده‌ای متوسط بودم. پدرم گروهبان ارتش بود. او همیشه به من می‌گفت که وارد ارتش نشو، از ارتش خوشت نخواهد آمد. مادر من پرستار بود و می‌خواست من پزشک بشوم. با همه‌ی این‌ها، چیزی که در سر داشتم، داشتن یک جفت بال بود. دل به پرواز سپرده بودم. رؤیایم این بود که روزی خلبان بشوم، اما به نظر می‌رسید این رؤیا دست‌نیافتنی است.

متأسفانه این جنگ بود که فرصت این کار را به من داد. این طور بود که من وارد دانشکده‌ی هوانوردی شدم. ظرف یک سال خلبان شده بودم. من اینجا در کوبا خدمت می‌کردم: گشت بر سواحل، تجسس

1- Chicano (شهروندان مکزیکی‌تبار ایالات متحده)

زیردریایی‌های آلمانی که کشتی‌های حامل شکر به اروپا و کشتی‌های در حال آمد و شد به آمریکای جنوبی را غرق می‌کردند. چند کشتی کوبایی و کشتی‌هایی از ایالات متحده و کشورهای دیگر غرق شده بودند. در ابتدا وظیفه‌ام همین گشت‌زنی بود.

در ۱۹۴۴، من به پایگاه کلی فیلد در سن آنتونیو، تگزاس، فرستاده شدم تا پرواز با یک هواپیمای جدید را یاد بگیرم. ما تا آن موقع با هواپیماهای آموزشی ای تی-۶ و بعدها با ای تی-۱۱ پرواز می‌کردیم و آنجا پرواز با بمب افکن‌های ب-۲۵ را هم یاد گرفتیم. اسکادران ۲۰۱ مکزیک هم آنجا بود.

در آن دوره‌های آموزشی فوق‌العاده با زبان انگلیسی مسأله داشتم. کل چیزی که من بلد بودم انگلیسی ای بود که در دیرستان به من یاد داده بودند و این هم کافی نبود. یاد گرفتم بگویم "ژامبون و تخم مرغ"، به همین خاطر برای گرفتن صبحانه مشکلی نداشتم. اما وقت ناهار من دوباره درخواست صبحانه می‌کردم و آن‌ها به من نمی‌دادند. بگذریم، وضع ناجوری بود.

در جریان جنگ جهانی دوم، وقتی در ایالات متحده بودم، چیزهای زیادی دیدم. مثلاً، من هیچ وقت قبلاً ندیده بودم که زن‌ها مشاغلی به عهده داشته باشند که سابقاً فقط به مردها واگذار می‌شد، یا اینکه زن‌ها در کنار مردها آموزش ببینند. در زمان جنگ هنوز هم در کوبا نرّه مردی رواج داشت. ما خوشمان نمی‌آمد که زن‌ها تک‌وتنها برای خرید به بیرون و خیابان بروند و همین‌طور خارج از خانه، حتی در مزارع، کار کنند. انقلاب هرگونه نرّه مردی‌ها را ریشه‌کن کرده است.

در کلی فیلد زنانی را دیدم که برای خلبانی و توپچی‌گری آموزش می‌دیدند تا بمب افکن‌های بی-۲۵ را از پایگاه‌های ایالات متحده به کانادا و حتی گاهی به بریتانیا منتقل کنند.

اولین تجربه‌ی من در ایالات متحده همین بود. آنچه آنجا یاد گرفتم -

آموزش‌هایی که به‌عنوان خلبان جنگنده دیدم - بعدها به خلبانانی یاد دادم که در نخستین سال‌های انقلاب آموزش دادیم، از جمله خلبانانی که در پلایا‌گیرون جنگیدند. همان تاکتیک‌هایی را که نیروهای سازمان داده شده توسط ایالات متحده علیه ما به کار می‌بردند، ما نیز علیه خودشان به کار می‌بردیم. اما ما از یک آرمان برحق دفاع می‌کردیم، در حالی که آن‌ها آمده بودند که آنچه را از دست داده بودند دوباره به چنگ آورند. بدین ترتیب اعتقادات و اخلاقیاتِ دو طرف اینجا برابر نیستند.

وقتی که در ۱۹۴۵ جنگ تمام شد، ما در کوبا نه فقط پرواز با هواپیماهای جنگی بلکه پرواز با هواپیماهای ترابری را نیز شروع کردیم. پروازهای من عمدتاً به ایالات متحده بود. در اوایل دهه‌ی ۱۹۵۰ من برای گذراندن دوره‌های رزمی مقدماتی و پیشرفته‌ی درجه‌ی ستوان دومی به دانشگاه هوایی پایگاه نیروی هوایی ماکسول در مونتگومری، آلاباما، رفتم. طی این دوره همچنین کمی زبان انگلیسی را تمرین کردم. در ۱۹۵۵ آن دوره‌ها را به پایان رساندم و به کوبا برگشتم.

اما وضع سیاسی کوبا دیگر تا آن موقع بسیار بد شده بود. در مارس ۱۹۵۲ باتیستا با کودتایی نظامی قدرت را قبضه کرده بود.

در ۲۶م ژوئیه‌ی ۱۹۵۳، به پادگان مونکادا حمله شد. این حمله، هرچند از نظر نظامی شکست خورد، نیروی محرکه‌ای بود که انقلاب را به پیش راند. مهاجمان نتوانستند پادگان را بگیرند و اسلحه‌ها را بین مردم توزیع و تهاجم علیه باتیستا را آغاز کنند - نقشه‌هایی که قصد انجامشان را داشتند. تعدادی از این رزمندگان همان‌جا در مونکادا به دستور باتیستا سلاخی شدند. سایر رزمندگان محکوم و روانه‌ی زندان شدند تا دوران محکومیتشان را در جزیره‌ی کاج‌ها سپری کنند.

در زمان این حمله من در مونتگومری [در آمریکا] بودم و از اتفاقی که افتاده بود اطلاع نداشتم تا اینکه خبرش را در روزنامه‌ها خواندم. یک دانشجوی دیگر، افسر نیروهای مسلح ایالات متحده، در دانشگاه هوایی

بود که می‌توانست اسپانیایی حرف بزند؛ او با زنی ازدواج کرده بود که تبار کوبایی داشت. این دانشجو من را به تامپا، جایی که خانواده‌ی همسرش زندگی می‌کردند، برد و آنجا بود که دیدم در گزارش روزنامه‌ای آمده است که "یک گروه کمونیست" به پادگان مونکادا حمله کرده‌اند. از همان اول آن‌ها مدعی بودند که آن گروه کمونیست بوده است. سال‌ها آن روزنامه را نگاه داشتم.

مثل عده‌ای از سربازان و افسران دیگر در نیروهای مسلح، من هم با دیکتاتوری باتیستا مخالف بودم. در ۱۵ سپتامبر ۱۹۵۷، یک قرارگاه کوچک دریایی در سی‌ان‌فیوگوس دست به قیام مسلحانه زد و به من دستور دادند شهر را بمباران کنم. (۱) گروهی از خلبانان اسکادران تحت فرماندهی من بین خودمان قرار گذاشتیم بمب‌ها را در دریا بیندازیم. قرار بود همزمان با آن قیام، قیامی هم در هاوانا صورت بگیرد، اما به دلایلی آن قیام صورت نگرفت.

در زندان جزیره‌ی کاج‌ها

به هر صورت، شرکت من در انقلاب از همین مقطع شروع شد. این توطئه کشف شد و من دستگیر، شکنجه و محاکمه‌ی نظامی شدم و حکومت استبدادی به شکل توهین‌آمیزی مرا اخراج کرد. اول آن‌ها درخواست مجازات اعدام برای من کردند. در زندان‌های گوناگونی، از جمله زندان لاکابانا، دوران محکومیتم را گذراندم. بعد مرا به جزیره‌ی کاج‌ها فرستادند و بدین ترتیب آشنایی من با انقلابیونی که در آنجا زندانی بودند شروع شد.

جک بارنز: شما با افراد ۱۲۶م ژوئیه آنجا آشنا شدید؟

کاررِراس: بله، رفقای جنبش ۱۲۶م ژوئیه که با کشتی گرانما آمده بودند آنجا زندانی بودند. دانشجویانی از سازمان هیأت رهبری انقلابی و افرادی از حزب سوسیالیست مردمی هم آنجا بودند. همه‌ی آن‌ها با هم در آنجا

بودند.

دیدگاه‌های سیاسی‌ای که آن زمان من داشتم سرچشمه‌اش ارتش بود. ضدیت با کمونیسم و نفرت از اتحاد شوروی را در سر من فرو کرده بودند. در دانشکده‌ها آنچه به ما یاد می‌دادند همین‌ها بود. من نمی‌دانستم کمونیست کیست، اما هر چه درباره‌ی آن‌ها شنیده بودم بدگویی بود. کل این تبلیغات بر من اثر گذاشته بود.

اما وقتی که دوران محکومیتم را در زندان می‌گذراندم، با همگی آن‌ها آشنا شدم: (جیسس) چوچو مونتانه^۱ و سایر رفقای کشتی گرانا؛ لیونل سوتو^۲؛ و رفقای سازمان هیأت رهبری انقلابی.

زمانی که انقلاب پیروز شد، من دیگر همان ضدکمونیستی که قبلاً بودم نبودم. من هم مترقی و یک انقلابی شده بودم. و بعد شاهد تمام اقدامات تجاوزکارانه‌ای بودم که دولت ایالات متحده در سال‌های آغازین [انقلاب] ترتیب می‌داد. من پی بردم که چه قدر کل مطالبی که به ما یاد داده بودند غلط بود. من در جریان مبارزه بودم که آموزش دیدم و این بهترین راه است. امروز من یکی از اعضای حزب کمونیسم و از ۱۹۶۵ که حزب تأسیس شد عضو آن بوده‌ام. من در پنج کنگره شرکت داشته‌ام و خوشحالم که یک مارکسیست، یک لنینیست و یک فیدلیست هستم.

بحران اکتبر

بارنز: شما گفتید، تهاجمی که واشنگتن در همان سالیان نخستین انقلاب علیه انقلاب کوبا صورت داد در شما سخت اثر کرد. ماه جاری سی و پنجمین سالگرد بحران اکتبر است. طی این حوادث کجا بودید؟ و از آن‌ها چه به یاد دارید؟

کارراس: بحران اکتبر دنباله‌ی شکست فاجعه‌ی ایالات متحده در پلایا گرون بود. شکستی که آن‌ها در آنجا متحمل شدند آن‌ها را سوق داد

1- [Jesús] Chucho Montané

2- Lionel Soto

به‌سمتی که خطر جنگ اتمی را بپذیرند. پلایا گیرون مثل استخوانی در گلوشان گیر کرده بود، موضوعی که تا به امروز برایشان قابل هضم نبوده است. در جنگ آدم یا پیروز می‌شود یا شکست می‌خورد. اما آن‌ها نمی‌توانند بپذیرند که اقداماتشان برای مغلوب ساختن کشوری به این کوچکی شکست خورده است. اگر آن‌ها در پلایا گیرون شکست نخورده بودند، هرگز بحران اکتبری هم اتفاق نمی‌افتاد.

ما از آمریکای شمالی‌ها نفرتی نداریم. ما فقط از دولت واشنگتن بیزاریم که در صدد است انقلاب ما را نابود کند. اگر مردم کوبا خواستار این انقلاب‌اند، چرا دولت ایالات متحده در پی آن است که با زور اسلحه اراده‌ی خود را بر ما تحمیل کند؟ یا با جنگ اقتصادی؟ یا با اقدامات خرابکارانه؟ کلیه‌ی این حملات علیه ما حتی پیش از جنگ پلایا گیرون شروع شدند.

این ما نبودیم که بحران اکتبر را آفریدیم. آن‌ها بودند - با قطع روابط با کوبا، با تدارک یک سپاه مزدور، و با تجاوز. آن‌ها از کوبا واهمه دارند. آن‌ها از گسترش سرمشق انقلاب ما بیمناک‌اند. اما تقصیر ما چیست که تکلیفمان را به نحو احسن انجام می‌دهیم؟

بارنز: نمی‌توان شما را به خاطر سرمشق خوبی بودن، محکوم کرد! کاررِراس: درست است، نمی‌توان محکوم کرد. مشکل ما نیستیم، بلکه همسایگان ما هستند که نمی‌پذیرند ما آزادانه سوسیالیسم را انتخاب کرده‌ایم. ما یک قدرت نظامی یا تهدیدی علیه دیگران نیستیم. ما یک جزیره‌ی کوچکیم. آنان می‌دانند که ما قدرت نداریم به آن‌ها حمله کنیم و قصد این کار را هم نداریم.

از طرف دیگر، اگر آن‌ها به خاک کوبا پا بگذارند، باید بهای عظیمی بپردازند.

بارنز: الان برای اولین بار در ایالات متحده مذاکرات جلساتی را که در طول بحران اکتبر در دفتر کندی برگزار شده بودند می‌خواهند از نواری پیاپی

و چاپ کنند. این اسناد مطالبی را که قبلاً اعلام شده است تأیید می‌کنند، اما "شنیدن" سیر تحول این مذاکرات که در جلسه پشت جلسه مطرح شده خود حیرت‌انگیز است.

در نخستین روزهای این بحران کندی تصمیم گرفته بود که حمله کند. دلایل جالب‌اند؛ آن‌ها در این جلسات درباره‌ی گزینه‌های مختلف بحث می‌کنند. آن‌ها فکر می‌کردند که اگر سایت‌های موشکی را بمباران کنند تعداد زیادی از روس‌ها را خواهند کشت و این مسأله ممکن بود به جنگ هسته‌ای با روسیه منجر شود. همچنین اگر برای ایجاد محاصره‌ی دریایی دست به اقدام نظامی می‌زدند و کشتی‌های روسی عازم کوبا را در آب‌های بین‌المللی متوقف می‌کردند، نخستین حمله متوجه نیروهای روسی می‌شد و دوباره خطر جنگ هسته‌ای بالا می‌گرفت.

به همین خاطر این کلانتران سیاسی تصمیم گرفتند از طریق حمله‌ی نظامی وارد عمل شوند. آن‌ها استدلالشان این بود که این جنگ اساساً بین کوبایی‌ها و نیروهای مسلح ایالات متحده صورت خواهد گرفت و با در نظر گرفتن برتری نظامی ایالات متحده جنگ به سرعت خاتمه خواهد یافت و خطر رویارویی هسته‌ای کمتر خواهد بود.

آن وقت کندی از رییس ستاد مشترک فرماندهی تخمین خواست. از آنجا که کندی سیاست‌مدار بود پرسید: «تلفات ما چه قدر خواهد بود؟» کندی یک نظامی یا دیکتاتور نبود. او باید پیامدهای سیاسی را سبک و سنگین می‌کرد.

به او جواب دادند: در ده روز اول احتمال تلفات بالغ بر ۱۸,۰۰۰ نفر است. این رقم بیش از تلفاتی است که آنان در فاصله‌ی ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۵ در جنگ ویتنام متحمل شدند!

از این مقطع به بعد، در مذاکرات ضبط شده، بحث تجاوز فروکش می‌کند و کلانتران سیاسی شروع می‌کنند به طور جدی به دنبال راه‌حل دیگری گشتن.

حتی امروز هم در ایالات متحده آدم به مقالاتی برخورد می‌کند که می‌گویند کوبایی‌ها خواستار جنگ هسته‌ای بودند اما کندی و خروشچف راه‌گریزی یافتند. اما حقیقت کاملاً چیز دیگری است؛ فقط قدرت و عزم راسخ مردم کوبا بود که از جنگ و یک فاجعه‌ی هسته‌ای عالمگیر جلوگیری کرد.

ما از سرمشق کوبا استفاده می‌کنیم تا توضیح دهیم اگر آدم بخواهد از جنگ هسته‌ای جلوگیری کند چرا بالاجبار باید از خط مشی انقلابی پیروی کند. حاکمان امپریالیست باید بدانند [در هر جایی] با همان چیزی مواجه خواهند شد که در اکتبر ۱۹۶۲ در کوبا با آن مواجه شدند و تقریباً چهل سالی است که در کوبا با آن مواجه بوده‌اند.

کاررِراس: امروز، من مطمئنم شمار تلفات دو برابر رقمی می‌شد که در ۱۹۶۲ به کندی گفتند. امروز، حتی بیش از آن زمان، ارتش کوبا حقیقتاً کل مردم است.

بگذریم، پرسیدید که در بحران اکتبر چه کار می‌کردم. من نماینده‌ی نیروی هوایی در مقر فرماندهی فرمانده کل بودم. سرهنگ فلاویو براوو^۱ فرمانده عملیات بود.

در جلساتمان، به‌خصوص وقتی که پروازهای هواپیماهای شناسایی ایالات متحده چیزی نمانده بود که آتش جنگ را برافروزند، لحظات بسیار سختی را می‌گذراندیم. هواپیماهای شناسایی آر.اف-۱۰۱ در ارتفاع ۳۰۰ متری پایگاه‌های ما پرواز و از تجهیزات ما عکس‌برداری می‌کردند. فیدل گفت: «بس است!» او دستور داد به هر هواپیمایی که در تیررس سلاح‌هایمان قرار می‌گیرد شلیک کنیم. و آن سلاح‌ها قطعاً سلاح خودمان بودند.

سلاح‌های روسی تحت فرمان ما نبودند. فقط افسران شوروی می‌توانستند دستور آتش آن‌ها را بدهند و آن هم فقط به دستور اتحاد

1- Captain Flavio Bravo

شوروی. اختیار به دست ما نبود که به آنها بگوییم: «آن هواپیماها را سرنگون کنید.» اما فیدل دستور اکید داد به هر هواپیمای شناسایی ای که در تیررس پدافند هوایی خودمان قرار می‌گیرد شلیک کنیم. آن زمان ما نیروی هوایی واقعاً کوچکی داشتیم. چند فروند رهگیر میگ ۲۹. چند توپ ۱۰۰ میلیمتری، از نوعی که طولانی‌ترین تیررس را داشت. چند کواتر و بوکاس، توپ‌های چهار لول ۳۷ میلیمتری. کلش همین بود. اما وقتی روحیه بالاست، آدم با هر سلاحی که در دست دارد از کشور دفاع می‌کند. نقض حریم هوایی ما تجاوزی جدی به حق حاکمیت ما بود. و هنگامی که ما به نخستین اسکادرانی که آمد اولین گلوله‌ها را شلیک کردیم، آنها را فراری دادیم. و این پایان کار آر.اف-۱۰۱ها بود.

سقوط هواپیمای جاسوسی یو-۲

سپس، واشنگتن هواپیماهای یو-۲ را فرستاد - هواپیماهایی که آن قدر بالا پرواز می‌کردند که آتش سلاح‌های ما به آنها نمی‌رسید. آن وقت بود که یک افسر شوروی که فرماندهی توپخانه‌ی ضد هوایی در هولگوین را بر عهده داشت دستور سرنگونی یک یو-۲ را داد. (۲) یادم هست وقتی این یو-۲ سقوط کرد آن را در مقر فرماندهی در صفحه‌ی رادار تماشا می‌کردم.

آن زمان من سروان بودم و مسئولیت ایجاد هماهنگی با نیروی هوایی شوروی بر عهده‌ی من بود. شوروی‌ها یک اسکادران مشتمل بر چهار فروند رهگیر میگ ۲۹ و یک اسکادران آی.ال-۲۸ داشتند که با آنها مین، اژدر و دیگر تسلیحات را حمل می‌کردند. در مواجهه با خطرات موجود، دوستی و همکاری عظیمی میان ما برقرار شده بود. هیچ‌کس کار دیوانه‌واری نکرد. آنهایی که کارشان دیوانه‌وار بود کندی و پنتاگون بودند، به همین خاطر آن افسر شوروی همان کاری را کرد که ما انجام

می دادیم و علیه آن یو-۲ وارد عمل شد. خلبان یو-۲ سرگرد رودلف آندرسون^۱ بود که کشته شد. من جنازه را دیدم. من می دانستم وقتی یک مورد مرگ پیش می آید مرگ‌های دیگر هم به دنبالش می آیند - جنگ‌ها این طور شروع می شوند. با سرنگون شدن یو-۲ ما فکر می کردیم جنگ شروع شده است. اما برعکس شد. آمریکایی‌ها تصمیم گرفتند مذاکره کنند.

در این مذاکرات شوروی‌ها به همراه دولت ایالات متحده شرکت داشتند. اما ما از قلم افتادیم. اگر می دانستیم چه در حال اتفاق افتادن است، از آن مذاکرات حمایت نمی کردیم، اما در واقع ما انتخاب دیگری نداشتیم. ما با نتیجه‌ی حاصله موافق نبودیم، اما چاره‌ای جز پذیرفتن آن نداشتیم.

اگر بحران اکتبر بدان نحو تمام نمی شد، ما در شرایطی که امروز هستیم قرار نمی گرفتیم. نمی دانم آیا مقصودم را روشن بیان کرده‌ام. وضعیت امروز ما نتیجه‌ی همان اوضاع است. (۳)

بارنز: واشنگتن می دانست چطور با رهبران شوروی معامله کند؛ آن‌ها می دانستند چطور موافقت رهبران شوروی را به دست آورند. آن‌ها همیشه پیمان ۱۹۳۹ شوروی-آلمان را که جنگ جهانی دوم را جلو انداخت به خاطر دارند. (۴) اما حاکمان ایالات متحده کوبا را نمی شناختند. آن‌ها فکر می کنند شما هم مانند مسکو و مانند اروپای شرقی هستید و تنها تفاوت میان شما، شرایط آب و هوایی استوایی کوبا است. آن‌ها متوجه نیستند که شما نقطه‌ی مقابل آنان هستید و بستن پیمانی نظیر پیمان بیطرفی شوروی-آلمان با کوبا غیرممکن است.

حقیقت این است که آن‌ها ممکن است شما را درک نکنند. اما از شما می ترسند به طوری که از زمان انقلاب روسیه تاکنون از هیچ چیز مثل کوبا

1- Major Rudolf Anderson

نترسیده‌اند. آن‌ها هیچ وقت شما را راحت نخواهند گذاشت، مادامی که شما همچنان سرمشقی که هستید بمانید - آنکه بین گفتار و کردارش هرگز تناقضی نبوده است.

اوایل هفته که با سرلشکر لویز کیوبا مصاحبه می‌کردیم، او درباره‌ی سربازان کوبایی که در اتحاد شوروی آموزش می‌دیدند صحبت کرد و اینکه آن‌ها در دوران بحران اکتبر چه تأثیری بر استادان خود و سایر مردم روسیه باقی گذاشتند. اینجا در خود کوبا وضع چطور بود؟ آیا شما در میان سربازان و افسران روس تغییراتی مشاهده کردید که تحت تأثیر شجاعت مردم کوبا قرار گرفته باشند؟ اگر واشنگتن تصمیم به حمله می‌گرفت، آیا آن‌ها حاضر بودند در کنار شما بجنگند؟

کارراس: شوروی‌ها با سرفرمانده‌یشان در کوبا مسأله داشتند، زیرا افسران‌شان در کوبا همان احساسی را داشتند که ما داشتیم. آن‌ها با همان وضعیتی روبه‌رو بودند که ما با آن روبه‌رو بودیم. در جنگ اتمی، همگی ما از بین می‌رفتیم. همه‌ی کوبایی‌ها با بچه‌هایشان وداع کرده بودند. معلوم نبود که وقتی جنگ تمام می‌شود چه کسی هنوز زنده خواهد بود. جنگ قریب‌الوقوع بود. ۲۷م اکتبر - روزی که یو-۲ سرنگون شد - تاریخی است که هرگز از یاد نخواهم برد. این را به شما بگویم، مسأله واقعاً جدی بود.

در آغاز بحران، روس‌ها فکر می‌کردند جریان گذراست و اتفاقی نمی‌افتد. اما این، نظر ما نبود. و حتی در نهاد فرماندهی نیروهای شوروی در اینجا بسیاری بودند که از دستورهای دریافتی از اتحاد شوروی ناراحت بودند. دست آن‌ها بسته بود: در اینجا یک ستاد کل داشتند، اما دستورها از اتحاد شوروی می‌آمد. اعضای ستاد شوروی در اینجا موافق نبودند که به هواپیماهای ایالات متحده اجازه داده شود بر فراز کوبا پروازهای شناسایی انجام دهند.

یک مثال برایتان بزنم. این مورد را هیچگاه در اینجا اعلام نکرده‌اند،

اما قسمتی از تاریخ بحران اکتبر است که شما در حال گردآوری آن هستید. یک اسکادران از هواپیماهای شوروی از کاماگویی عازم هاوانا بودند و برحسب تصادف با چند هواپیمای آمریکایی روبرو می‌شوند. هواپیماهای آمریکایی در تیررس آن‌ها قرار می‌گیرند و آنان از سرفرماندهی خود در اتحاد شوروی برای سرنگون ساختن آن هواپیماها کسب تکلیف می‌کنند. سرفرماندهی آن‌ها از آنجا در اتحاد شوروی جواب رد می‌دهد. آن خلبانان شوروی بسیار مأیوس به پایگاه برگشتند.

درگیری خلبان‌های شوروی با ما نبود، بلکه با سرفرماندهی خودشان در شوروی بود. و این اختلافات عمیقاً حس می‌شد. آن خلبان‌ها اینجا در کوبا بودند، هزاران کیلومتر دورتر از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی. زندگی آن‌ها در اینجا بود که در معرض خطر قرار داشت.

تصمیم در مورد سرنگون ساختن یو-۲ نتیجه‌ی دستور صادره از مسکو نبود. تصمیم فردی فرماندهی پدافند هوایی شوروی در ایالت اورینته‌ی کوبا بود.

شبیخون "برادران نجات"

ما امروزه هنوز هم با این نوع خطرات مواجهیم. دشمنان انقلاب پیوسته حریم هوایی کوبا را نقض می‌کنند و اگر به این کار همچنان ادامه بدهند - هر کس که باشد - روزی دوباره به بحران اکتبر برمی‌گردیم. و گرچه کوبا بمب اتمی ندارد، بمب اخلاقی مردمی را داریم که ظلم و ستم را تحمل نمی‌کنند.

به همین علت است که در ۱۹۹۶ دو هواپیمایی که حریم هوایی ما را نقض کردند سرنگون کردیم. (۵) ماه‌ها بود که این هواپیماها بر فراز هاوانا و جاهای دیگر پرواز می‌کردند و علیه انقلاب اعلامیه پایین می‌ریختند. باید کاری می‌کردیم. آن دسته از کوبایی‌های جناح راست افراطی که به میامی [در آمریکا] رفته‌اند حریم هوایی ما را نقض می‌کردند. تا همین امروز،

آن‌ها برای حمله به ما تدارک می‌بینند. و از آن‌ها حمایت می‌شود. به آن‌ها اجازه می‌دهند این تجاوزات را انجام دهند.

اما، ما خیال نداریم اجازه‌ی این کار را به آنان بدهیم. به همین خاطر بحران دیگری می‌تواند پیش بیاید. آن بحران ممکن است در ماه اکتبر نباشد؛ می‌تواند در ماه دیگری باشد. اما آن‌ها باید دست نگه دارند و فکر کنند. آن‌ها باید قدم‌هایی در جهت پرهیز از رویارویی‌ای بردارند که ما خواهانش نیستیم و فکر نمی‌کنم آن‌ها هم خواستارش باشند. آن‌ها باید دست از سر ما بردارند و بگذارند ما کار خودمان را بکنیم. اما آن استخوان در گروی آن‌ها گیر کرده است.

بارنز: هنگامی که این هواپیماها در فوریه‌ی ۱۹۹۶ سرنگون شدند، میلیتانت و پرسپکتیوا ماندیال حکایت بحران اکتبر را بازگو کردند تا به کارگران و جوانان ایالات متحده و جاهای دیگر دنیا کمک کنند که بفهمند چرا کوبا نمی‌توانست نقض حق حاکمیت خود را تحمل کند. در بیانیه‌ای که در صفحه اول این نشریات چاپ شد کمیته‌ی سراسری حزب کارگران سوسیالیست توضیح داد که این اقدام مهم دولت کوبا شتاب جریان جنگ طلبانه‌ی واشنگتن را کاهش داد و ضربه‌ای بود که کوبا علیه بروز جنگ وارد کرد. اگر کوبا اجازه می‌داد بدین ترتیب حریم هوایش نقض شود، بعد نوبت ارزیابی توان دفاعی کوبا می‌شد و بعد نوبت چیز دیگری می‌شد - و سپس جنگ در می‌گرفت.

این ایستادگی کوبا است که مانع از بروز جنگ می‌شود و تقریباً چهار دهه است که این‌گونه بوده است. این درس بسیار مهمی است که کارگران ایالات متحده می‌توانند یاد بگیرند.

کاررراس: در اواخر سده‌ی گذشته، ما برای آزادی خودمان علیه قدرت استعماری اسپانیا جنگ کردیم. دولت ایالات متحده، در اواخر جنگ استقلال ما، با شروع جنگ علیه اسپانیا در ۱۸۹۸، در جنگ ما

مداخله کرد تا سیاست توسعه‌طلبانه‌ی خودش را پیش ببرد. هنگامی که جنگ تمام شد نیروهای ایالات متحده چه کار کردند؟ (۶) آن‌ها اجازه ندادند که کوبایی‌ها همراه آن‌ها به‌عنوان فاتح در رژه‌ی پیروزی شرکت کنند. حتی اجازه ندادند مامبی‌های^۱ ما وارد سانتیاگودوکوبا شوند. هر کاری که نیروهای ایالات متحده، از همان آغاز تجاوزشان به کوبا، انجام دادند با این هدف بود که شرایطی را به وجود بیاورند که کل ارتش مامبی را نابود کنند.

ما تداوم بخش ارتش مامبی و سنن آن هستیم. آن زمان آن‌ها خودشان را در راه آزادی کوبا فدا کردند و امروز ما نیز آماده‌ایم خودمان را فدا کنیم. پیش‌تر ذکر کردم که من در دهه‌ی ۱۹۵۰ در دانشگاه هوایی واقع در موتگومری [در آمریکا] دوره‌هایی را گذراندم. برخی از استادان من در آنجا از من می‌پرسیدند که چرا آمریکای لاتینی‌ها و کوبایی‌ها این قدر یاغی هستند - این استادان می‌گفتند که ظاهراً شما پشت سر هم انقلاب می‌کنید. من به آن‌ها توضیح می‌دادم که گرسنگی و احتیاج، مردم را به تغییر واد می‌دارد و تغییر هم به معنای انقلاب است.

در ظرف تقریباً سی و هشت سال گذشته می‌توان اضافه کرد که: تا به امروز، برای توده‌های مردم هیچ هدفی ارزشمندتر از سوسیالیسم نبوده است. به همین دلیل است که ما در کوبا - در پی رهبران، فیدل - می‌گوییم "سوسیالیسم یا مرگ!"

رائول کاسترو

بارننز: ما می‌خواهیم نظر شما را درباره‌ی وزیر نیروهای مسلح، رائول کاسترو، جويا شویم. ما سؤال مشابهی را اوایل همین هفته برای ژنرال لویز کیوبا مطرح کردیم.

حاکمان ایالات متحده و رسانه‌های آن‌ها روی رائول دست گذاشته‌اند

تا، حتی تا حدی به مراتب بیش‌تر از فیدل، درباره‌ی او بدگویی کنند. برای من بسیار عجیب است، زیرا من در تابستان و پاییز ۱۹۶۰ سه ماه در کوبا بودم و کمی از فرماندهان انقلاب شناخت پیدا کردم و می‌دانم مردم کوبا درباره‌ی آن‌ها چه فکر می‌کنند. راثول به این مشهور بود که، علاوه بر دیگر صفاتش، یکی از خون‌گرم‌ترین فرماندهان است. من به این نتیجه رسیدم که آن‌ها سعی دارند از راثول یک تصویر خبیث بسازند زیرا از تداوم رهبری انقلاب کوبا خوف دارند. البته آن‌ها همچنین از ارتش و مردم مسلح کوبا واهمه دارند. راثول را هدف قرار داده‌اند، زیرا، بعد از فیدل، او با سابقه‌ترین فرمانده این نیروهای مسلح است.

بنابراین، اجازه دهید از شما نیز بپرسم: وزیر چه جور آدمی است؟ فکر می‌کنید که چرا دشمنان انقلاب اینگونه به او حمله می‌کنند؟

کارراس: من راثول و فیدل را شخصاً در زمان پیروزی انقلاب نمی‌شناختم. اما از فعالیت‌های سیاسی‌ای که داشتند آن‌ها را می‌شناختم، یعنی سالیان رهبری دانشجویی فیدل در دانشگاه هاوانا در اواخر دهه‌ی ۱۹۴۰ و بعد دوران دانشجویی راثول در اوایل دهه‌ی ۱۹۵۰ پس از کودتای باتیستا. من از حمله‌ای که آن‌ها به پادگان مونکادا صورت داده بودند و از لنگر انداختن کشتی گرانما، آن‌ها را می‌شناختم. آن‌ها برای سرنگون ساختن حکومت استبداد خط مشی مبارزه‌ی مسلحانه را برگزیدند. راه دیگری نبود. آن‌ها بودند که متوجه‌ی این مسأله شدند و اقدام کردند.

شناخت من از راثول و فیدل بدین نحو شروع شد، مدت‌ها پیش از آنکه آن‌ها را دیده باشم. فیدل چند روز پس از آنکه انقلاب پیروز شد به هاوانا رسید و راثول کمی دیرتر آمد و آنجا ما با یکدیگر آشنا شدیم.

روابط شخصی من و وزیر با گذشت زمان گسترش یافت. من به عنوان مربی پرواز تمام تلاشم را کردم تا او به نحو احسن پرواز را یاد بگیرد. او خستگی‌ناپذیر بود و بسیار جوان. آن زمان من باید سی و شش سالی

می‌داشتم؛ او کمتر از سی سال داشت. بدین ترتیب بود که ما یکدیگر را شناختیم. در آسمان و بر زمین. راستش را بخواهید او سرمشق بسیار خوبی برایم شد.

رائول مرد بسیار قابل‌ی است، از نظر نظامی بسیار ماهر و شجاع و مصمم است. او کمک کرده است که نیروهای مسلح انقلابی پیش‌تاز انقلاب بشوند. فیدل همیشه به رهبران نیروهای مسلح انقلابی، به تشکیلات آن و آموزش آن اعتماد داشته است.

اگر دشمنان انقلاب به رائول حمله می‌کنند، بدین خاطر است که او یکی از فرماندهان بزرگ یک ارتش بزرگ است، یعنی ارتش کل مردم. او بسیار انسان‌هم است. او همیشه جویای حال خانواده‌ام هست - فرزندان و نوه‌ها. از نظر خصوصیات شخصی، او فوق‌العاده کوبایی است. او علاقه‌ی وافری به توده‌ها دارد.

البته، ما نمی‌خواهیم که فیدل را طبیعت از ما بگیرد، زیرا او، چنانچه می‌گویند، ستاره‌ای است که بیش‌ترین تابندگی را در انقلاب کوبا دارد - و، از این حیث، همچنین در انقلاب آمریکای لاتین. از همین روست که دشمنان ما به رائول حمله می‌کنند - زیرا آن‌ها می‌دانند با بودن او اگر اتفاقی هم برای فیدل بیفتد ما مشکلی نخواهیم داشت. اما با بودن هر کس دیگری هم مشکلی وجود نخواهد داشت. ما تعداد عظیمی از این افسران داریم که بسیار خوب آموزش دیده‌اند.

متأسفانه دشمن دستگاه تبلیغاتی عظیمی دارد که از آن برای مصارف برون مرزی استفاده می‌کند. اینجا، آن‌ها هرچه دلشان بخواهد می‌توانند بگویند؛ تبلیغاتشان تأثیر زیادی بر هیچ‌کس ندارد.

فیدل و رائول واجد بهترین صفاتی هستند که شما در یک رهبر می‌یابید. آنچه غیرعادی است این است که دو رهبر با این خصوصیات به وجود آمده است، که آماده پذیرش هر خطری هستند تا مأموریت و رسالتی را به دشواری آنچه ما در حال انجام آن هستیم هدایت کنند.

آدم به آنها نگاه می‌کند و گاهی از خود می‌پرسد: «آنها این همه چیز را از کجا یاد گرفته‌اند؟» شاید کشیشان واقعاً می‌دانند چگونه تعلیم بدهند، زیرا هر دوی آنها در مدارس کلیسا درس خوانده بودند! (۷)

مسئولیت و صداقت انقلابی

بارنز: به خاطر دارم که گزارش‌های تلویزیونی اخبار کوبا و جریانات بحران مرتبط با اوچوآ و وزیر کشور در سال ۱۹۸۹ را تماشا می‌کردم. در چهره‌ی راثول آدم می‌توانست ببیند که آن سقوطِ صداقتِ انقلابی در میان حتی تنی چند از افسران نیروهای مسلح انقلابی (فار) و وزارت کشور چه قدر او را متأثر کرده است.

به دنبال این حوادث، چنین به نظر ما رسید که به‌عنوان بخشی از اقدامات فیدل در واکنش به این بحران، وی به نیروهای مسلح انقلابی رو کرد تا مسئولیت حتی بیش‌تری را به عهده بگیرند و ابتکار سیاسی گسترده‌تری به خرج دهند تا خط سیر و شرافت دولت انقلابی را تضمین کنند. همچنین به نظر می‌رسید تصمیم انتصاب فاری (ژنرال آبه‌لاردو کولومه ایباررا) به جای آبرانتس به‌عنوان رییس وزرات کشور نیز بخشی از این اقدامات بوده است. نگرش مردم کوبا به این تحولات چگونه بود؟

کارراس: مردم کوبا مسئولیت تداوم این انقلاب را به فیدل و راثول سپردند. و ما امروز می‌توانیم بگوییم که اینجا در کوبا کادرهایی هستند که این توانایی را دارند که این تداوم را حفظ و به جلو هدایت کنند، کسانی که وقتی فیدل و راثول درگیر مبارزه بودند حتی به دنیا نیامده بودند.

خود مبارزه مدرسه‌ای است که در آن آدم مطالبی را یاد می‌گیرد که در مدارس رسمی نمی‌تواند یاد بگیرد. چگونه مبارزه کردن را یاد می‌گیرد. یاد می‌گیرد چگونه با مشکلات مواجه شود و چگونه با مشکلات مواجه نشود. تصورش را بکنید برای پول و برای خروج از مصیبت اقتصادی بیاییم و یونیفورم مان را لکه‌دار کنیم! این کاری بود که اوچوآ کرد. و آن هم

در ارتشی به شرافتمندی ارتش شورشی! اگر مجبور شویم از گرسنگی بمیریم، از گرسنگی می‌میریم، اما چیزی را که مردم این قدر سخت و طولانی برایش جنگیده‌اند، ننگین نمی‌سازیم. آنچه افراد بسیاری سالیان سال برایش جان باخته‌اند، ننگین نمی‌سازیم. ما باید حرمت آنان که جانشان را فدا کرده‌اند حفظ کنیم.

کاری که اوچوآ و افراد مرتبط با او انجام دادند با اصولی که ما از آن‌ها دفاع می‌کنیم مغایر است. هرکس که آن اصول را نقض کند عواقبش را می‌داند. ما متأسف شدیم که باید شخصی را تیرباران کنیم که زمانی یک انقلابی بوده است. اما یک انقلابی حق ندارد دستانش را آلوده سازد، یا برای به دست آوردن بودجه برای چیزهایی که مردمان به آن نیاز دارند به کجراهه رود. اینجا قاچاق و مواد مخدر جایی ندارد. اینجا نه!

اگر ما دوباره شاهد پیدایش فحشاء - این مشکل به اصطلاح ژنیتراس^۱ - هستیم به علت رشد توریسم است و ما در حال مبارزه با این پدیده‌ی ژنیتراس هستیم. من به نوه‌های کوچک خودم نگاه می‌کنم و هنگامی که نمی‌خواهم اتفاق بدی برای کسی بیفتد، در وهله‌ی اول وضع واقعی خانواده‌ی خودم را بررسی و نگاه می‌کنم. من در خانواده‌ام، در واقعیت، انعکاسی از مردم را می‌بینم.

به همین علت است که ما برای سوسیالیسم می‌جنگیم - برای محو این مفسد. نگاه کنید امروز در روسیه چه می‌گذرد. نگاه کنید در رومانی چه می‌گذرد. نگاه کنید در کل آن کشورهای اروپایی چه می‌گذرد. ما اجازه‌ی رشد این مفسد را در کوبا نخواهیم داد.

به تازگی نظامنامه‌ی اصول اخلاقی‌ای در کشور ما تصویب شد که مجدداً بر ضرورت یک معیار والای اخلاقی در میان کادرها تأکید می‌کند و این نظامنامه در دست اجرا است. اگر قرار است مردم از رهبران و کادرهای انقلاب حمایت کنند، چنین معیارهایی ضروری‌اند، زیرا

1- Jineteras فحشاء

جمعیت کم است - ۱۱ میلیون - و بسیار هوشیار و گوش‌به‌زنگ. مردم می‌بینند که شما چطور زندگی می‌کنید. لازم نیست که ما سوءاستفاده‌ها را خاطر نشان کنیم، زیرا خود مردم این کار را می‌کنند و شروع می‌کنند با کادرهای بزهکار مبارزه کردن.

رائول بسیار گوش‌به‌زنگ و هوشیار است، نه فقط به‌عنوان ژنرال ارتش بلکه به‌عنوان دبیر دوم حزب کمونیست. او همیشه کوشیده است که شرافت حزب و سرمشق بودن اعضای آنرا حفظ کند.

از این رو، تلاش دشمن برای بدنام کردن رائول، برای خارج از کوبا مورد مصرف دارد - در کوبا کارساز نیست. آن‌ها انقلاب کوبا را نمی‌شناسند.

ویتنام و کوبا

واترز: شما چندین ماه در سال ۱۹۶۹ در ویتنام بودید. ممکن است در این باره صحبت کنید؟

کاررِراس: من در ویتنام بودم، گرچه نه به‌عنوان رزمنده. چندین ماه به‌عنوان عضو هیأتی آنجا بودم تا از تجارب پدافند هوایی ویتنام شمالی در مقابل بمباران‌های ایالات متحده مطلع شویم. این هیأت شامل متخصصان رادار، کارشناسان ارتباطات و غیره بود. ما دیدیم که نیروی هوایی بسیار کوچک ویتنام چگونه سازمان یافته بود و متوجه شدیم که چگونه آن‌ها اغلب با استفاده از سیستم هدایت رادار و شناسایی هواپیماهای دشمن که نزدیک می‌شوند می‌توانند پیشاپیش هدف‌ها را تعیین کنند و کارآیی و تأثیر حملات هوایی ایالات متحده را به حداقل برسانند.

ما از هانوی تا نزدیک مرز ویتنام جنوبی رفتیم. ویتنامی‌ها اجازه ندادند ما جلوتر برویم، زیرا چند نفر از هیأت ما در نتیجه‌ی ریسک بزرگی که کردند قبلاً کشته شده بودند. این رفقا که زودتر از من به ویتنام رسیده بودند خود را در وسط توپخانه‌ی ضد‌هوایی ای یافته بودند که مورد حمله

قرار گرفته بود. یک هواپیمای نیروی دریایی ایالات متحده موشکی به سمت تأسیسات رادار پرتاب کرده و، به نظر من، کوبایی‌ها سعی کرده‌اند جان‌پناهی بیابند و در عین حال آنچه را که اتفاق می‌افتاد مشاهده کنند. موشک‌ها اصابت کرده و منفجر شده و آن‌ها را کشته‌اند.

ویتنامی‌ها نمی‌خواستند همان اتفاق برای ما بیفتد. ویتنامی‌ها هرگز نخواستند کسی در کنار آن‌ها بجنگد. البته، خواستار همکاری و مساعدت بودند. و آن‌ها تجارشان را در اختیار ما می‌گذاشتند، زیرا دیر یا زود ما نیز احتمالاً در معرض همان نوع تجاوز قرار می‌گرفتیم. ما این تجارب را اینجا در کوبا بازگو کردیم. این تجارب در آموزش خلبانانمان و آمادگی پدافند هوایمان فوق‌العاده سودمند بودند، به طوری که حملات هوایی علیه ما کارایی کمتری خواهد داشت.

ما ماهیت جنایتکارانه‌ی بمباران‌های ایالات متحده را به چشم خود دیدیم. هواپیماهای جنگی ایالات متحده کلیه‌ی پل‌ها را نابود می‌کردند. آن‌ها در حمله به شهرها از بمب‌های خوشه‌ای استفاده می‌کردند. زن‌ها و بچه‌ها به پناهگاه‌های خانگی خود ساخته می‌رفتند - در طول خطوط لوله‌ای که زیر زمین کار گذاشته شده بودند. با وجود این، گاهی آن‌ها نمی‌توانستند به خوبی پناه بگیرند و هنگامی که بمب‌ها به زمین اصابت می‌کردند و ترکش‌های آن‌ها به اطراف پخش می‌شدند بچه‌ها را می‌کشتند. ما این اتفاقات را دیدیم. این جنگ، جنگ جنایتکارانه‌ای بود علیه مردم ویتنام.

ما این تجارب را فراگرفتیم و تاکتیک‌های دفاعی خودمان را تغییر دادیم. حقیقت این است که دشمن ما را وادار کرد تا پیوسته این تغییرات را اعمال کنیم - و اکنون که ما تنها هستیم، اکنون که ما کمکی را که سابقاً از اردوگاه سوسیالیست و پیش از آنکه به قول فیدل مثل کیکِ مرنگ تقسیم شود، و حقیقتاً تکه‌تکه شود، دریافت می‌کردیم، دیگر دریافت نمی‌کنیم، دشمن همچنان ما را به این کار وامی‌دارد.

جنگ همگانی توده‌ی مردم - این است اساس تاکتیک‌ها و استراتژی ما. آماده‌ایم با هر نوع حمله‌ای که دشمن ممکن است علیه ما صورت دهد رو در رو شویم. شما اینجا بوده‌اید و از وضع نیروی زمینی ما مطلعید. و ما به بهترین وجهی که می‌توانیم خودمان را آماده می‌کنیم تا مطمئن شویم که نیروی هوایی هرگز نابود نشود. اکثر هواپیماهای ما در پناهگاه‌های زیرزمینی هستند؛ بقیه‌ی هواپیماها روی زمین اما در پناهگاه‌های مستحکمی قرار دارند. اما، البته، همه‌ی ما می‌دانیم تسلیحات ایالات متحده بسیار پیشرفته و خطرناک‌اند و صرف‌نظر از اقداماتی که ما صورت می‌دهیم نیروی هوایی متحمل صدمات زیادی خواهد شد. به همین علت است که استراتژی ما همیشه مبتنی بر این بوده است که روشن سازیم، هر کشوری که به این جزیره تجاوز کند بهای بسیار سنگینی خواهد پرداخت. آن‌ها با تجاوز به کوبا ریسک بسیار بزرگی خواهند کرد. کوبا و ایالات متحده بسیار به هم نزدیک‌اند، به همین خاطر برای آن‌ها بسیار دشوارتر خواهد بود عواقب جنگ را مخفی کنند. مردم ایالات متحده بسیار راحت‌تر خواهند توانست از نزدیک وقایع را در کوبا مشاهده کنند تا در ویتنام - و، علیرغم آن مخفی‌کاری، جنبش ضد جنگ شما پیروز از میدان در آمد. هرچه حوادث به ایالات متحده نزدیک‌تر باشند، جنبش شما سریع‌تر پیروز خواهد شد.

بیاید امیدوار باشیم که آن‌ها آن قدر دیوانه نباشند که به اینجا بیایند و به ما حمله کنند. ما خواستار مرگ و میر نیستیم. کل چیزی که ما می‌خواهیم این است که بتوانیم کار کنیم. کل چیزی که ما می‌خواهیم این است که بتوانیم به بشریت کمک کنیم، خصوصاً در آمریکای لاتین که اکنون دوران بسیار دردآوری را می‌گذرانند. گرسنگی مفرط و فقر شدیدی وجود دارد. و فقط انقلاب و فقط دگرگونی اجتماعی می‌تواند به نجات از این وضعیت بینجامد. امروزه، کودکان تاوان کاری را می‌پردازند که انجام نداده‌اند - تاوان کارهایی که بزرگ‌ترها انجام داده‌اند.

اینجا در کوبا ما مبارزه می‌کنیم، ما مقاومت می‌کنیم.

دوران ویژه

بارنز: تأثیرات دوران ویژه بر نیروهای مسلح و مسئولیت‌های آن چه بوده است؟

کارریراس: قطعاً، دوران ویژه تأثیرات بزرگی داشته است. در این باره مطالب بسیاری می‌توان گفت.

مثلاً، شما می‌دانید که ما عملاً هیچ ذخایر نفتی‌ای در کوبا نداریم و آن مقدار اندکی هم که داریم کیفیت بسیار خوبی ندارد. گوگرد آن بالاست. این کمبود سوخت مانع از این می‌شود که ما نیروهای مسلحمان را در شرایط مطلوب نگه داریم.

پیش از فروپاشی اتحاد شوروی، دولت شوروی مقدار بسیار زیادی نفت به ما می‌فروخت و ما به ازای آن بهای بسیار ناچیزی پرداخت می‌کردیم. خاتمه‌ی دریافت نفت از شوروی بسیار ناگهانی بود. ما فرصتی برای انطباق خود با شرایط جدید نداشتیم. ناگهان حتی یک لیتر نفت هم پیدا نمی‌شد. اما ما یک ذخیره‌ی استراتژیک نگه داشته بودیم که به داد ما رسید. فیدل و رائول همیشه تأکید می‌کردند که این ذخیره برای مقاصد دفاعی نگه داشته شود. در آخر مجبور شدیم مقداری از این ذخیره‌ی استراتژیک را استفاده کنیم تا چراغ‌ها روشن بمانند، یخچال‌ها از کار نیافتند و برق بیمارستان‌ها قطع نشود.

در عین حال که اوضاع اقتصادی بدتر می‌شد ما داشتیم تجربه می‌آموختیم. رهبری حزب هدایت این جریان را بر عهده داشت. ما یاد گرفته‌ایم که برای حل مشکلاتمان چه باید بکنیم. مثلاً، ناگزیر شده‌ایم استراتژی دفاعیمان را تغییر دهیم. ناگزیر شده‌ایم نیروهای مسلح را کاهش دهیم و بسیاری از کادرها را به کار کشاورزی و توریسم منتقل و سایر زمینه‌ها را مطالعه کنیم. ناگزیر شده‌ایم نیروی هوایی را، که

پرهزینه‌ترین بخش نیروهای مسلح است، پیوسته کاهش دهیم. نقشه‌ی ما چیست؟ حفظ منابع - به طوری که وقتی زمانش برسد و صدای آژیر جنگ به صدا در آید، ما آنچه را نیاز داریم در اختیار داشته باشیم. به طوری که هواپیماها بتوانند پرواز کنند. به طوری که بتوانیم از توپخانه‌مان استفاده کنیم. ما تانک و تسلیحات دیگری داریم که کناری انبار شده‌اند و اکثرشان زیر زمین و تعدادیشان روی زمین مستقرند. تسلیحات مستقر بر سطح زمین به هنگام حمله‌ی غافلگیرکننده مورد استفاده قرار می‌گیرند تا فرصتی به دست آید که سایر جنگ‌افزارها وارد میدان عمل شوند.

با آغاز دوران ویژه، بودجه‌ی نیروهای مسلح ما میلیاردها پزو تقلیل پیدا کرد و به نصف بودجه‌ی اولیه‌ی آن کاهش یافت. بعداً دوباره آن را کاهش دادیم. اکنون، پیرو تصمیمات پنجمین کنگره‌ی حزب در اوایل این ماه بودجه نظامی را داریم بیشتر کاهش می‌دهیم.

چه کسی این امکان را به ما داده است که این چنین تعدیلاتی را انجام دهیم، بدون اینکه به آمادگی دفاعیمان لطمه وارد شود؟ مردم. مردم در میلشیا‌های مسلح ایالتی و در نیروهای ذخیره و همچنین در ارتش ثابت سازماندهی شده‌اند.

ارتش ثابت بخشی است که از نظر فنی به بهترین وجه تجهیز شده است. مثلاً، نیروی هوایی ما یگان‌های هوایی آماده به جنگی دارد که می‌توانند بلافاصله به حملات پاسخ و این فرصت را در اختیار ما قرار دهند که مردم و هواپیماهای ذخیره را وارد صحنه کنیم. بعضی از خلبانان جنگنده‌ها خدمت تمام وقت دارند و برنامه‌ی عادی ساعت پرواز را اجرا می‌کنند، در حالی که بقیه‌ی خلبان‌ها میزان ساعت پروازشان کاهش یافته است. یگان‌های ذخیره برای استفاده آماده‌اند و خلبان‌های هواپیماهای ترابری هم هستند که می‌توان وقتی آژیر جنگ به صدا در می‌آید یا حالت آماده‌باش اعلام می‌شود آن‌ها را نیز فراخواند. ما خدمه‌های هواپیماها و

حداقل میزان آموزش را حفظ می‌کنیم. هر خلبان تمام وقت در طول یک سال بین یک‌صد تا دویست ساعت پرواز دارد. نیروهای ذخیره حداکثر ده ساعت در سال پرواز دارند.

بنابراین، در صورت نیاز، ما همان نیروی هوایی را که قبل از دوران ویژه داشتیم می‌توانیم بسیج کنیم و خواهیم کرد.

ما بیست و چهار ساعته آماده به جنگیم. هیچ‌کس بدون اجازه بر فراز کوبا پرواز نمی‌کند. یگان‌های رادار ما نه فقط به هدایت هواپیماها کمک می‌کنند، بلکه از وجود هر شیئی که در آسمان ما ظاهر می‌شود بلافاصله ما را مطلع می‌سازند. به محضی که پیام‌های رادیویی برسند، هواپیماهای جنگنده از زمین بلند می‌شود.

در سال ۱۹۹۶ در مورد هواپیماهای فلوریدایی که پیش‌تر درباره‌شان صحبت کردیم همین اتفاق افتاد. ما اجازه دادیم آن‌ها نزدیک شوند و بعد به آن‌ها چندین بار گفتیم برگردند. اما آن‌ها نخواستند همکاری کنند، به همین خاطر سرنگون شدند.

بله، خوب، دوران ویژه تأثیراتی داشته است. ما ژنرال‌ها دوست داریم یگان‌های بزرگی داشته باشیم، اما اکنون وسع مالیمان اجازه نمی‌دهد تا این خواست لذت‌بخش را برآورده کنیم. ما بسیاری از هواپیماها و توپ‌ها را در حالت احتیاط نگه داشته‌ایم. اما به‌هنگام مواجهه با وضعیت جنگی، آن‌ها جهت اقدام سریع متقابل فعال خواهند شد.

"جنگ لوبیا"

ما امروز در کوبا در شرف یک جنگیم، اما این جنگ یک جنگ اقتصادی است. به قول راثول، جنگ لوبیا! (۸) و این جنگ جنگی است دشوارتر از جنگ تیر و تفنگ.

جنگ لوبیا جنگی است که اکنون درگیر آنیم. وقتی که خلبانان پرواز ندارند، آن‌ها مشغول کاشت یا برداشت همین لوبیاها هستند. آن‌ها به

مزارع می‌روند و در کارهای کشاورزی کمک می‌کنند. آن‌هایی که سر خدمت هستند نوبتی با ذخیره‌ها عوض می‌شوند. آن‌ها از نظر جسمانی و پزشکی خود را تندرست و آماده نگه می‌دارند. آن‌ها سرمشق سایر رفقا هستند.

به‌عنوان یک انقلابی، من هنوز، حتی در این سن و سال، در حال یادگیری هستم. من هرگز کشاورز نبوده‌ام و سابقاً دوست نداشتم روی زمین کار کنم. اما وقتی سر سفره می‌نشینم و برنج، بارهنگ و لویا می‌خورم، باید از خود بپرسم: «این‌ها از کجا می‌آیند؟» از زمین حاصل می‌شوند. من کشاورز خوبی نیستم، اما وقتی به مزارع می‌رویم، به سهم خودم کار می‌کنم. من می‌خواهم که جوانان ببینند که کهنسالان نیز در تولید لویا مشارکت دارند.

ما کمبودها را به‌شدت حس کرده‌ایم. اما راضی هستیم. نیروهای مسلح انقلابی هیچ نوع مشاوره ندارد. خود ما مشاوران خودمان هستیم. کار من اکنون همین است: من مشاوری در وزارت نیروهای مسلح هستم. آن‌ها از من درباره‌ی سال‌های اولیه سؤال می‌کنند، اینکه چطور ما در آن زمان با مسایل برخورد می‌کردیم. من به بهترین نحوی که بتوانم پاسخ می‌دهم و این، انگیزه‌ی فوق‌العاده‌ای به من می‌دهد.

می‌توانم به شما اطمینان بدهم که نسل جوان کنونی در مقایسه با زمان ما - از هر جهت، از نظر سیاسی، فکری و فرهنگی - آمادگی بهتری دارد. ترکیب اکثریت وزیران که جدیداً انتخاب شده‌اند دقیقاً نشان‌دهنده‌ی همین امر است. این نسلی است که جانشین ما می‌شود.

بارنز: در ایالات متحده ما به کارگران و جوانان انقلابی اندیش می‌گوییم که سنن زنده‌ی نیروهای مسلح کوبا امروز همان حکمی را برای ما دارند که رزمندگان جوان شوراهای سربازان روسیه برای زحمتکشان کل جهان در ۱۹۱۷ داشتند. نیروهای مسلح کوبا و ارتشی که لنین و بلشویک‌ها

هفتاد سال قبل برای دفاع از جمهوری جوان کارگران و دهقانان شوروی علیه راهزنان و یاغیان ضدانقلاب آن دوران و علیه ارتش‌های متجاوز امپریالیست پشتیبان آن‌ها تشکیل دادند، در نزد انقلابیون از جاذبه‌ی یکسانی برخوردار هستند.

اکنون، نیروهای مسلح انقلابی تنها ارتش انقلابی‌ای است که زحمتکشان و جوانان امروز در ایالات متحده فرصت دارند با آن آشنا شوند. و آن‌ها لازم است که یک ارتش انقلابی را بشناسند و مطالعه کنند، زیرا روزی آن‌ها نیز سرباز چنین ارتشی خواهند شد.

هیچ کارگری در ایالات متحده تاکنون با ژنرال‌های مثل ژنرال‌های نیروهای مسلح انقلابی کوبا آشنا نشده است. کارگران جوانی که در ارتش ایالات متحده خدمت کرده‌اند جماعت افسران را قشر ممتازی می‌دانند که سربازان را آشغال محسوب می‌کنند - تکه گوشتی که باید تعلیم ببیند، مصرف شود و دور ریخته شود، زنده یا مرده. یکی از دلایلی که سخنرانی‌های ژنرال‌های نیروهای مسلح انقلابی (فار)، در تابستان پیش، آنقدر روی جوانانی که از سرتاسر قاره‌ی آمریکا برای شرکت در فستیوال جوانان آمده بودند اثر گذاشت همین است. (۹) مبارزان جوان ایالات متحده این فرصت را داشتند تا با بخش بسیار مهمی از تاریخ، یعنی سنن یک ارتش انقلابی، آشنا شوند.

بسیاری از کارگران انقلابی‌اندیش ایالات متحده انقلاب روسیه را مطالعه می‌کنند و درک بسیار خوبی از شوراهای کارگری دارند - شوراهای توده‌ای نمایندگان کارگران که در گرماگرم نبرد بنیاد دولت انقلابی جدید را پی ریختند. کارگران و سایر جوانان ایالات متحده تا اندازه‌ای شوراهای دهقانی را درک می‌کنند، گرچه امروزه تعداد بسیار کمی از آن‌ها مزرعه‌ای را دیده‌اند. اما برایشان بسیار دشوار است که شوراهای سربازان را درک کنند، زیرا شورای سربازان با هر آنچه که تاکنون آن‌ها تجربه کرده‌اند، حتی به طور غیرمستقیم، قابل قیاس نیست.

به همین خاطر ما به آنها می‌گوییم: تا می‌توانید از نیروهای مسلح کوبا شناخت پیدا کنید و تا زمانی که تحول انقلابی جدیدی رخ دهد، این بهترین فرصتی است که برای درک شوراهای سربازان می‌توانید پیدا کنید.

سنن ارتش کوبا

کارراس: ببخشید که چنین می‌گویم، اما ارتش‌ها هر یک سنن خودشان را دارند. شوروی‌ها، البته، سنن خودشان را دارند و سنتی بسیار قوی. ما هم سنن خودمان را داریم - سنتی بسیار جذاب، سنتی که برای حفظ و پاسداری از آن می‌جنگیم.

در جنگ استقلال کوبا از اسپانیا سربازان ما چه کسانی بودند؟ برده‌ها و دهقانان - آنان بودند که به‌عنوان سرباز با کارلوس مانوئل دو سسپیدس^۱ متحد شدند تا کوبا را آزاد کنند و خط بطلانی بر برده‌داری بکشند. طی جنگ انقلابی علیه باتیستا، اکثر سربازانی که به ارتش شورشی پیوستند دهقان، همچنین کارگر و دانشجو بودند. سرمنشأ سنن ما همین‌ها هستند. و شما نمی‌توانید تجارب را از کشوری به کشور دیگری منتقل کنید.

من به‌طور مستقیم سنن ارتش‌های دیگر را دیده‌ام، سننی بسیار متفاوت از سنن ما. یکی اینکه، ما نمی‌توانیم روی سرباز دست بلند کنیم. این، برای ما نفرت‌انگیزترین کاری است که می‌شود تصورش را کرد. اما یک‌بار، من شاهد بودم که یک ژنرال شوروی، درست در حضور چند نفر از ما، سربازی را به‌خاطر مست بودن زد. من تحمل زیاد است، اما دیدن این صحنه به‌قدری من را عصبانی کرد که ناچار شدم آن محل را ترک کنم. دست بلند کردن روی سرباز نشانه‌ی بی‌احترامی است و ما اجازه‌ی این کار را نمی‌دهیم. خصلت ما این است.

بارنز: بله، و سنن شما بیش‌تر شبیه سنن آن سربازان جوان طبقه‌ی کارگر و دهقان در شوراهای ۱۹۱۷ است که وقتی لنین و بلشویک‌ها آنها

1- Carlos Manuel de Céspedes

را برای شکستن حمله‌ی امپریالیسم و ارتش‌های ضدانقلابِ ملاکان و سرمایه‌داران فراخواندند از هیچ‌چیز دریغ نکردند. ما همیشه به این معتقد بوده‌ایم.

سرمشق «چه» نیز بخشی از سنن شماسست و در ماه جاری، یعنی اکتبر - اینجا در کوبا، در ایالات متحده و جاهای دیگر - ما سی‌امین سالگرد آغاز مبارزه‌ی چه‌گوارا و رفقایش را در بولیوی گرامی داشته‌ایم. از دیدگاه «چه» عرصه‌های نظامی، سیاسی و اقتصادی مجزا و بی‌ارتباط با هم نیستند، بلکه بخش‌هایی از یک استراتژی واحد برای تغییر بنیادین جامعه هستند که همراهش تغییر و تحولِ توأمان انسان‌هایی را که در آن فعالیت انقلابی شرکت می‌جویند به بار می‌آورند. می‌شود کمی بیش‌تر درباره‌ی مفهوم سرمشق «چه» در نزد کادزها و رهبران نیروهای مسلح انقلابی و همچنین مردم کوبا برای ما صحبت کنید؟

چه‌گوارا

کاررِراس: «چه» بزرگ‌ترین مظهر انقلاب آمریکای لاتین است. همان‌طور که فیدل هفته‌گذشته در سانتاکلارا توضیح داد، برای نشان دادن راه به بشریت افراد اندکی کاری که «چه» کرد انجام داده‌اند - یعنی ایثار و از خودگذشتگی تام، همان‌گونه که «چه» کرد.

من چند بار با «چه» پرواز داشتم. با شخصیتش آشنا شدم. «چه» بسیاری از چیزهایی را که امروز در کوبا دارد برای ما اتفاق می‌افتد پیش‌بینی و درباره‌شان صحبت می‌کرد. او مردی بود با قدرت آینده‌نگری فوق‌العاده، مثل فیدل - که حتی از قدرت آینده‌نگری فوق‌العاده‌تری برخوردار است. هر دوی آن‌ها قادر بودند مسایل آینده را ببینند و این امر به تعیین‌کننده‌ترین شکل به ما کمک کرد تا دشوارترین لحظات انقلاب را پیروزمندانه پشت سر بگذاریم.

انگاره‌ی «چه» را هر کجا که جوانی هست که می‌خواهد بشریت را

تغییر دهد می توان یافت. «چه» فقط نماد مبارزه‌ی مسلحانه، فقط نماد کوبا و فقط نماد آرژانتین نیست. نه، نمادی از انگاره‌ی انسان نوین است. به همین علت است که دشمنان انقلاب اینقدر از «چه» انتقاد می‌کنند. زیرا سرمشق او همچنان آن‌ها را تهدید می‌کند. اما اینجا در کوبا، ما سخت کوشیده‌ایم «چه» را دوباره مطرح کنیم. و اکنون او اینجا در میان ماست. بارنز: برای ما مهم است که در ایالات متحده توضیح دهیم که یک خانواده‌ی پرویی و یک خانواده‌ی بولیویایی تصمیم گرفتند که اجساد عزیزانشان در کوبا در کنار «چه» به خاک سپرده شوند. این تصمیمی بود که خانواده‌های این رزمندگان آزادانه گرفتند.

در یک مجلس بدرقه‌ی عمومی در شیکاگو برای این سفر و درست روز قبل از آمدن ما به اینجا که من و ماری آلیس در آن سخنرانی کردیم، یکی از رفقا از من پرسید: «پس این آرامگاه نهایی آنان است؟» گفتم نمی‌دانم. روزی در پرو و همچنین در بولیوی انقلاب خواهد شد. بنابراین، "نهایی" احتمالاً واژه‌ای نیست که ما دنبالش می‌گردیم.

شب گذشته ما در اینجا در هاوانا با دوستی شام خوردیم که هرگز عضو حزب کمونیست نبوده است. آن خانم به ما گفت: «من هیچ‌وقت در راهپیمایی روز کارگر شرکت نمی‌کنم. هیچ‌وقت از ازدحام عظیم جمعیت خوشم نمی‌آمده است.» او به ما گفت، این دروغ است که مطبوعات ایالات متحده می‌گویند که مردم در کوبا به اجبار به خیابان‌ها کشانده می‌شوند. "من تقریباً هیچ‌وقت نمی‌روم." او می‌گفت اما دو بار بوده که به بیرون و به خیابان آمده است. اولین بار زمانی بوده است که ضدانقلابیون تحت‌الحمایه‌ی ایالات متحده هواپیمای کوبانا را در باربادوس منفجر کردند. (۱۰) و دومین بار اوایل ماه جاری بوده است که تشییع جنازه‌ی نظامی «چه» در مسیر حرکت به سانتاکلارا از مجاور محله‌ی او می‌گذشت. او می‌گفت: «دیدم ناخودآگاه از پله‌ها پایین می‌روم تا به سایرین در خیابان پیوندم.»

من فکر می‌کنم، بسیار مهم است که این مطلب در ایالات متحده گفته شود. زیرا، گواه دیگری است که اگر حاکمان ایالات متحده زمانی به کوبا تجاوز کنند، تنها نیروهای مسلح انقلابی (فار) با آنها جنگ نخواهند کرد، تنها حزب کمونیست با آنها جنگ نخواهد کرد، در واقع آنها با همه‌ی مردم کوبا باید بجنگند.

واترز: درست است که شما فن پرواز را به «چه» تعلیم دادید؟
کاررِراس: بله، تا حدی درست است. «چه» پرواز کردن را با رفیقی شروع کرد که در ارتش شورشی عضو دسته‌ی او بود. او خلبان هواپیمای سمپاش بود. این رفیق - که اسمش اورستس آکوستا^۱ بود - در حمله هوایی‌ای که پیش از تجاوز به پلایا گیرون به پایگاه‌های ما صورت گرفت کشته شد. به همین خاطر «چه» پیش من آمد و گفت: «کاررِراس، تو چرا آکروبات هوایی به من یاد نمی‌دهی؟» او عاشق آکروبات بود.
اتفاقی با مزه را برایتان تعریف کنم. هر وقت که من پرواز می‌کنم، خواه به‌عنوان خلبان و خواه به‌عنوان مربی، همیشه مراقبم که پیش‌گیری‌های ایمنی رعایت شوند - و هنگامی که «چه» در هواپیما بود حتی این مراقبت بیش‌تر بود.

اما «چه» همیشه یک سیگار برگ لب دهانش بود. او عاشق سیگار برگ بود. او شخص بسیار محترمی بود و من اصلاً نمی‌دانستم چطور به او بگویم: «سیگار برگتان را بندازید بیرون پیش از اینکه هر دویمان را به هوا بفرستی!»

به همین خاطر اول گفتم: «فرمانده، اجازه می‌دهید وقتی پرواز می‌کنید سیگار برگتان را نگه دارم.»

-نه، کاررِراس، خاموش است. سیگار برگ روشن نیست.
بعد از او پرسیدم: «خوب اگر روشن نیست، چرا باید سیگار برگ به

لب داشته باشید؟ من آن را برایتان نگه می‌دارم.»
 -نه، آسم را تسکین می‌دهد.

او برای هر چیزی جواب داشت! تصورش را بکنید! علاج آسم با
 سیگار برگ!

اما او این حرف را آنقدر جدی زد که من را مجاب کرد اجازه دهم
 سیگار برگ را نگه دارد. با وجود این، هر وقت که او با من پرواز داشت،
 همیشه خاطر جمع می‌شدم که سیگار برگ روشن نباشد. او وزیر صنایع
 بود و مسئولیت‌های رهبری عمده‌ی دیگری هم داشت. اگر هواپیمای
 «چه» آتش می‌گرفت، چه بهایی که برای یک سیگار برگ پرداخت می‌شد!
 رابطه‌ی من با «چه» رابطه‌ای کاری بود و هنگامی که روی زمین بودیم
 هرگز فرصت زیادی پیش نیامد که با هم صحبت کنیم. زمانی که «چه»
 رئیس بخش آموزش نیروهای مسلح انقلابی بود، من فرمانده نیروی
 هوایی بودم و جلسات کاری بسیاری با او داشتم تا تعلیم [پرواز با]
 هواپیماهای نیروی دریایی و زمینی را هماهنگ کنیم. این زمانی بود که او
 در مؤسسه‌ی ملی اصلاحات ارضی (اینرا) نیز کار می‌کرد. (۱۱)

من از «چه» چیزهای بسیاری یاد گرفتم و، مثل بسیاری اشخاص دیگر،
 عمیقاً از کشته شدن او متأسف شدم. اما «چه» نمرده است. در واقع، من
 اعتقاد دارم که حضور او در میان نسل‌های جدید که امروز نقش کلیدی در
 تحولات جهانی دارند بیش از پیش حس می‌شود ■

پی نوشت

۱. مراجعه کنید به یادداشتهای موضوعی در آخر کتاب: سی ان فیوگوس.
۲. در ۲۷ام اکتبر ۱۹۶۲ یک هواپیمای جاسوسی یو-۲ ایالات متحده در آسمان کوبا سرنگون شد. برخلاف دستورهای صادره از سرفرماندهی شوروی در مسکو و بدون کسب اجازه برای آتش، یک افسر شوروی دستور پرتاب موشک ضدهوایی را به نیروهایش داد و بدین ترتیب هواپیمایی که حریم هوایی کوبا را نقض کرده بود، سرنگون کرد.
۳. رییس جمهور، فیدل کاسترو، در مصاحبه‌ای با ماریا شریور^۱ در تلویزیون ان بی سی در سال ۱۹۹۲ اظهار داشت: «طبیعتاً ما خواستار جنگ نبودیم. ما به دنبال یک راه حل بودیم، اما راه حلی شرافتمندانه... ما نمی‌دانستیم که قرار است بحران در نهایت بر اساس اعطای امتیازات تقریباً بی‌قید و شرط از طرف خروشچف حل شود. آن‌ها همه چیز را همان طور که بود گذاشتند بماند. آن‌ها محاصره دریایی را گذاشتند بماند. جنگ کثیفی را گذاشتند بماند. پایگاه دریایی گوانتانامو را گذاشتند بماند.»
۴. مراجعه کنید به یادداشتهای موضوعی در آخر کتاب: پیمان بیطرفی شوروی-آلمان.
۵. در ۲۴ام فوریه‌ی ۱۹۹۶، سه هواپیمای سسنا^۲ که در سازمان ضدانقلابی برادران نجات در پایگاه فلوریدا سازماندهی شده بودند به خاطر ورود به حریم هوایی کوبا چندین بار اخطار دریافت کردند. به دو هواپیما شلیک شد که سرنگون و چهار سرنشین آن‌ها کشته شدند. ظرف بیست ماه قبل از آن ده بار دیگر نیز حریم هوایی کوبا نقض شده بود که کلاً در آن‌ها در حدود سی هواپیما شرکت داشتند. دست‌کم در سه مورد هواپیماها از آسمان اعلامیه پخش کردند. همین سازمان ناوگان کوچکی را متشکل کرده و در همان مدت چندین بار حریم آبی کوبا را نقض کرده بود. دولت کوبا، در واکنش به اقدامات جنگ طلبانه، در بیانیه‌ای که در ۲۶ام ژوئیه‌ی ۱۹۹۵ در گرانما اینترنشنال چاپ شد، آشکارا و مجدداً سیاست دیرینه‌ی خود را مورد تأکید قرار داد و اعلام کرد: «هر شناور خارجی‌ای که با استفاده از زور به آب‌های تحت حاکمیت ما

1- Maria Shriver

2- Cessna

تجاوز کند، غرق خواهد شد؛ و هر هواپیمایی سرنگون خواهد شد.... ما با شکیبایی فوق‌العاده‌ای با این اعمال تحریک‌آمیز برخورد کرده‌ایم، اما شکیبایی حدی دارد. مسئولیت هر اتفاقی که روی دهد، به عهده‌ی آن کسانی است که این اقدامات دزدانه‌ی دریایی را ترغیب، طرح‌ریزی و اجرا می‌کنند یا روا می‌دارند.»

۶. در پایان جنگ ۱۸۹۸ با اسپانیا، واشنگتن متصرفات پورتوریکو، فیلیپین و گوام را به‌عنوان مستعمرات خود از مادرید گرفت و لایحه‌ی پلات^۱ را بر دولت وقت کوبا تحمیل کرد. دولت کوبا در زمانی که ایالات متحده کوبا را اشغال نظامی کرده بود بر سر کار آمد. طبق مفاد این لایحه - که با قانون اساسی جدید کوبا تلفیق شد - واشنگتن این "حق" را برای خود قایل شد که هر وقت لازم دید در امور کوبا مداخله و در خاک کوبا پایگاه نظامی ایجاد کند. این قوانین به دنبال طغیان انقلابی سالیان ۱۹۳۳-۱۹۳۴ در کوبا از قانون اساسی آن کشور حذف شدند.

۷. مانند بسیاری از فرزندان خانواده‌های طبقه‌ی متوسط در کوبای پیش از انقلاب، فیدل کاسترو و رائول کاسترو هر دو در مدارس کلیسا درس خواندند. مدرسه‌ی پلن که آن‌ها به آنجا می‌رفتند تحت اداره‌ی یسوعیان بود.

۸. در ۳ اوت ۱۹۹۴، رائول کاسترو طی سخنرانی برای مجمع ملی قدرت خلق کوبا گفت: «امروز، همان‌طور که فرمانده کل خاطر نشان ساخته است، وظیفه‌ی اصلی استراتژیک، اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیک و نظامی تمام انقلابیون کوبایی، بدون استثناء، این است که، چنانچه فیدل به کرات در همین اواخر اعلام کرده است، ذخیره‌ی غذایی جامعه را تضمین و شکر تولید کنند.

«دیروز می‌گفتیم که لوبیا به اندازه‌ی اسلحه مهم است؛ امروز مجدداً تأکید می‌کنیم که لوبیا با ارزش‌تر از اسلحه است و مصرف لوبیا به طور کل تمام مواد غذایی لازم و اساسی را در بر می‌گیرد. (با وجود این، برای اینکه ایالات متحده مسایل را با هم قاطی نکند، باید تأکید کنیم که ما برای دفاع از کشورمان اسلحه و جنگ‌افزارهای فراوان دیگری داریم.)

۹. طی چهاردهمین جشنواره‌ی جهانی جوانان و دانشجویان که در ژوئیه-اوت ۱۹۹۷ در هاوانا برگزار شد، بسیاری از هیأت‌های نمایندگی در جلسه‌ای با حضور چهار ژنرال نیروهای مسلح انقلابی کوبا شرکت کردند. این چهار ژنرال در کنار ارنستو چه‌گوارا طی جنگ انقلابی علیه باتیستا و طی مأموریت‌های انترناسیونالیستی در کنگو و بولیوی جنگیده بودند. این افسران عبارت بودند از: سرلشکر رامون پاردو گوئرا و سرتیپان هری ویه‌گاس تامایو، انریکه آسه‌وه‌دو گونزالز و لویس آلفانسو زیاس^۲. این

1- Platt Amendment

2- Division General Ramón Pardo Guerra, Brigadier Generals Harry Villegas Tamayo, Enrique Acevedo Gonzáles and Luis Alfonso Zayas.

جلسه با حضور بالغ بر ۱,۵۰۰ نماینده و در پایان همایش دوروزهی ضدامپریالیستی در طول جشنواره برگزار شد.

۱۰. در ۶ام اکتبر ۱۹۷۶، ضدانقلابیون کوبایی در هواپیمایی متعلق به خطوط هوایی کوبانا که از باربادوس عازم کوبا بود بمبی را منفجر کردند. تمام هفتاد و سه سرنشین هواپیما کشته شدند.

۱۱. از اوایل ۱۹۵۹، گوارا ریاست بخش آموزش ارتش شورشی را بر عهده داشت. این بخش مسئولیت آموزش سیاسی نیروهای مسلح را، که سریعاً در حال رشد بود، بر عهده داشت. ورده اولیوو، ارگان نیروهای مسلح انقلابی (فار)، نیز "با راهنمایی بخش آموزش نیروهای مسلح انقلابی چاپ می‌شد." در اکتبر ۱۹۵۹، «چه» به ریاست بخش صنعتی سازی مؤسسه ملی اصلاحات ارضی منصوب شد.

نیروهای مسلح انقلابی

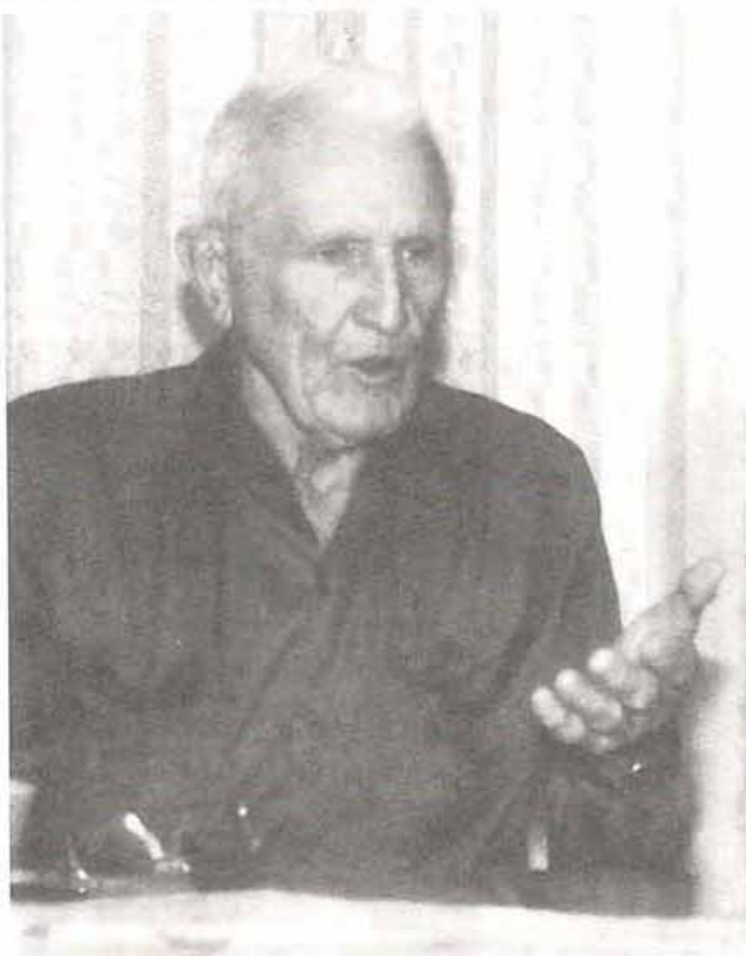
مردماند

در لباس نظامی

سرتیپ خوزه رامون فرناندز



عکس از: خوزه رامون فرناندز



عکس از: مارتین کاهل / میلیتانت

بالا: خوزه رامون فرناندز در پلایا گیرون در کنار فیدل کاسترو، ۱۹۶۱ (کاسترو و فرناندز در وسط و رو به دوربین هستند.)

پایین: سرتیپ خوزه رامون فرناندز به هنگام مصاحبه.

خوزه رامون فرناندز

خوزه رامون فرناندز در سال ۱۹۲۳ در کوبا متولد شد. او به عنوان یک افسر جوان ارتش با دیکتاتوری فولجنسیو باتیستا که از طریق کودتای ماه مارس ۱۹۵۲ بر کوبا تحمیل شده و ایالات متحده پشتیبان آن بود، مخالف بود. فرناندز، به همراه سایر افسران و مردانی که تمایلات مشابهی داشتند، در خفا جهت سرنگونی آن رژیم ستمکار فعالیت می کرد. او در شورش نافرجام ۱۴م آوریل ۱۹۵۶ افسران ارتش شرکت داشت. این افسران زبانزد عام و به "گوس پیروس" (پاکان) معروف شدند. رژیم باتیستا فرناندز را به خاطر شرکت در این اقدام ناموفق دستگیر، محاکمه‌ی نظامی و در زندان معروف جزیره‌ی کاج‌ها محبوس کرد. او تقریباً سه سال در زندان ماند.

در جزیره‌ی کاج‌ها، فرناندز با تعدادی از زندانیان انقلابی‌اندیش هم‌بندش آشنا شد، که از جمله‌ی آنان اعضا و رهبران جنبش ۲۶م ژوئیه بودند و نظر او به دیدگاه سیاسی آن‌ها جلب شد. بیش از یک سال فرناندز مربی نظامی این زندانیان سیاسی بود که گردان خودشان را در زندان سازمان داده بودند.

در یکم ژانویه ۱۹۵۹، خبر فرار باتیستا از کوبا به زندان رسید. باتیستا در مواجهه با پیشروی ارتش شورشی که با اعتصاب سراسری و رشد طغیان انقلابی در سرتاسر کشور پشتیبانی می شد از کوبا گریخت.

زندانیان سیاسی خواستار آزادی فوری خود شدند. رایزنی‌های شتاب‌زده‌ای بین فرمانده نظامی جزیره‌ی کاج‌ها و افسران عالی‌رتبه در پایتخت صورت گرفت. در عین حال، افسران پایتخت در صدد بودند که دولت جدیدی را سر و سامان دهند تا جانشین دولت باتیستا شود، به این امید که از تصرف پادگان‌های هاوانا و ساتیآگودوکوبا به دست ارتش شورشی جلوگیری کنند. چند ساعت بعد فرمانده نظامی جزیره‌ی کاج‌ها به همراه تعدادی از افسران نظامی که از زندان آزاد شده بودند به سمت هاوانا پرواز کردند.

فرناندز، که همکاری نزدیکی با یکی از رهبران جنبش ۱۹۶۱م ژوئیه، آرماندو هارت^۱، داشت، از جمله افسرانی بود که آزاد شد. فرناندز شتابان نه به سمت فرودگاه بلکه به سوی پادگان جزیره‌ی کاج‌ها رفت و به سربازان دستور داد اسلحه‌هایشان را زمین بگذارند و به آنان اطمینان داد که کسانی که جنایتی مرتکب نشده‌اند تحت پیگرد قرار نمی‌گیرند. سربازان اطاعت کردند. سپس فرناندز، همراه با چهار یا پنج سرباز که هرگز از خود خشونت نسبت به زندانیان نشان نداده بودند، به سوی ساختمان زندان رفت. فرناندز، با مسلسلی نشانه‌رفته به سوی مقر نگهبانی جلوی در ورودی، دستور داد درها را بی‌درنگ باز کنند. درها باز شد. گردان جنبش ۱۹۶۱م ژوئیه که فرناندز تعلیمشان داده بود به شکل سازمان‌یافته‌ای به صف ایستادند و با رژه از زندان خارج شدند.

فرناندز و هارت، در رأس این گردان، به سرعت کنترل جزیره‌ی کاج‌ها را به دست گرفتند و فرناندز فرمانده نظامی آنجا شد. چهل و هشت ساعت بعد، او به هاوانا فراخوانده شد.

فیدل کاسترو، فرمانده کل ارتش شورشی، از فرناندز خواست ریاست دانشکده‌ی نظامی را به عهده بگیرد و نیروهای مسلح انقلابی جدید کوبا را تعلیم بدهد. فرناندز در پاسخ گفت که قبلاً شغل مدیریت یک

1- Armando Hart

کارخانه‌ی تصفیه‌ی شکر به او پیشنهاد شده است. از او پرسیده شد که برای آن شغل چه قدر حقوق می‌دهند، فرناندز جواب داد که ۱۰۰۰ پزو در ماه. کاسترو گفت که دولت انقلابی نمی‌تواند این قدر حقوق بدهد. فرناندز گفت که احساس نمی‌کند شایستگی مسئولیت پیشنهادی را داشته باشد.

کاسترو، از کوره در رفت و گفت: «فکر می‌کنم حق با توست. تو به کارخانه‌ی شکر می‌روی. من می‌روم کتاب می‌نویسم. و بگذار انقلاب برود به جهنم!»

آن روز فرناندز مسئولیت مدیریت دانشگاه نظامی را پذیرفت. در آوریل ۱۹۶۱، فرناندز، مستقیماً تحت فرمان کاسترو، فرمانده میدان جنگ پلایا گیرون بود و در آنجا میلیشیا‌های مردمی و نیروهای مسلح انقلابی، ظرف هفتاد و دو ساعت مبارزه، نیروی متجاوز به خلیج خوک‌ها را که ایالات متحده سازمان داده بود، شکست دادند. فرناندز، از سال ۱۹۷۲ به مدت ده سال وزیر آموزش و پرورش کوبا بود.

خوزه رامون فرناندز، که دیگر خدمت تمام وقت ندارد، معاون رییس کمیته‌ی اجرایی شورای وزیران و رییس کمیته‌ی المپیک کوبا است. او عضو کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست کوبا و یکی از نمایندگان مجمع ملی است.

مصاحبه با فرناندز را جک بارنز، ماری آلیس واترز و مارتین کاپل در ۲۵ام اکتبر ۱۹۹۷ در هاوانا، کوبا، انجام دادند.

نیروهای مسلح انقلابی

مردم‌اند

در لباس نظامی

ماری آلیس واترز: شاید بتوانیم با این سؤال شروع کنیم که چگونه شما پیش از انقلاب در مبارزه علیه دیکتاتوری باتیستا درگیر شدید و زمانی که رژیم قدیمی متلاشی شد مسئولیت‌های شما در ایجاد ارتش انقلابی جدید چه بودند.

خوزه رامون فرناندز: طی مبارزه با باتیستا من سه سال در زندان بودم. من یکی از افراد جنبشی بودم که افسران جوان، عمدتاً از دانشکده‌ی نظامی و پادگان هاوانا، در اوایل ۱۹۵۶ سازماندهی کردند. ما کوشیدیم باتیستا را سرنگون کنیم و نظام بورژوا-دموکراسی را که قبلاً اینجا وجود داشت دوباره برقرار سازیم. گرچه قانون اساسی ۱۹۴۰ جمهوری کوبا بسیار پیشرفته بود، چنان‌که می‌دانید، هیچگاه به آن قانون اساسی عمل نشد.

کودتای نظامی ۱۱۰م مارس ۱۹۵۲ باتیستا را گروهی از ارتشیان و افسران نیروی دریایی که در حال خدمت بودند زمینه‌چینی و متشکل کردند که عقاید و پیشینه‌شان وضع خوبی را از هر حیث برای کشور نوید نمی‌دادند. گروه بزرگی از افسران بازنشسته نیز به آن‌ها پیوستند که گذشته‌ی ننگ‌آوری داشتند و بازمانده‌ی دوران ۱۹۳۳ به بعد بودند، سالیانی که باتیستا در کوبا قلدری می‌کرد. برخی از سیاستمداران رشوه‌خوار نیز که در گذشته شریک باتیستا و دزدی‌ها و مفسده‌های او

بودند نیز از این کودتا حمایت کردند.

پس از ۱۰ام مارس، تعداد درخور توجه‌ای از افسران که نتوانسته بودند مانع از این کودتا شوند بر سر کار ماندند، اما، با وجود این، کودتا را نپذیرفتند. گروه‌های کوچکی از توطئه‌گران به‌طور خودانگیخته شروع به رشد کردند. بعضی اوقات جزر و مد و وعده و وعیدهایی که، گاه‌وبی‌گاه، در شکل راه‌حل سیاسی برای شرایط ناشی از کودتای باتیستا در کشور عنوان می‌شدند این گروه‌ها را منحرف می‌ساختند.

اما با گذشت زمان روشن شد که راه‌حل سیاسی ممکن نیست و باتیستا هیچ تغییر و اصلاحی را که به نفع مردم باشد، انجام نخواهد داد. باتیستا، تنها با هدف ثروت‌اندوزی شخصی، خودخواهانه و سرسختانه برمسند قدرت چنگ انداخته بود. هرچه اپوزیسیون بیش‌تر رشد می‌کرد، رژیم هم بی‌رحم‌تر و خون‌آشام‌تر می‌شد.

بعد از خیمه‌شب‌بازی انتخاباتی ۱۹۵۴، که به منظور قانونی جلوه دادن سِمَت و موضع باتیستا صورت گرفت، او در اوایل ۱۹۵۵ رسماً به‌عنوان رئیس‌جمهور معرفی شد. آن گروه‌های کوچکی که به‌طور خودانگیخته پدید آمده بودند به سوی هم گرویدند. در ۱۴ام آوریل ۱۹۵۶، جنبش نظامی‌ای که در میان مردم به "گوس پیروس" - "پاکان" - معروف شد، سعی کرد باتیستا را سرنگون سازد. این جنبش شکست خورد و تعداد زیادی از دست‌اندرکاران زندانی شدند؛ بقیه‌ی آن‌ها تبعید، بازنشسته و از ارتش اخراج یا به یگان‌های دورافتاده منتقل گشتند. اقدامات صورت گرفته علیه تک‌تک افراد بستگی داشت به اینکه میزان حمایت ظاهری فرد از رژیم باتیستا چگونه بوده و یا برعکس تا چه میزان با ظهور این جنبش همدلی داشته است.

هنگامی که انقلاب پیروز شد، با همان درجه‌ای که قبلاً داشتم، یعنی ستوان یکمی، وارد ارتش شورشی شدم. از آنجا که من به‌طور حرفه‌ای آموزش دیده بودم (و من این‌را بدون غرور و خودستایی می‌گویم)،

وظیفه‌ی کمک به تعلیم ارتش شورشی به من محول شد - عملاً وظیفه‌ام بیش از تعلیم بود و کمک به دگرگونی ارتش شورشی و نیروهای مسلح انقلابی را نیز در کل در بر می‌گرفت.

ارتش شورشی چند هزار نفر نیرو داشت که علیه ارتش حکومت استبدادی باتیستا جنگیده بودند. به خاطر اقتدار و اعتباری که ارتش شورشی از طریق مبارزه‌ی مسلحانه به دست آورده بود و به خاطر صداقت انقلابی رهبران چریک تحت فرمان فیدل کاسترو، تعداد نفرات ارتش شورشی در آخرین روزهای دسامبر ۱۹۵۸ چند برابر شد و این افزایش صعودی همچنان در نخستین روزهای ژانویه‌ی [۱۹۵۹] ادامه داشت.

امید بسیاری بود که این ارتش از یک سو حافظ انقلاب و از دیگر سو مرکز پشتیبانی‌ای برای انجام وظیفه‌ی عظیمی باشد که پیش رو داشتیم: تغییر و تحول جامعه و نظام سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آن، دفاع از حاکمیت ما و تحقق اصول شرافتمندانه و پیرو اخلاق در امور جامعه. تکرار می‌کنم، همه‌ی این‌ها به ارتش شورشی محبوبیت، همنوایی و اعتبار فوق‌العاده‌ای می‌بخشیدند. چندین هزار جوان و همچنین افرادی از کلیه‌ی رده‌های سنی مجذوب ارتش شورشی شدند و انقلاب واقعاً به این نیاز داشت.

این دوران، دوران پیچیده‌ای بود. ارتش شورشی، که مجری وظایفی بود که قانون به آن محول کرده بود، در حال جایگزین کردن ارتش فاسد ۸۰,۰۰۰ نفری باتیستا بود. ارتش شورشی وجهه‌ی خود را به‌عنوان یک ارتش وطن‌پرست و مدافع مردم به دست آورد، وجهه‌ای که امروز نیز همچنان مستحکم‌تر می‌شود. ارتشی را که در خدمت باتیستا بود و تا آخرین لحظه‌ی سقوط حکومت استبداد مرتکب جنایت و خشونت شد، هم ارتش شورشی طرد و رد کرد و هم مردم.

در بدو این دوران و بلافاصله پس از پیروزی انقلاب، در مجموع آگاهی

روشن و محکمی در مورد لزوم ایجاد ساختار، برقراری انضباط و تدوین معیارهای ضروری برای یک نیروی نظامی مدرن و امروزی وجود نداشت. اعضای ارتش شورشی - گرچه رزمندگان فوق‌العاده‌ای بودند که ارتش فاسد حکومت جور و ستم باتیستا را توانسته بودند شکست دهند - لازم بود طبق این خط مشی‌ها آموزش ببینند. لازم بود که این کادرها سازماندهی شوند و در کنترل تسلیحات، تاکتیک‌ها، مهندسی رزمی، ارتباطات و در کلیه‌ی زمینه‌های تخصصی‌ای که برای هر نیروی مسلح ضروری‌اند تعلیم ببینند.

این فرایندی بسیار جالب و بسیار مهم و حضور رائل (کاسترو)، وزیر نیروهای مسلح، از همان نخستین روزها در آن تعیین‌کننده بود. او یک انقلابی است با شم فوق‌العاده‌ای برای سازماندهی و دیسپلین که لزوم آموزش فنی را درک می‌کند. او بسیار مقید به ایجاد روش‌های منظم است و بسیار پیگیرانه و منظم برای انجام یک وظیفه‌ی خاص عمل می‌کند.

”جنگ همگانی توده‌ی مردم“

همان‌طور که می‌دانید، فیدل فرمانده کل است، مقامی که او از سیرا مایسترا داشته است. فیدل، به‌عنوان رییس شورای دولت، همچنین، طبق قانون، فرمانده عالی نیروهای مسلح است. او خط مشی‌های استراتژیک را طراحی می‌کند. مثلاً، جنگ همگانی توده‌ی مردم طرح فیدل است؛ این خط مشی امروز فلسفه‌ی راهنمای نیروهای مسلح است. ما قصد نداریم فقط با نیروهای مسلحمان تجاوز یا حمله‌ی مسلحانه‌ی هر قدرت بزرگی را - نام نمی‌برم - در هم بکوبیم. نیروهای مسلح ما نیرومند است، اما وجود کلیه‌ی مردم برای تحمیل چنان شکستی به متجاوز لازم است. شکستی مثل شکستی که ارتش ژوزف بناپارت در اسپانیا متحمل شد. (۱) روحیه‌ی جنگندگی مثل روحیه‌ی ویتنامی‌ها لازم است. هدف این است که خصم متجاوز هر شهروند را دشمنی بپندارد که، با کمین و حملات

بی‌وقفه، فرصت نفس کشیدن را به او نمی‌دهد؛ هدف این است که هر شهروند متجاوزان را خاطر جمع سازد که هرگز روی آسایش را نخواهند دید. به همین علت است که ما می‌گوییم شکست‌ناپذیریم.

ما می‌توانیم به مراتب بیشتر از یک میلیون نفر را - که به حد کافی آموزش دیده و سازماندهی شده‌اند - مسلح کنیم. نیروهای مسلح در سال‌های اخیر، بی‌آنکه قابلیت‌های رزمیش را فدا کرده باشد، از نظر تعداد کاهش یافته است. تسلیحات ما وضع خوبی دارند و به خوبی پخش شده و محفوظند. تعلیمات همچنان جدی و محکم است و نیروهای ذخیره‌ی ما دائماً در حال افزایش‌اند. روحیه‌ها بالاست و ما مصممیم پیروز شویم، همان‌طور که فیدل و راتول به ما یاد داده‌اند. مرد و زن، کل مردم، سپری را تشکیل می‌دهند که انقلاب را شکست‌ناپذیر می‌سازد.

فیدل و راتول می‌دانند، همان‌طوری که شما می‌دانید، نیروی اصلی همان تک‌تک انسان‌ها هستند با اراده‌ای مصمم برای جنگ، عشق به کشور، حس شرافت و تکلیف. عزم برای رزم لازمه‌اش آن است که، مرد یا زن متقاعد شود که برای چه می‌جنگد. در مورد ما، مردم برای دفاع از جامعه‌ای می‌جنگند که در آن تبعیض نژادی نیست؛ نقش زنان گسترش یافته است و همچنان افزایش می‌یابد؛ آموزش و پرورش - باید بگوییم یک آموزش و پرورش نمونه - رایگان و در دسترس کل مردم است؛ سیستم مراقبت‌های بهداشتی عمومی‌ای دارد که، به‌رغم کمبودها، میزان مرگ و میر کودکانش پایین و متوسط عمر بالاست، و با شیوه‌ای قابل قیاس با هر کشور از نظر اقتصادی پیشرفته‌ای به‌معالجه و مقابله با بیماری‌ها می‌پردازد. کشوری که از امنیت و تأمین اجتماعی برخوردار است و در آن، علی‌رغم بحران اقتصادی، هیچ‌کس در فقر و تنگدستی به حال خود رها نمی‌شود. جامعه‌ای بسیار عادلانه‌تر و دارای اعتدال فوق‌العاده که آن دسته از ما که در آن منصب و مسئولیتی بر دوش دارد متواضعانه همان چیزی را می‌پوشند و می‌خورند و همان کاری را می‌کنند که مردم به طور کل

می‌پوشند، می‌خورند و انجام می‌دهند؛ جامعه‌ای که در آن جیره‌ی غذایی ویژه یا امتیازات خاص دیگری برای صاحب‌منصبان وجود ندارد.

کشوری برخوردار از دموکراسی، کشوری که کل مردم آن در اتخاذ تصمیمات مهم سهیم هستند و تمامی مردم به مستقیم‌ترین شکل ممکن، در انتخاب آنانی که حکومت می‌کنند شرکت می‌جویند.

کشوری که ما در آن از حق حاکمیت خود دفاع کرده‌ایم، کشوری که عشق به آن و دفاع از پرچم ملی در درجه‌ی اول اهمیت قرار دارد و نخستین التزام آن وفاداری به کشور و وفاداری به انقلاب سوسیالیستی است. این نخستین شرط است، شرطی که نمی‌توان آنرا با هیچ چیز تکنیکی‌ای جایگزین ساخت.

ما در دنیای زندگی می‌کنیم که عمیقاً به این اعتقادات و عملکردها نیاز داریم تا بتوانیم مبارزه کنیم و پیروز شویم.

مشارکت در حدی نازل برای ساختن ارتش شورشی در نخستین سال‌ها، کاری که من کردم، و معاون وزیر نیروهای مسلح شدن در کنار راثول و تحت رهبری فیدل حقیقی‌ترین دستاورد زندگی من بوده است؛ این است که به زندگی من معنا بخشیده است. این حقیقت که من توانستم در مبارزه‌ی مسلحانه برای دفاع از کشور در پلایا گیرون شرکت کنم فوق‌العاده به کسب یک غنای درونی کمک کرده است.

علاوه بر این‌ها، می‌توانم بگویم که امروز نیروهای مسلح، در رأس مردم و تحت رهبری حزبمان، برای هر خصمی به حکم یک دشمن رعب‌انگیز است. ما با هیچ‌کسی سر جنگ نداریم. اما هر کس به ما حمله کند، اگر هم سر به نیست نشود، پس از یک، سه، پنج، ده سال جنگ (با ما یا با فرزندانمان یا با نوادگانمان) ناگزیر خواهد شد عقب‌نشینی کند. ما از حاکمیت کشور و سوسیالیسم دفاع می‌کنیم. این هدفی است که ما برای آن می‌جنگیم. این هدفی است که ما بی‌دریغ برای آن کار و کوشش می‌کنیم.

بحران اکتبر ۱۹۶۲

جک بارنز: شاید بتوانیم سؤالی در خصوص بحران اکتبر مطرح کنیم. هم‌اکنون سی و پنجمین سالروز آن روزها را گرامی می‌داریم و درک درس‌های آن بحران برای ما که در ایالات متحده هستیم موضوعی حایز اهمیت است.

فرناندز: و موضوع دشواری برای من، بدین علت که من مستقیماً در آن شرکت نداشتم.

بارنز: برخی از اسناد و نوارهای ضبط‌شده از صحبت‌های دولت کندی که سابقاً سری بودند، و طی سال گذشته اجازه انتشار یافته‌اند، گواهی تازه است برای آنچه کمونیست‌های ایالات متحده همیشه درباره‌ی بحران اکتبر به مردم آمریکا گفته‌اند. آنچه ما جوانان در آن زمان - در تظاهرات علیه تحرکات جنگی دولت ایالات متحده در خیابان‌های لوس‌آنجلس، شیکاگو، مینیاپولیس و شهرهای دیگر - گفته بودیم صحتش به اثبات رسیده است.

همان‌طور که می‌دانید، داستانی که اکثر رسانه‌ها و سیاست‌مداران سرمایه‌دار در ایالات متحده تعریف می‌کنند این است که رییس‌جمهور ایالات متحده، جان کندی، و نخست‌وزیر شوروی، نیکیتا خروشچف، علیرغم میل کوبا، جهان را از جنگ هسته‌ای نجات دادند. ما همیشه گفته‌ایم که این‌گونه نیست. این کوبا، مردم و نیروهای مسلح انقلابی کوبا (فار) بودند که جهان را از جنگ هسته‌ای نجات دادند. آن‌ها، با شهامت و عزم راسخ خود، کندی را واداشتند که بفهمد تجاوز محدودیت‌هایی دارد و دولت او به خاطر گذر از این محدودیت باید از نظر سیاسی بهای بسیار سنگینی بپردازد.

کاخ سفید کندی در طول آن دوران که به بحران فوق‌انجامید نقشه‌هایی را برای تجاوز به کوبا کشیده بود و استقرار موشک‌های شوروی در کوبا فقط در اصل بهانه‌ای شد برای آنان که دست به تجاوز بزنند. اما اسنادی

که اکنون منتشر می‌شوند نشان می‌دهند که وقتی کندی از ستاد مشترک فرماندهی آمار تلفات احتمالی در تجاوز به کوبا را خواست، آن‌ها جواب دادند: فقط در ده روز اول بیش از ۱۸,۰۰۰ سرباز آمریکایی مجروح و یا کشته خواهند شد. در آن لحظه کندی، که نه یک دیکتاتور نظامی بلکه صرفاً یک سیاست‌مدار بود که، تحت شرایط بورژوا-دموکراسی با مردم آمریکا مواجه بود، شروع کرد به دنبال راه‌حل‌های دیگر گشتن. همین ارزیابی از ابعاد مقاومت مسلحانه‌ای که نیروهای ایالات متحده در کوبا با آن مواجه می‌شدند بود که کندی را واداشت تا به دنبال راه‌گریزی بگردد. اکنون می‌توان در نوشته‌های پیاده‌شده از نوارهای جلسات دفتر کندی کل مذاکرات کاخ سفید را روزه‌روز، ساعت به ساعت دنبال کرد. حتی بهتر از آن، می‌توان در کتابخانه‌ی جان اف. کندی در بوستون به خود نوارها گوش داد. می‌توان مکث‌ها و لحن صداها را شنید که گاهی اوقات گویاتر از خود کلمات‌اند.

ما، به مبارزان جوان در ایالات متحده آموزش می‌دهیم تا درک کنند که انقلابیون باید گذشته را مطالعه کنند تا برای عمل در هر موقعیتی آمادگی داشته باشند - و سال ۱۹۶۲ آخرین سالی نخواهد بود که شاهد "بحران اکتبر" بوده است. زمان آن می‌رسد که طبقه‌ی کارگر بار دیگر با تهدید بمب اتمی یا اشکال دیگری از باج‌گیری استثمارگران سرمایه‌دار و جنگ‌افروزان مواجه شود و انقلابیون باید بدانند چگونه پاسخ بایستند و از آتش‌افروزی‌های نابودکننده‌ی حاکمان جلوگیری کنند.

وقتی دو هواپیمای کوچکی که از میامی برخاسته بودند در فوریه‌ی ۱۹۹۶ از فراز قلمروی کوبا سرنگون شدند، ما توضیح دادیم که این اقدام مبنی بر اتخاذ سیاست جدیدی از طرف کوبا نیست. (۲) سالیان بسیار قبل، طی بحران اکتبر، کوبا این تصمیم را اتخاذ و توسط فیدل به جهانیان اعلام کرده بود. مردم کوبا و رهبران‌شان اعلام کردند: «نمی‌توانید حاکمیت کوبا را نقض کنید.» و «ما پاسخ خواهیم ایستاد.» و بسیار مهم است که هرگاه

متجاوزان به عملیات شناسایی تازه‌ای دست می‌زنند این تصمیم و اراده به آن‌ها نشان داده شود.

بدین نحو، ما می‌کوشیم کارگران و جوانان را در ایالات متحده درباره‌ی بحران اکتبر آموزش دهیم. هر نظر و عقیده‌ای که شما در این باره ابراز دارید مورد امتنان خواهد بود..

فرناندز: آنچه شما گفتید کاملاً درست است: خودمان را برای جنگ آماده کنیم تا صلح را برقرار سازیم. اگر ما قدرت نظامی‌ای که داریم نداشتیم، به ما حمله می‌شد. در این مورد تردیدی ندارم. پلایا گیرون یک زنگ خطر بود، اما در سالیان اخیرتر زنگ خطرهای دیگر هم داشته‌ایم. این خطر - که نه فقط به شکل حمله و خرابکاری بلکه به شکل تهدیدات منظم و به شکل اقدامات خصمانه‌ی نظام یافته خود را نمایان می‌سازد - ما را رهنمون ساخته است که توان دفاعیمان را آماده نگه داریم و پیوسته آن را ارتقاء و بهبود بخشیم.

به درخواست دولت قانونی آنگولا، نیروهای کوبایی علیه تجاوزی جنگیدند که چندین قدرت سرمایه‌داری از آن پشتیبانی می‌کردند و بیش از یک هزار کیلومتر در خاک آنگولا نفوذ کرده بود. تاریخ روزی اذعان خواهد کرد که در پیروزی آزادی‌بخش نامیبیا و خاتمه دادن به آپارتاید، نیروهای مسلح انقلابی کوبا - که در آنگولا در کنار نیروهای مسلح آن کشور می‌جنگیدند و به آنان که مدت مدیدی برای حصول این نتیجه مبارزه کرده بودند کمک می‌کردند - نقش مهمی داشته است. ما باید بگوییم که این فتوحات سرنوشت‌ساز در آسمان و زمین را همین نیروها رقم زدند.

نیروهای ما در اتیوپی، که از آن کشور در مقابل مداخله‌ی سومالی دفاع می‌کردند، همان کاری را انجام دادند که در آنگولا انجام دادند. (۳) تصادفی نبود که نیروهای مسلح ما توانایی جنگ و غلبه بر ارتش‌های بسیار متشکل را داشتند. ما به این توانایی اطمینان داریم و عمیقاً به آن

رزمندگان انترناسیونالیستی که در دفاع از حق حاکمیت دیگران جنگیدند احترام می‌گذاریم.

ما موضع محکم و اصولی خود را حفظ می‌کنیم. ما دروغ نمی‌گوییم و همیشه با سلاح حقیقت می‌جنگیم و بحث می‌کنیم. ما مردمان را مطلع و آگاه نگه می‌داریم. این، عامل بسیار مهمی است. ارتش شورشی در سیرا مایسترا سرمشق صداقت، سرمشق اخلاق، سرمشق گرامیداشت عزت نفس زندانیان و اسرا شد.

یادم هست که در جریان بحران اکتبر یک هواپیمای یو-۲ سرنگون شد. (۴) این یو-۲ سرنگون شد زیرا فرمانده نیروهای پدافند موشکی شوروی، بدون منتظر شدن برای دستورهای مسکو، از دستوری که به توپخانه‌ی ضدهوایی کوبا داده شده بود تبعیت کرد. توپخانه‌ی کوبا دستور داشت به سوی هر هواپیمایی که در تیررس سلاح‌هایمان قرار می‌گیرد آتش بگشاید.

هواپیماهای ایالات متحده شروع کرده بودند در سطح پایینی بر فراز تأسیسات و مناطق مختلف نظامی‌ای که نیروهای ما در آن‌ها موضع گرفته بودند پرواز کنند. به آن‌ها هشدار داده شده بود که "از فردا صبح به هر هواپیمایی که بالای سرمان پرواز کند شلیک خواهیم کرد." سپس، هنگامی که ما شروع کردیم به شلیک کردن، این پروازها هم متوقف شدند. به عبارت دیگر، حق باید با ما باشد و آنگاه برای دفاع از آن باید راسخ و هوشیار باشیم. تاریخ یک روز ثبت خواهد کرد که کمتر دولتمردی در عصر مدرن بشریت آن استعداد، خرد، شجاعت و توانایی لازم را برای بهره بردن از لحظه‌لحظه‌ی فرصت‌ها داشته که فیدل در دفاع از این انقلاب داشته است.

تقریباً چهل سال است که ما، در مرز یک حمله‌ی احتمالی، قاطعانه از حق حاکمیتمان و انقلاب و سوسیالیسم دفاع کرده‌ایم. و ما خط مشی‌ای را حفظ کرده‌ایم که ثابت کرده است ما می‌توانیم، در عین اجتناب از جنگ،

از اصولمان دفاع کنیم.

یک پلاکارد نسبتاً تند و معاند در جلوی دفتر [حافظ] منافع ایالات متحده [در کوبا] قرار دارد که می‌توان به طرق مختلف [نوشته‌ی روی] آن را تفسیر کرد. (۵) اما میل دارم این نوشته را ترجمان واقعی احساساتمان تلقی کنم: اینکه ما ذره‌ای از شما [دولت آمریکا] نمی‌ترسیم. این گفته دال بر این است که ما آماده‌ی جنگیم. این حرف را نبایدست عملی تحریک‌آمیز دانست، بلکه یک هشدار است: پا توی کفش ما نکنید. کشور ما کوچک است اما ما می‌دانیم چگونه از خود دفاع کنیم و دفاع هم خواهیم کرد. ما ابزار این کار را داریم، ما از خودمان دفاع خواهیم کرد و پیروز خواهیم شد.

از آنچه رفیق بارنز گفت بسیار خوشم آمد؛ من هم همین عقیده را دارم. و از موضوع دیگری هم مجاب شدم. اینکه کندی تجاوز به کوبا را در ۱۹۶۱ به انتها نرساند، برایش از نظر سیاسی مسأله‌برانگیز بود - و اشاره‌ی من فقط به کندی نیست؛ او این تجاوز را از آیزنهاور به ارث برده بود. بدین لحاظ برایش مسأله‌برانگیز بود که نیروهای اشغالگر کوبا را سازمان سیا مسلح کرده و آموزش و سازمان داده بود و این موضوع انعکاس خاصی در کنگره و عرصه‌های گوناگون زندگی سیاسی در ایالات متحده داشت. آشکار بود که سازمان سیا و یک بخش از دولت طرفدار این تجاوز بودند، اما همچنین روشن بود که به خاطر میزان تلفاتی که نیروهای مسلح ایالات متحده متحمل می‌شدند تاوان سیاسی این تجاوز سنگین بود.

اما دولت‌های ایالات متحده اغلب فقط زمانی می‌فهمند که جنگ چه قدر بد است که جسد سربازان به ایالات متحده برمی‌گردد و افکار عمومی شروع می‌کند به اعتراض. تا زمانی که اجساد نیامده‌اند، جنگ بد نیست. فقط از زمانی که کیسه‌های جنازه از ویتنام رسیدند، (رییس‌جمهور ایالات متحده) لیندون جانسون خواب راحت را از دست داد و دیگران

هم به فکر افتادند که راه حلی بیابند. همین مسأله در گره هم اتفاق افتاد – الان ما کره را از یاد برده ایم، اما همین مسأله آن زمان هم اتفاق افتاد. مطمئن هستم اگر اجساد سربازان کشته شده در راه دفاع علیه تجاوز به لوس آنجلس، سیاتل، بوستون یا هر شهر دیگری آورده می شد واکنش مردم ایالات متحده همان گونه نبود. اما وقتی جنگ ناعادلانه است، وقتی دولت ایالات متحده خارج از خاک خودش برای اهداف سلطه یا افزایش منافع اقتصادی اش می جنگد، مردم می فهمند و درک می کنند.

هنگامی که من به یکی از موزه های چین رفته بودم، جمله ای از ژنرال مارک کلارک را که به نمایش گذاشته بودند، دیدم. مارک کلارک در جنگ جهانی دوم فرمانده سپاه پنجم ایالات متحده در ایتالیا بود و بعدها فرمانده نیروها در کره شد. پس از جنگ کره، او گفته بود که او این افتخار تأسف آور را داشته است که، پس از اولین شکست نظامی ایالات متحده در تاریخ، قرارداد صلح را امضاء کند. (۶)

مرگ هر انسانی برای ما دردناک است؛ ما به هر خانواده و به هر شخص رسیدگی می کنیم. آرزوی ما این است که احدی کشته نشود. اما بدبختانه ما هزاران کشته داشتیم – در مبارزه علیه باتیستا؛ در سرکوب هایی که نیروهای باتیستا در خیابان های تمام شهرها و در مزارع سرتاسر کوبا انجام دادند و در نبرد ارتش شورشی علیه حکومت استبداد. بعدها ما با جنگ علیه راهزنان مواجه شدیم. (۷) مطمئنم هیچ کس در ایالات متحده منکر این مسأله نیست که این گروه ها ساخته و پرداخته ی سازمان سیا بودند، در واقع سیازادگان. درست مثل گروه های کوچک امروزی کوبا، بعضی از آنها در صد شدند، اغلب با پنج شش نفری که در اختیار دارند، خود را به عنوان حزب سیاسی معرفی کنند. ایالات متحده از آنان پشتیبانی مالی می کند. اما این اشخاص نماینده ی هیچ چیز در کوبا نیستند، آنها با مردم بیگانه اند. آنان نمایندگان قدرتی خارجی هستند که از آنها حمایت می کند، پول می دهد و ننگه شان می دارد.

اجازه دهید منظورم را روشن کنم. منظور من این نیست که در کوبا ناراضی وجود ندارد یا کسی نیست که با سوسیالیسم مخالف باشد. می دانم هست - در واقع، باید هم باشد. ما کمبود، محرومیت و مشکلات داریم. ما ریسک می کنیم و خطر ما را تهدید می کند. افرادی هستند که مصرف گراترند و زندگی راحت تر و بدون جنگ و مبارزه را دوست دارند. هستند افرادی که شاید، آگاهانه یا ناآگاهانه، لباس، شلوار، یا ماشین را به حاکمیت یا به عدالت اجتماعی ترجیح دهند و این گونه افراد روشن است که علاقه و دلبستگی هم به انقلاب ندارند. این یک چیز است. اما این فرق دارد با اینکه یک بخش از جامعه شکل تشکیلاتی به خود بگیرد، یا اینکه بتوان بدان شکل تشکیلاتی داد، نظیر گروه های کوچکی که شرح دادم، این کاملاً چیز دیگری است.

این ها دو چیز مختلف اند. این گروه های کوچک نماینده ی هیچ کس، در واقع، حتی نماینده ی خودشان هم نیستند. شاید آن ها نماینده ی کسانی باشند که به آن ها پول می دهند.

حمایت مردمی از انقلاب

تازه انتخابات را برگزار کرده ایم. (۸) من نماینده ی شورای شهر در شهرستان هستم. به همین خاطر می توانم آگاهانه درباره ی این موضوع صحبت کنم، زیرا این بخشی از زندگی من بوده است و رابطه ی نزدیکی با شهرستانم دارم. در انتخابات ۱۹م اکتبر، ۹۷/۶ درصد از مردم رأی دادند. فکر می کنم سال گذشته کلیتون حدوداً با ۵۰ درصد از کل ۵۰ درصد آراء، با رأی قریب به ۲۷ درصد رأی دهندگان واجد صلاحیت در ایالات متحده انتخاب شد.

اینجا برخی از افراد برگه های رأی را سفید می اندازند و بقیه ی آراء را به عمد خراب می کنند؛ در انتخابات حاضر ۷/۲ درصد از برگه های رأی مأخوذه این گونه بودند. مثلاً، بعضی از مردم، خصوصاً آنانی که بسیار پیر

هستند، به دو یا سه نامزد رأی می دهند در حالی که فقط باید به یک نفر رأی دهند. سایرین هم روشن است که عمداً رأی مخالف می دهند. اکثریت عظیم مردم امروز از فیدل، سوسیالیسم و آنچه فیدل و سوسیالیسم مظهرش هستند - حاکمیت، آموزش و پرورش، مراقبت‌های بهداشتی، عدالت اجتماعی - حمایت می کنند. در این مورد شکی وجود ندارد.

تعدادی از شما در روز تشییع جنازه‌ی «چه» اینجا حضور داشتید. (۹) دیدید که مردم چگونه، خاموش، کنار خیابان‌ها را پوشانده بودند. حقیقتاً نمونه بود. ثناء و ادای احترامی بی‌ریا به شخصی بود که زندگی خود را وقف آرمان‌هایی کرد که ما از آن‌ها دفاع می‌کنیم. بزرگداشتی باورنکردنی بود، در مراسم سانتاکلارا نیز همین گونه بود، بسیار تکان‌دهنده و پرشکوه.

مخاصمان ما باید این مسأله را بدانند. به اعتقاد من، سازمان سیا می‌داند، پنتاگون می‌داند و فکر می‌کنم کلیتون هم می‌داند.

رائول کاسترو و نیروهای مسلح انقلابی (فار)

بارنز: میل دارم سؤالی راجع به رائول از شما بکنم. تبلیغات ایالات متحده رائول را به طور اخص مورد هدف قرار داده است. در مورد فیدل، حاکمان ایالات متحده خصوصاً سخت کوشیدند او را ترور کنند؛ اکنون فقط امیدوارند که فیدل به‌عنوان یک انسان فانی یکی از این روزها و هرچه زودتر از اینجا برود. و در مورد «چه»، امیدوارند چند پیراهن عکس‌دار، آبجو و ساعت «چه» بفروشند و دعادعا می‌کنند که جوانان از نظر سیاسی خیلی به او علاقه‌مند نشوند. اما آن‌ها همیشه در تعقیب رائول هستند. می‌گویند او بد است، شاید حتی بدتر از فیدل.

همیشه از این تبلیغات یکه خورده‌ام. در تابستان ۱۹۶۰ چند ماه در کوبا بودم و از نزدیک از منزلتی که رائول به‌عنوان یک رهبر در ارتش شورشی



عکس از: دفتر امور
تاریخ کوبا



با تشکر از: شورای دولت کوبا

”بسیاری از کادرها و رهبران انقلاب طی جنگ چریکی در کوهستان بود که اساس آموزش سیاسی خود را فراگرفتند.“ نستور لوپز کیوبا
بالا: دسامبر ۱۹۵۸، داوطلبان ارتش شورشی در دانشکده‌ی نوآموزان نیکو لوپز، که چه گوارا آن را در اردوگاه ارتش شورشی در لاس ویلاس تأسیس کرده بود. پایین: فیدل کاسترو (سوار بر قاطر) در حال صحبت با دهقانان در سیرا مایسترا، اوایل ۱۹۵۸.

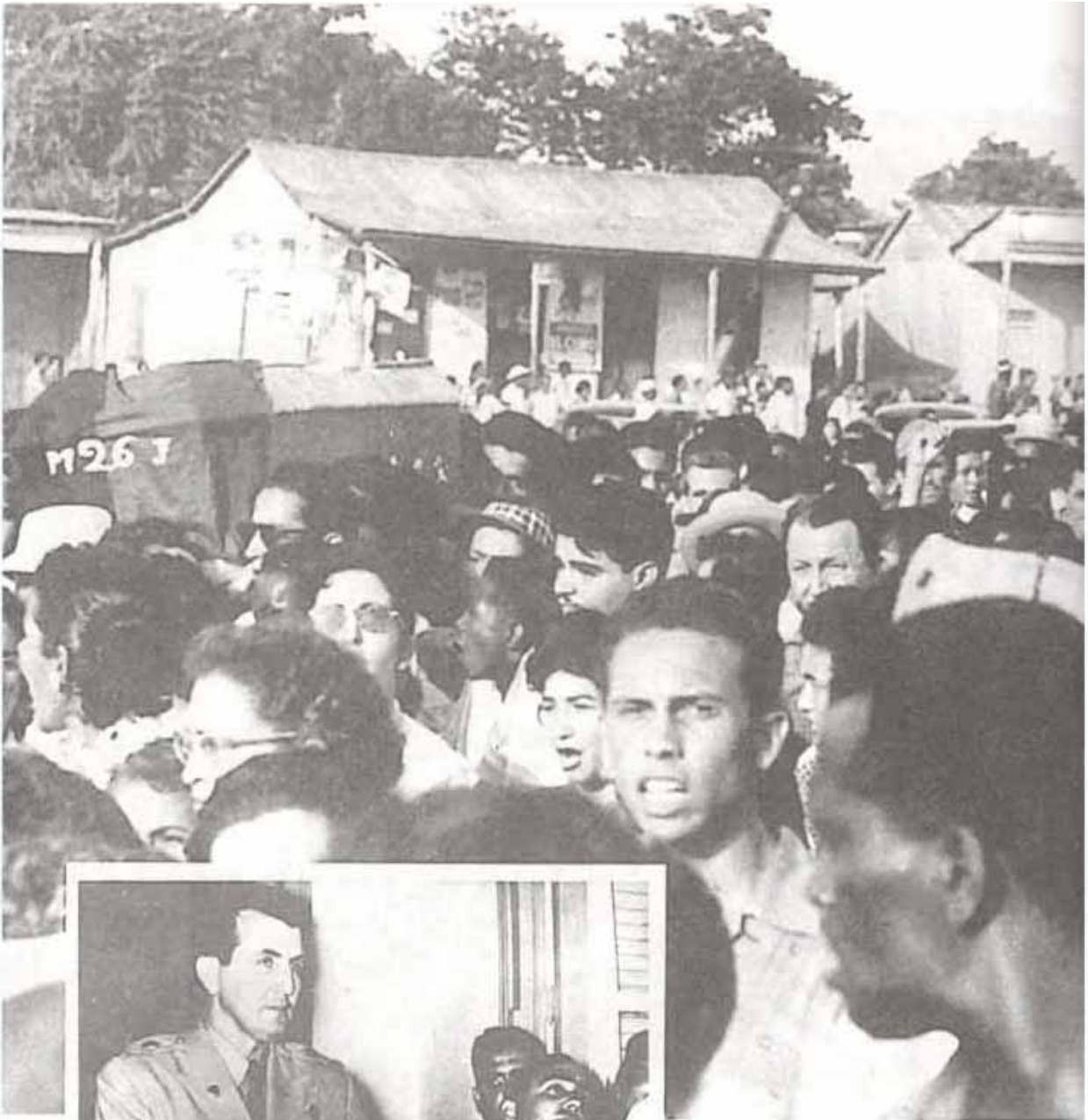
”هرچه انقلاب خود را به طور اساسی تری شکوفا می‌کرد ما را دائماً وامی‌داشت پیش از پیش نسبت به اهمیت ساختن یک جامعه‌ی نوین آگاه شویم.“ هری ویه‌گاس

چپ بالا: راهپیمایی ۶۰،۰۰۰ نفر در سانتیاگو دو کوبا، ۳۱م ژوئیه‌ی ۱۹۵۷، برای تشییع پیکر فرانک پاپس، یکی از رهبران جنبش ۲۶م ژوئیه، که ارتش باتیستا به قتل رسانده بود. چپ وسط: خوزه رامون فرناندز به‌هنگام محاکمه‌ی نظامی او در سال ۱۹۵۶ به‌خاطر مشارکت در شورش نافرجام در ارتش علیه دیکتاتوری. چپ پایین: نیروهای حکومت استبداد، دهقانان سیرا مایسترا را دست‌جمعی دستگیر کرده‌اند. این صفحه: هاوانا، اول ژانویه‌ی ۱۹۵۹. زندانیانی که تازه آزاد شده‌اند و هنوز لباس سفید زندان را به تن دارند خود را مسلح و متشکل می‌کنند، در حالی که کارگران کوبا کنترل معابر را به دست می‌گیرند و به پیروزی ارتش شورشی قطعیت می‌بخشند.

عکس از: بوهمیا



عکس از: لی لاکوود



عکس‌ها از: خوزه
رامون فرناندز و
موزه‌ی انقلاب در
کوبا



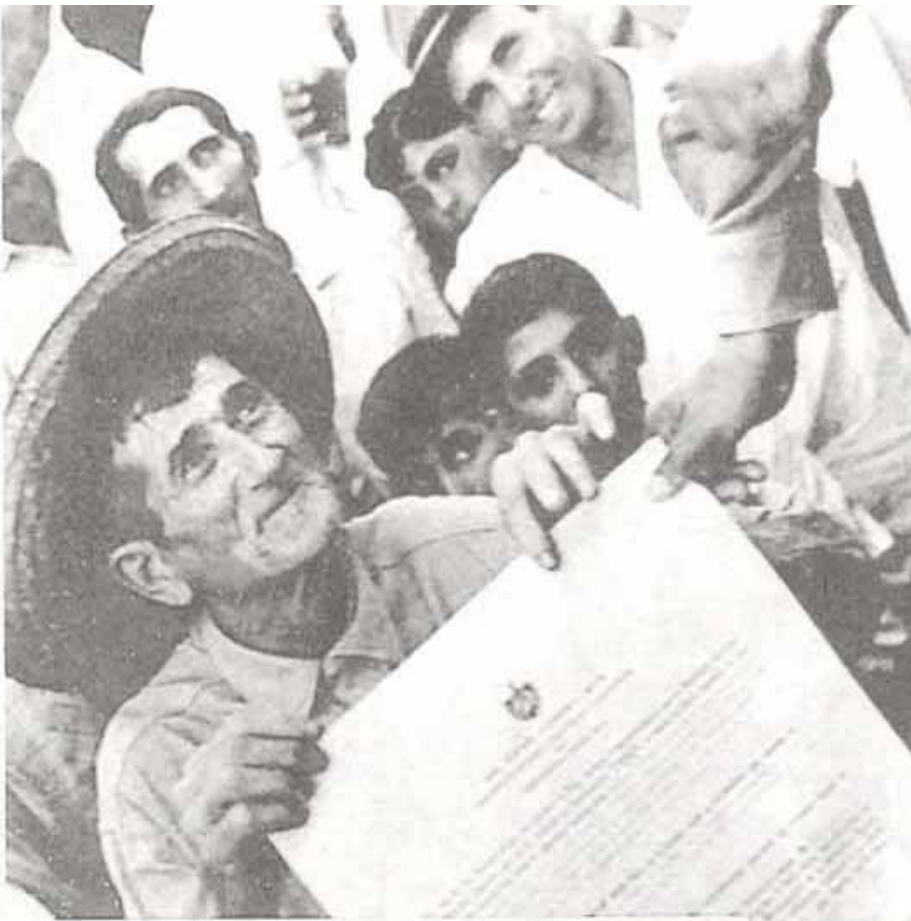
س از: کرانسا



عکس‌ها از: گرانما، چپ پایین، بوهمیا

”ارتش شورشی پایه‌ی پشتیبانی از برنامه‌ی عظیم تغییر نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بود.“ خوزه رامون فرناندز

چپ بالا: دهقانی پس از تصویب قانون اصلاحات ارضی در ماه مه ۱۹۵۹ سند زمین دریافت می‌کند. چپ وسط: اعضای میلیشیاهای انقلابی مردمی در تعقیب گروه‌های ضدانقلاب در اسکامبری، ۱۹۶۰ یا ۱۹۶۱. چپ پایین: در اوت ۱۹۶۰ کارگران مصادره منابع منافع امپریالیست‌ها در کوبا را جشن می‌گیرند. آن‌ها، در حین راهپیمایی در خیابان‌های هاوانا، تابوت‌هایی را حمل می‌کنند که به طور نمادین حامل جثزه‌های شرکت‌هایی نظیر تکزاکو و تلفن و تلگراف اینترناسیونال هستند و سپس تابوت‌ها را به دریا می‌اندازند. این صفحه بالا: داوطلبان سپاه سوادآموزی در دسامبر ۱۹۶۰ در حال بازگشت به هاوانا هستند تا در راهپیمایی مردمی در کیوداد لیرتاد شرکت کنند که سابقاً مهم‌ترین یادگان نظامی دیکتاتوری باتیستا در هاوانا بود. با تکمیل این نهضت سوادآموزی که صدها هزار نفر یاد گرفتند بخوانند و بنویسند به طور چشمگیری بی‌سوادی در کوبا ریشه کن شد.





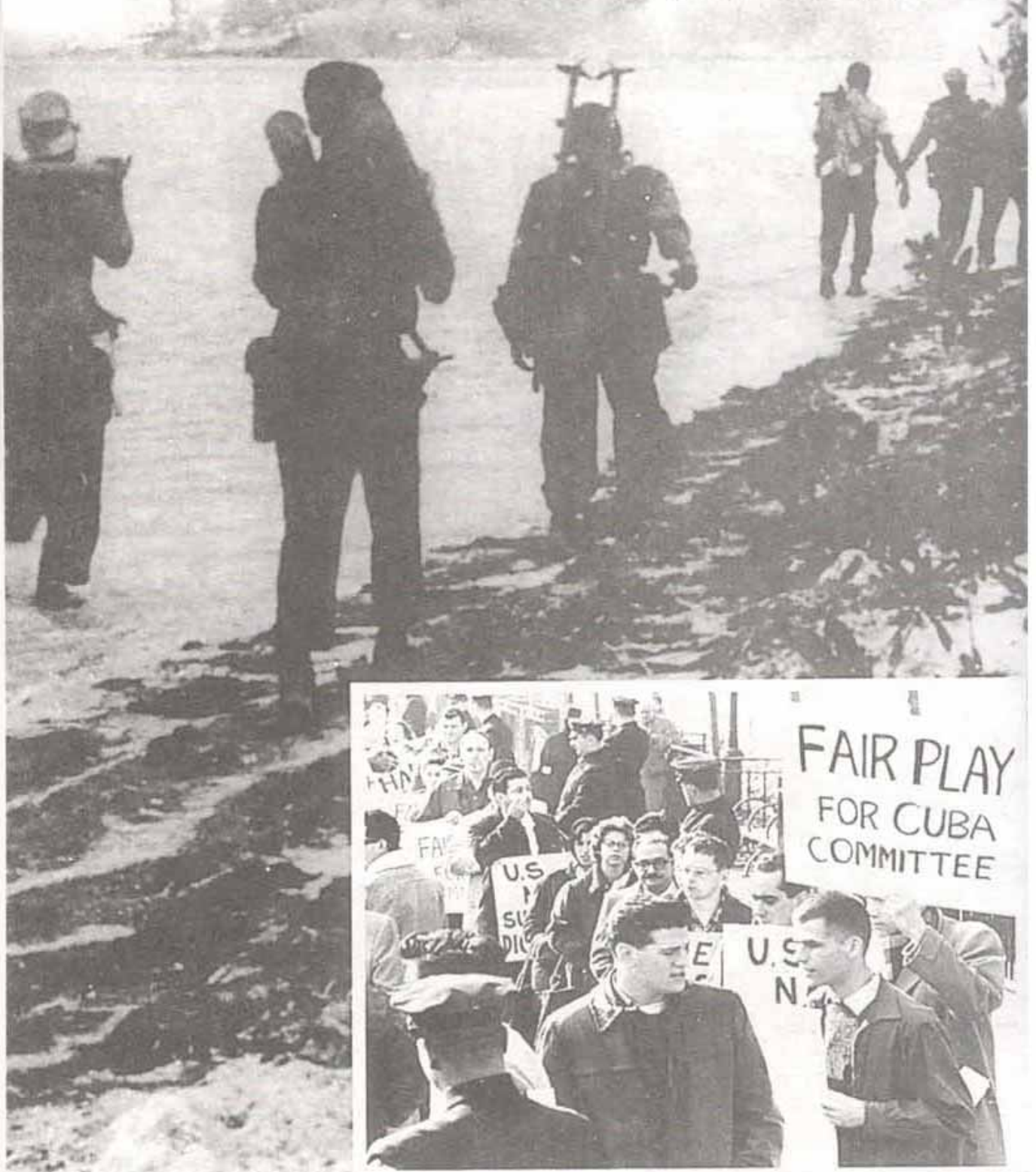
عکس‌ها از: این صفحه بالا و صفحه‌ی رویه‌ی دو: کراسنا، صفحه‌ی رویه‌ی دو: پاپین؛ ژوزف هینسن/اسپایالت



با تشکر از: خوزه رامون فرناندز

«آدم باید خودش آنجا می بود تا ببیند چگونه هر کوبایی، هر کارگری،
می خواست به گیرون برود.» هری ویه گاس

راست بالا: فیدل کاسترو همراه با خدمه تانک در پلایا گیرون. راست پایین: خوزه رامون فرناندز، فرماندهی میدان جنگ نیروهای انقلابی در [پلایا گیرون]. این صفحه: رزمندگان کوبایی در ساحل دریا در مقابل کشتی هوستون ایالات متحده که نیروی هوایی انقلابی آن را منهدم ساخته است. این صفحه پایین: صف تظاهرات در مقابل سازمان ملل در نیویورک، نوامبر ۱۹۶۰، که به دعوت کمیته‌ی برخورد عادلانه با کوبا و در حمایت از آن انقلاب صورت گرفت.



عکس‌های این صفحه از: گرانما.



با تشکر از: نستور لویز کیوبا



با تشکر از: انریکه کارراس

”موضع و دیدگاه مردم کوبا و نیروهای مسلح آن در دفاع از کوبا در هنگام بحران اکتبر نقش تعیین کننده ای داشت.“ نستور لویز کیوبا

این صفحه بالا: نستور لویز کیوبا در اتحاد شوروی، به هنگام حضور در دانشکده‌ی نظامی در سال ۱۹۶۲. این صفحه پایین: انریکه کارراس، سمت راست، در حال سوار شدن بر هواپیمای ترابری ای. ال. ال-۲۸، پیناردل ریو، کوبا، طی بحران اکتبر ۱۹۶۲. راست بالا: اعضای میلیشیای کوبا به هنگام بحران اکتبر. متن پوسترها بدین شرح است: «دیگر کارهایی را که کیفیتشان پایین است، تحمل نمی‌کنیم.» و «ما، در کنار فیدل، استوار خواهیم ایستاد.» راست پایین: هواپیمای جاسوسی یو-۲ ایالات متحده که با شلیک موشکی یگان پدافند هوایی شوروی در اکتبر ۱۹۶۲ در حریم هوایی کوبا سرنگون شده است.

با تشکر از: انریکه کارراس



با تشکر از: ریچارد دینو



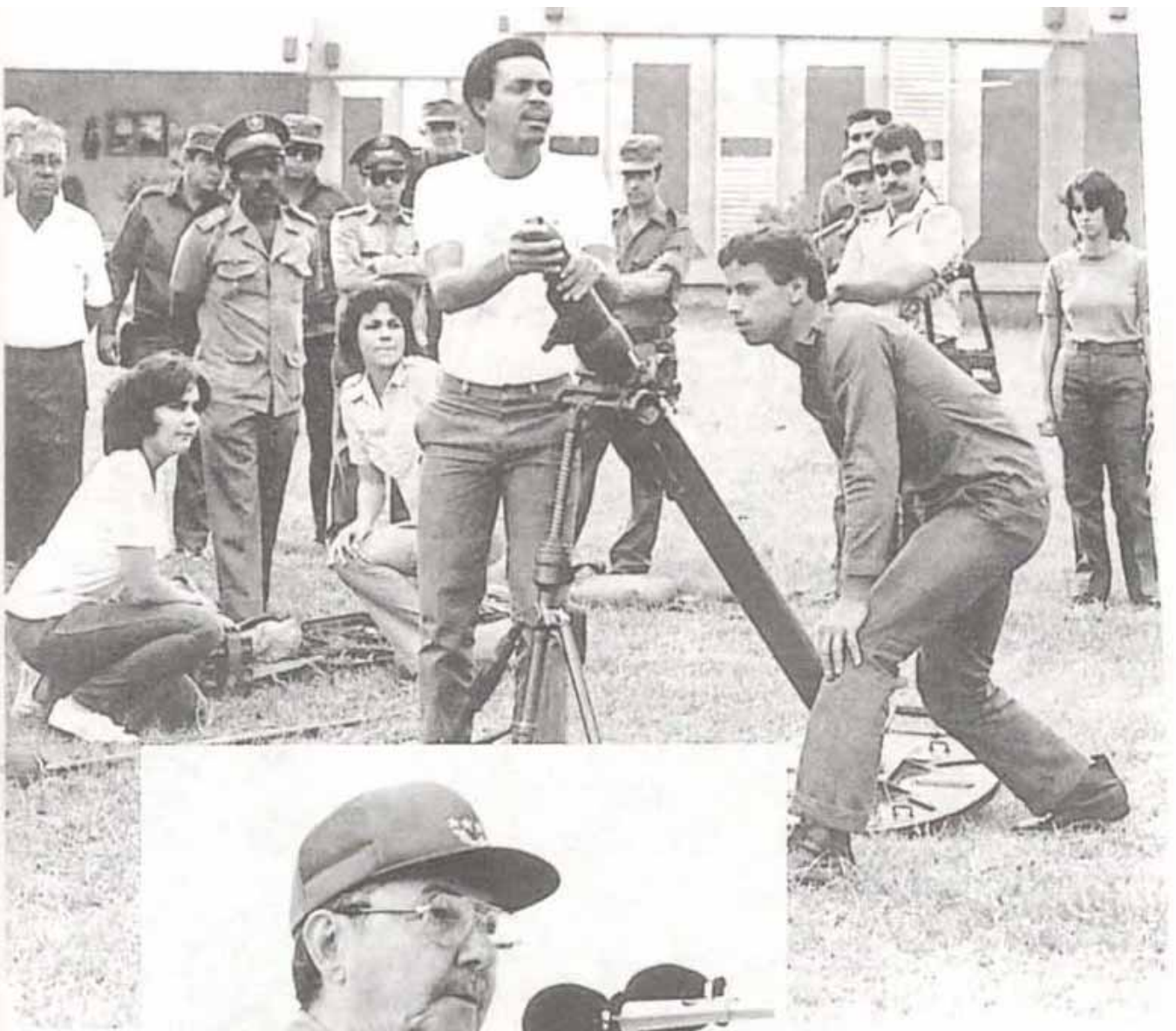
با تشکر از: نستور لوپز کیوبا



عکس از: تری کانتینال

“مأموریت‌های انترناسیونالیستی ما کاتالیزوری بوده‌اند برای ارزش‌هایی که در میان مردم کوبا وجود دارند.” نستور لوپز کیوبا

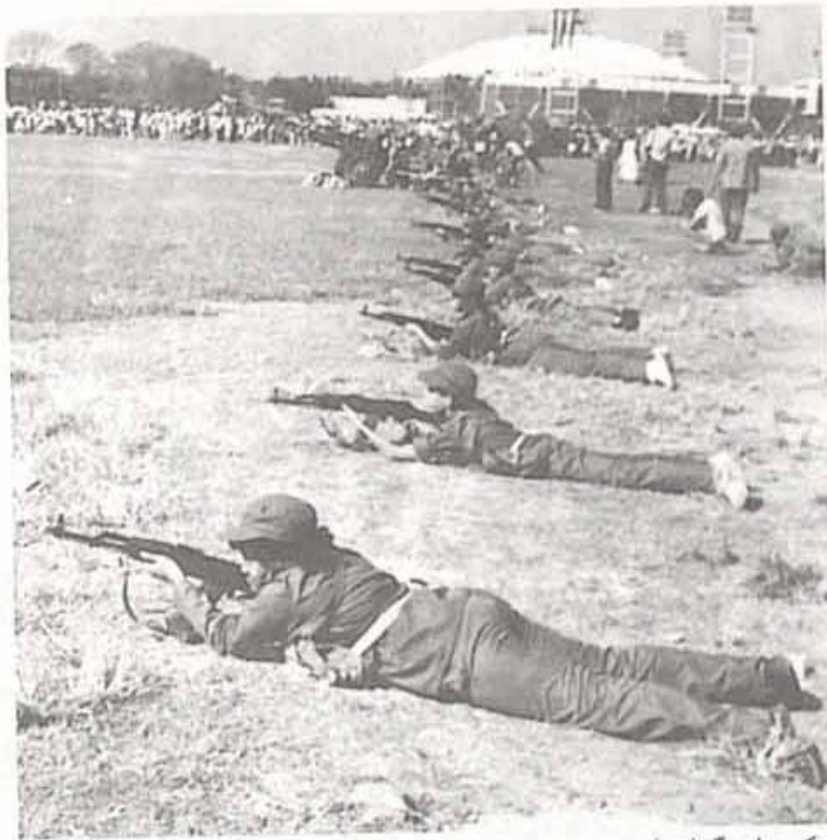
راست بالا: انریکه کارراس، نفر دوم از سمت چپ، در خلیج هالونگ، ویتنام شمالی، ژوئیه ۱۹۶۹، عضوی از هیات بررسی‌کننده‌ی تاکتیک‌های دفاع ضد هوایی ویتنام. راست پایین: هری ویده‌گاس (پومبو)، سمت چپ، همراه با مبارزان چریک کوبایی و بولیویایی، پاچو و سه‌رایبو در بولیوی، اواخر ۱۹۶۶. این صفحه بالا: نستور لوپز کیوبا (وسط) همراه با سایر رزمندگان کوبایی در نیکاراگوئه، ۱۹۸۸. این صفحه پایین: مبارزان کوبایی در کنگو، ۱۹۶۵. از چپ به راست: روبرتو چاوه‌سو، روگه‌لیو اولیوا، خوزه مارتینز ماریا تامایو (امبیلی، پای)، چه‌گوارا.



عکس‌های این صفحه از: کرانسا

“جنگ کل توده‌های مردم اساس تاکتیک‌ها و استراتژی ماست.”
 انریکه کاررراس

این صفحه بالا: زحمتکشان کوبایی در تمرین “روز دفاع” ماهانه آموزش منظم نظامی می‌بینند. این صفحه پایین: راتول کاسترو، وزیر نیروهای مسلح انقلابی. چپ بالا: یک‌گردان زن از نیروی مسلح ایالتی در هاوانا در میدان تیر در “روز دفاع”. چپ پایین: سربازان کوبایی در حال بازدید از موزهی هنر.



عکس از: گرانما



عکس از آرشیو: نیروهای مسلح انقلابی کوبا



عکس از: لورا گارزا/میلیتانت



عکس از: مارتین کاپل/میلیتانت

"نیروهای مسلح انقلابی یک سرمشق است. و نشان داده است که سی زه پونده - "بله، ما می توانیم." "خوزه رامون فرناندز راست بالا: تظاهرات ۷۰,۰۰۰ نفری در حمایت از انقلاب کوبا در دانشگاه هاوانا در ۷م سپتامبر ۱۹۹۴. آنچه بر روی پرچم نوشته شده نقل قولی است از قهرمان ملی کوبا، خوزه مارتی: «انقلاب: همدی آنچه تا به امروز انجام داده ام و همدی آنچه فردا انجام خواهم داد برای آن است.» «چپ پایین: اعضای سپاه های داوطلب در حال ساخت مسکن در هاوانا، ۱۹۹۰. این سپاه ها ستون فقرات فرایند تصحیح در اواخر دهه ی ۱۹۸۰ بودند. وسط پایین: گروه کارگران داوطلب متشکل از اعضای انجمن جوانان کمونیست و سایر جوانان در حال بسته بندی موز در ایالت هولگوین، سپتامبر ۱۹۹۴. اقداماتی که برای افزایش تولید مواد غذایی در مواجهه با چالش دوران ویژه در دهه ی ۱۹۹۰ انجام گرفت بسیار حیاتی بودند. راست پایین: سانتا کلارا، اکتبر ۱۹۹۷. بقایای اجساد چه گوارا و سایر رزمندگانی که در بولیوی کشته شده بودند به کوبا برگردانده شدند و به عنوان "نیروی کمکی تقویت کننده" از آن ها استقبال شد.



عکس از: سیندی جاکویس / میلیتانت



عکس‌ها از: بالا، آرگیریس/میلیتانت، لیندا جویس/میلیتانت

”آن‌ها از کوبا واهمه دارند. آن‌ها از گسترش سرمشق انقلاب ما
بیمناک‌اند.“ انریکه کاررراس

بالا: سرتیپ هری ویه‌گاس در حال صحبت با جوانان در جشنواره‌ی جهانی جوانان در
هاوانا، اوت ۱۹۹۷. پایین: رهبران جوانان کوبایی، لویس ارنستو موره‌خون (نفر سوم از
سمت چپ) و ایتامیس گارسیا ویلار (در صف، نفر ششم از چپ) در حال صحبت با
کشاورزان ایالات متحده در جورجیای جنوبی، مارس ۱۹۹۹.

و در مدت یک و نیم سال حکومت دولت جدید انقلابی و نیروهای مسلح انقلابی کسب کرده بود آگاه شدم. به نظر من، حاکمان ایالات متحده از تداوم انقلاب کوبا وحشت دارند. آنها از صداقت و همبستگی ارتش و نزدیکی آن به مردم کوبا می‌ترسند.

چند سال قبل به هنگام محاکمه‌ی ژنرال اوچوآ و سایرین، یادم هست که چند گزیده‌ی فیلم از کوبا دیدم که از جریان دادگاه شرف نظامی کوبا و سپس از بررسی مجدد احکام صادره در شورای دولت تهیه شده بود. آدم که به صورت راثول نگاه می‌کرد متوجه می‌شد که او چقدر رنج می‌کشد، زیرا این مسأله در نیروهای مسلح کوبا اتفاق افتاده بود، حتی اگر هم یک مورد استثنایی بوده باشد. بلافاصله پس از آن، فاری (ژنرال آبه‌لاردو کولومه ایباررا) به ریاست وزارت کشور منصوب شد و به نظر ما چنین آمد که ارتش برای پایداری عزت و شرف و جهت انقلاب کوبا حتی مسئولیت بیشتری را نیز بر عهده گرفته است.

از این رو، میل داریم در مورد راثول، که جایگاهش در انقلاب از دید بسیاری، خصوصاً در ایالات متحده، پنهان مانده است، حقایق بیش‌تری را بدانیم و منتشر کنیم. و شاید بتوانید به ما بگویید که شما مسئولیت نیروهای مسلح را در پیشبرد انقلاب و شرافت و عزت نیروهای مسلح انقلابی (فار) و انترناسیونالیسم آن‌را چگونه می‌بینید.

فرناندز: راثول یک انقلابی با صفات فوق‌العاده‌ی انسانی است، با اصولی بسیار محکم و سرسخت نسبت به آرمانی که از آن دفاع می‌کنیم. او پرکار، مرتب، منظم و منضبط است. او در کارش بسیار سخت‌گیر است - اول در مورد خودش، و بعد درباره‌ی دیگران. اگر فیدل بنیان‌گذار ارتش شورشی و خالق مفاهیم استراتژیک آن باشد، راثول تحقق‌بخش آن بوده است. او، با سخت‌کوشی و قابلیت‌های خود در طول بیش از سی سال، نیروهای مسلح انقلابی منسجمی را سازمان داده است که از نظر سیاسی تزلزل‌ناپذیر، آموزش‌دیده، و قادر به دفاع از کشور است، مهم‌تر از همه،

این نیروها تربیت شده‌اند تا شانه‌به‌شانه‌ی مردم، که جزء لاینفکی از آن‌اند، از کشور دفاع کنند. نیروهای مسلح انقلابی پیوند بسیار تنگاتنگی با مردم دارد. آنچه کامیلو (سی‌ان‌فیوگوس) گفته حقیقت است: نیروهای مسلح، مردم‌اند در لباس نظامی.

رائول انسانی است مثل سایر انسان‌ها. او با اقتدار اما بسیار گشاده‌روست و شخصیتی کاملاً کوبایی دارد؛ او رابطه‌ی بسیار خوبی با مردم برقرار می‌کند؛ عاشق بچه‌هاست؛ می‌تواند داستان و لطیفه بگوید و از آن لذت ببرد. او با یک نفر گپ می‌زند، بعد به خانه‌ی شخص دیگری سر می‌زند و بعد می‌رود تا کار دیگری را انجام دهد. جوان‌ها رائول را بسیار دوست دارند. وقتی رائول در مراسمی در جمع جوانان ظاهر می‌شود، منظره‌ای واقعی از شور و شغف به وجود می‌آورد.

رائول در مورد حرفی که می‌زند صداقت دارد و در مراوده با سایرین حساسیت زیادی از خود نشان می‌دهد. او دوستان بسیاری دارد و می‌داند چطور یک دوست، یک پدر، یک رفیق، و یا یک رهبر سیاسی و نظامی راسخ و سخت‌گیر باشد. و او برای سمت‌هایی که دارد و همچنین برای سایر سمت‌هایی که ممکن است به عهده بگیرد قابلیت و استعداد دارد.

همان‌طور که شما گفتید، من هم مطمئنم که رائول از قضیه‌ی اوچوآ و به‌خصوص از آنچه در وزارت کشور اتفاق افتاد عمیقاً تکان خورد. این قضیه نامنتظره بود. انسان می‌تواند متزلزل شود و همین مسأله برای اوچوآ اتفاق افتاد. او راهش را گم کرد، مرتکب خطای سنگینی شد، به شیوه‌ای نادرست عمل کرد و با رفتار خود وضعیت بفرنج و دشواری را به وجود آورد.

دشمن، در آن برهه، رائول و سایر رهبران انقلاب را به قاچاق مواد مخدر متهم کرد. رفتار اوچوآ – ارتباطاتی که او و مأموران مخفی او ایجاد کرده بودند و اعمالی که آن‌ها مرتکب شده بودند – به اصالت و حسن شهرت کشور لطمه زد.

علیرغم اعتباری که ممکن بود او چوآ داشته باشد، او هیچگاه یکی از رهبران برجسته‌ی ارتش نبود. او آدمی بود با شایستگی‌های فردی و معروف بود به ژنرالی که قبلاً نقش بارزی داشته است، اما این سوابق اقداماتی را که باید صورت می‌گرفت تغییر نداد. این اقدامات می‌بایست شدید و متناسب با سنگینی اعمالی که مرتکب شده بود باشند. من، به‌عنوان عضو شورای دولت در آن زمان، شخصاً مسئولیت اقدامات علیه خاطیان را بر عهده گرفتم. من باید نظر می‌دادم و با ایمانی راسخ و بدون شک و تردید نظر خودم را دادم. (۱۰)

کوبا از روز اول مخالف مواد مخدر بوده است. در واقع، مردم اینجا عملاً چیزی به نام مواد مخدر نمی‌شناسند. در دهه‌ی ۱۹۸۰، زمانی که وزیر آموزش و پرورش بودم، از یکی از کشورهای آمریکای لاتین دیدار داشتم. وقتی وزیر آموزش و پرورش آن کشور از من سؤال کرد برای مبارزه با مواد مخدر در مدارس چه کار کرده‌اید، من مجبور شدم دوبار از او بپرسم: منظورتان کدام مدارس است؟ او جواب داد، در مدارس ابتدایی و دبیرستان. از علم به اینکه یک بچه‌ی یازده دوازده ساله بتواند به مواد مخدر دسترسی داشته و مجاز باشد از مواد مخدر استفاده کند، به شدت یکه خوردم.

ارتش‌های بورژوایی و ارتش‌های انقلابی

واترز: خوب است به نکته‌ای برگردیم که شما پیش‌تر در مورد تفاوت میان یک ارتش بورژوایی و یک ارتش انقلابی - تفاوت در نحوه‌ی رفتار با سربازان و رابطه‌ی میان سربازان و افسران - به آن اشاره کردید.

فرناندز: اصولاً ارتش بورژوایی، با کمی تنوع، از طریق قانون و معیارهای منحصراً مبتنی بر سلسله‌مراتب و درجه، فرماندهیش را تحمیل می‌کند. یک ارتش سوسیالیست، ارتش ما، نیز از ضوابط بهره می‌گیرد و اطاعت از دستورات را می‌طلبد. اما انضباط ما از طریق روش‌های آگاهانه

به دست می‌آید و افسران فرمانده قدرت و اقتدارشان را با رضایت زیردستانشان کسب می‌کنند؛ آن‌ها هر روز با شایستگی‌ای که از خود نشان می‌دهند، با کارشان و از راه نمونه‌ای که از خود باقی می‌گذارند، اقتدار خود را کسب می‌کنند.

در چنین ارتشی کسی که از احترام برخوردار نیست و مورد تأیید زیردستانش نیست نمی‌تواند فرماندهی کند. صراحتاً بگویم که فرماندهی با انتخابات اعطاء نمی‌شود، اما رضایت و تأیید زیردستان فرد برای احراز آن ضروری است. ارتش به انضباط بسیار شدیدی نیاز دارد؛ بر سر این مسأله هیچ مصالحه‌ای نمی‌تواند صورت بگیرد. اما این انضباط باید بسیار عادلانه و بسیار انسانی باشد و والاترین ارزش‌های اخلاقی را حفظ کند.

در سایر ارتش‌ها می‌دانیم و اطلاع داریم که بدرفتاری‌های بسیاری صورت گرفته است. به نظر من، طرز برخوردهایی که در میان تفنگداران دریایی ایالات متحده و مریان‌شان وجود دارد بیشتر اوقات سببانه است؛ اغلب جنایتکارانه، غیرانسانی و دور از شأن است. این نوع برخوردها در یک نهاد نظامی واقعاً سزاوار تحقیر است. صحبت من از جوانانی نیست که در باتلاق‌ها غرق شده‌اند. صحبت من درباره‌ی روش‌های غیرانسانی و تحقیرآمیز در برخورد با جوانان است. پذیرفتنی نیست. این نمونه‌ای از تفاوت بین این دو نوع ارتش است.

وقتی شخصی که اعمال قدرت می‌کند یا انضباط را برقرار می‌سازد ناگزیر از این کار باشد، این مسأله غالباً کسانی را آزار می‌دهد که مفعول این فرماندهی هستند. اما باید به یاد داشت که در نیروهای مسلح ما یگان‌هایی از حزب هست؛ یگان‌هایی هم از انجمن جوانان کمونیست (یوجی‌سی) هست. این سازمان‌ها در جهت ایجاد انضباط می‌کوشند و در عین حال مدافع حقوق افراد و ضامن آن هستند. مکان‌هایی هست که در آنجا فرد می‌تواند، بدون توجه به درجه، رک و راست صحبت کند و هر مطلبی را بگوید. در ارتش‌های دیگر این امکان وجود ندارد.

نبرد اسکامبری

بارنز: شما پیش‌تر به جنگ علیه راهزنان در اسکامبری اشاره کردید؟ می‌توانیم به آن موضوع برگردیم؟

در همایشی که اینجا برگزار شد و من و ماری آلیس در آن شرکت داشتیم، رفیق بالاگوئر^۱ درباره‌ی نسلی از رهبران صحبت کرد که پیشرفت و شهرتشان را نه در مبارزه علیه باتیستا بلکه در پلایا گیرون و در جنگ برای پاکسازی راهزنان از اسکامبری به دست آوردند. (۱۱) اما اسکامبری یکی از فصول مبارزه‌ی انقلابی است که امروزه در ایالات متحده بسیار اندک شناخته شده است.

برای انقلابیون ایالات متحده مهم است که اینها را یاد بگیرند. بسیاری از ما مدتی در نیکاراگوئه بودیم و از نزدیک انقلاب نیکاراگوئه را تعقیب کردیم. ما با نگرانی شاهد بودیم و دیدیم که روش‌هایی که در آنجا برای شکست دادن نیروهای ضدانقلاب که ایالات متحده سازمان داده بود مورد استفاده قرار می‌گرفت در نهایت به توانایی ساندنیست‌ها در کسب برتری در نبرد سیاسی در نواحی روستایی لطمه زد. به همین دلیل و دلایل دیگر، قضیه‌ی اسکامبری برای کارگران و جوانانی که سعی دارند از انقلاب کوبا درس بگیرند بسیار مهم است.

فرناندز: من فقط دو دفعه در اسکامبری حضور داشتم. هر دفعه، به مدت یک هفته تعدادی از یگان‌های ویژه‌ای را که به آنجا برای جنگ فراخوانده شده بودند فرماندهی می‌کردم. اما گردان‌های تحت فرمان من که در هاوانا آموزش دیده یا دست‌کم آن‌هایی که از میلیشیاها بودند در مأموریت پاکسازی اسکامبری نیروهای اصلی بودند.

جنگ در اسکامبری را عمدتاً همین یگان‌های میلیشیا رهبری می‌کردند. اسکامبری یک وضعیت مصنوعی بود که سازمان‌های دولتی ایالات متحده در اواخر ۱۹۶۰ و اوایل ۱۹۶۱ برای ترغیب براندازی در

1- Balguer

کوبا ایجاد کرده بودند. یکی از اهداف این حرکت ایجاد شورش‌های جمعی بود تا بدین ترتیب نیرویی پدید آید که در هنگام تجاوز به پلایا گیرون با متجاوزان همکاری کند. گروه متجاوزی که بر پلایا گیرون پا گذاشت، ابتدا قرار بود در ترینیداد پیاده شود.

ببخشید، یک لحظه. (فرناندز می‌رود تا یک نقشه بیاورد.)

این نقشه یک نقشه‌ی سیاحتی کوبا است - کوبا به طور متوسط از شرق تا غرب ۱,۲۰۰ کیلومتر (۷۴۰ میل) و از شمال تا جنوب ۱۰۰ کیلومتر (۶۰ میل) وسعت دارد. اینجا ترینیداد است، جایی که ابتدا قرار بود به جای پلایا گیرون متجاوزان در آنجا پیاده شوند. کندی مخالف این طرح بود، زیرا ترینیداد نزدیک یک شهر است و این مسأله باعث می‌شد که رسوایی بسیار بزرگی به بار آید. این موضوع بخشی از تاریخ است؛ در تمام کتاب‌ها آمده است.

در عوض، متجاوزان در اینجا، (اشاره می‌کند به نقشه) در پلایا گیرون در خلیج خوک‌ها پیاده شدند. و اسکامبری (اشاره می‌کند) اینجا است. به عبارت دیگر، ایجاد گروه‌های ضدانقلاب در اسکامبری بخشی از برنامه‌ی این تجاوز بود و تنظیم زمان آن به گونه‌ای بود که با پیاده شدن متجاوزان مقارن باشد. بنا بود اسکامبری به‌عنوان یک پایگاه پشتیبانی عمل کند و منطقه‌ای را به وجود بیاورد که گروه متجاوز و کل نیروهای دشمن بتوانند آن را تحت تسلط خود در آورند. آن نیروی متجاوز از اینجا (اشاره می‌کند به نقشه) - از نیکاراگوئه - حرکت کرد. آن‌ها در گواتمالا آموزش دیده بودند. سپس آن‌ها به پورتو کابه‌زاس در کرانه‌ی نیکاراگوئه در اقیانوس اطلس رفتند و از آنجا ابتدا خیال داشتند به این مکان، ترینیداد، بیایند.

سازمان سیا آن گروه‌ها را با پشتیبانی عوامل کوبایی به وجود آورد. پایگاه سازمان سیا در ایالت فلوریدا در ایالات متحده در آن زمان بزرگ‌ترین شعبه‌ی سازمان سیا در جهان بود - این حقیقتی است که در

اسناد خود سازمان سیا درج شده است و ساخته‌ی خیال ما نیست. بسیاری از کوبایی‌هایی که کشور را ول کرده بودند به این نیروی مزدور پیوستند: بسیاری از افسران ارتش سابق؛ فرزندان ملاکان و ثروتمندان؛ وابستگان خانواده‌های بورژوازی؛ و همچنین تعداد بسیاری از ارادل و اوباش. مثل سربازان به آن‌ها حقوق می‌دادند، دستمزدی که آن موقع بسیار زیاد بود. آن‌ها در میامی به استخدام در آمده و به گواتمالا فرستاده و آنجا در یک تیپ سازمان داده شده بودند.

فرماندهان گردان‌های تیپ‌های متجاوز و کلیه‌ی فرماندهان گروهان‌ها افسران ارتش سابق [کوبا] بودند. وقتی ما آن‌ها را به اسارت گرفتیم، همگی افسران فرمانده را به اسم می‌شناختم. تعداد قابل ملاحظه‌ای از آن‌ها پیش از انقلاب، آن زمان که من مربی و معاون مدیریت دانشکده‌ی افسری بودم، دانشجویان من بودند.

طی مدتی که راهزنان در اسکامبری بودند، هر روز هواپیماهای دشمن بر فراز کوبا پرواز می‌کردند. کتابی هست به نام عملیات پوما^۱ که در آن یک سروان نیروی هوایی ارتش سابق [کوبا] شرح می‌دهد که چطور او در خدمت سازمان سیا چندین پرواز انجام داده و آذوقه، سلاح، دارو و تجهیزات ارتباطی برای راهزنان اسکامبری از هواپیما پایین انداخته است. این گروه‌ها از هیچ حمایت مردمی‌ای برخوردار نبودند، هرچند جا دارد که بگوییم بعضی از ملاکان منطقه از آن‌ها پشتیبانی می‌کردند. در بسیاری موارد حمایتی که آن‌ها به دست آوردند از طریق اعمال زور و ایجاد وحشت بود.

ارتش شورشی و میلشیاها هرگز حتی یک اسیر را نکشتند، حتی یک اسیر را شکنجه نکردند و همچنین حتی یک سرباز زخمی دشمن را به حال خودرها نکردند. چه در مبارزه‌ی سیرا، چه در مبارزه علیه راهزنان و چه در پلایا گیرون. این سیاست در نیروهای مسلح ما بعنوان اصل و

اخلاق تثبیت شده است و فیدل از همان آغاز مبارزه‌ی انقلابی شدیداً خواستار رعایت این سیاست بوده است. و این موضوع طی جنگ علیه باتیستا حایز اهمیت بود. سربازانی بودند که دو یا سه مرتبه اسیر شده بودند. آن‌ها اسیر، خلع سلاح و به صلیب سرخ تحویل داده می‌شدند و چند ماه بعد دوباره اسیر می‌شدند. ارتش باتیستا را این نحوه‌ی برخورد تضعیف کرد، زیرا، برخلاف تبلیغات باتیستا که می‌گفت ارتش شورشی اسرا را می‌کشد، هر وقت که سربازان خود را در خطر می‌دیدند ترجیح می‌دادند دستانشان را به نشانه‌ی تسلیم بالا بگیرند و سلاحشان را تحویل دهند. و این موضوع به ارتش شورشی اقتدار عظیمی بخشید.

در دسامبر ۱۹۶۰ و ژانویه‌ی ۱۹۶۱ بسیج گسترده‌ای در هاوانا صورت گرفت. (۱۲) بالغ بر ۴۰,۰۰۰ نفر در قالب چهل گردان تقریباً هزار نفره بسیج شدند. یک کمربند حفاظتی، یک مانع طبیعی، دورادور اسکامبری ایجاد شد. برخی از اعضای میلیشیاها به مدت یک ماه و نیم تا دو ماه در این کمربند حفاظتی شرکت داشتند - افراد میلیشیاها با اسلحه‌ی آماده، در حالی که سرپناه‌های نایلونی تنها حفاظشان در برابر آب و هوای خشن و ناسازگار بود، راسخ ایستادند و مانع شدند کسی وارد یا از آن حلقه‌ی محاصره خارج شود. یاغیان عملاً ریشه‌کن شدند. به همین خاطر، وقتی حمله به پلایا گیرون صورت گرفت، متجاوزان نه از آنجا و نه از شهرها کمکی دریافت نکردند. زیرا در شهرها وزارت کشور، پلیس و میلیشیاها و مردم اطلاعات در اختیار دولت می‌گذاشتند: «فلانی انقلابی نیست و توطئه‌چینی می‌کند؛ او با اشخاصی رفت و آمد دارد که در حال توطئه علیه انقلاب‌اند. فلانی را به خاطر احتیاط بازداشت کنید.» هر وقت که نشانه‌هایی از فعالیت‌های ضدانقلابی به چشم می‌خورد، اشخاص مظنون بازداشت و به داخل سالن‌های ورزشی برده می‌شدند و، تحت بهترین شرایط ممکن، تحت نظارت قرار می‌گرفتند.

در نتیجه، به هنگام جنگ پلایا گیرون، در بین نیروی پشت جبهه، حتی

یک حرکت از سوی دشمن صورت نگرفت. هیچ اتفاقی نیفتاد، همه چیز آرام بود. و این وضع به ما اجازه داد تا با اطمینان خاطر از پشت جبهه و با اعتماد به نفس فوق العاده وارد عمل شویم.

هنگامی که جنگ پلایا گیرون پایان یافت، و کسانی که از روی احتیاط بازداشت کرده بودیم مرخص شدند، معلوم شد که - در میان این بازداشت شدگان - چند شبکه از سازمان سیا به دام ما افتاده بودند. به عبارت دیگر، در میان آن کسانی که سه روز در بازداشت احتیاطی بودند اشخاصی بودند که ضد انقلاب بودند اما به جهت آنکه مدرکی وجود نداشت که آن‌ها کاری انجام داده باشند آزاد شدند. اما افراد دیگری بودند که علیه آن‌ها مدارکی دال بر ارتکاب جرم وجود داشت و به پای میز محاکمه کشیده شدند.

امروز در اسکامبری هیچ نشانی از دهشت و لطمات روحی وجود ندارد. هیچ دهقانی نمی‌یابید که بگوید نیروهای انقلابی فرزندش را کشتند، یا به اتهام حفاظت و حمایت از گروه یاغیان او را شکنجه کردند. بعضی از آن یاغیان با مردم اسکامبری آشنا بودند یا در آنجا قوم و خویش داشتند.

منابع بسیاری صرف شد تا این گروه‌ها که سازمان سیا مسلح کرده بود از بین بروند. یکی از این گروه‌ها که معروف هم بود قصد داشت به ایالات متحده بگریزد - اینجا فیلمی درباره‌ی این گروه ساخته شده است. کشتی کوچکی تجهیز شده بود که حامل پرچم ایالات متحده بود و سرنشینان آن به زبان انگلیسی صحبت می‌کردند. این کشتی به ساحل شمالی نزدیک شد و با چراغ‌های چشمک‌زن به این گروه علامت غلط داد و رهبر این گروه با دار و دسته‌اش سوار کشتی شدند. این کشتی در واقع یک کشتی کوبایی بود که با سیگار، نوشیدنی‌های غیرالکی و ویسکی پر شده بود. به افراد آن گروه گفتند به پایین کشتی بروند تا به آن‌ها آمپول بزنند، زیرا برای ورود به خاک ایالات متحده باید واکسن بزنند. وقتی آن‌ها از پلکان پایین

رفتند، دو نفر از اعضای ارتش شورشی که آن پایین منتظر بودند اسلحه‌شان را گرفتند و آنها را اسیر کردند. از این نوع اتفاقات جالب بسیار است.

ساخته و پرداخته‌ی واشنگتن

ایالات متحده توسط عوامل جاسوس و توطئه‌گرش همیشه این گروه از راهزنان را تأمین، تجهیز و ترغیب می‌کرد و به آنها حقوق می‌پرداخت. آنها توجه خود را معطوف به اسکامبری کردند، اما دار و دسته‌های ضدانقلابی در سراسر کشور فعال بودند - ما تخمین می‌زنیم که بیش از پنج هزار راهزن، در دسته‌های کوچک در نقاط مختلف سازمان یافته بودند. این مردم کوبا بودند که آنها را از بین بردند؛ این میلیشیاها بودند که عمدتاً علیه این گروه‌ها جنگیدند.

پس از آنکه راهزنان در اسکامبری شکست خوردند، ما تلفیقی از فعالیت سیاسی و سایر فعالیت‌ها را به کار بستیم تا، در آخرین حد توانمان، نیازهای مادی دهقانان را مرتفع سازیم. امروز بیش از ۹۵ درصد از واحدهای مسکونی کوبا برق دارند - گرچه ممکن است دورافتاده هم باشند. کلبه‌های محقری که بامشان از نی و زمینشان از گرد و خاک پوشیده بود و به پیش از انقلاب تعلق داشتند محو شده‌اند. بسیاری از جاها جاده‌کشی شده و تلفن‌دار شده‌اند. دهقانان مدرسه، پزشک و ذخیره‌ی مواد غذایی دارند و در امر کشاورزی به آنها کمک می‌شود.

۱۵۰,۰۰۰ خرده‌کشاورز در کوبا برای زمینشان سند دارند. حق تملک زمینشان محترم شمرده شده است و شمرده خواهد شد. ما در نواحی روستایی اقدامات بسیاری صورت داده‌ایم. در سال‌های ۱۹۹۴ و ۱۹۹۵ سه میلیون هکتار زمین (تقریباً ۷/۵ میلیون جریب فرنگی) - قریب به نیمی از زمین‌های زراعی کوبا - به واحدهای تولیدی تعاونی پایه (یوبی‌پی‌سی) واگذار شد تا، در کنار پرورش سایر محصولات کشاورزی،

نیشکر بکارند و دام پرورش دهند.

ما در جنگ با راهزنان ضدانقلاب از روش‌های جنایتکارانه استفاده نکردیم. به خانواده‌های آنان کمک شد. اگر کسی - از جمله آن‌هایی که به ارتش شورشی خیانت کرده بودند - کشته شده بود و در منطقه‌ی روستایی دورافتاده‌ای فرزند داشت، به فرزندان آن‌ها بورس تحصیلی داده شد. به عبارت دیگر، انقلاب ما طبعاً عمیقاً انسانی داشته که بر اعتبار آن افزوده است.

گاهی ما را متهم می‌کنند به اینکه حقوق بشر را نقض می‌کنیم. همان‌طور که وزیر خارجه‌ی ما خاطر نشان ساخته است، این اتهامات بخشی از جنگ گزینشی‌ای است که دشمنان ما راه انداخته‌اند تا علیه کوبا خصومت بیافرینند و اعتبار ما را تضعیف کنند. تا آنجا که من می‌دانم، نخستین حق بشر حق حیات، تحصیل، زندگی با عزت، امکان دسترسی دایم به مراقبت‌های بهداشتی، اشتغال و داشتن جایگاهی در جامعه مبتنی بر قابلیت، تخصص، استعداد و خواسته‌های هر فرد است. و حق داشتن کشوری که، به‌عنوان یک ملت مستقل، با عزت زندگی کند.

هیچ‌کس، در این سی و هشت سال، حتی یک زندانی، در کوبا شکنجه نشده است؛ حتی یک نفر ناپدید نشده است. در بین آن‌هایی که ما را به نقض حقوق بشر متهم می‌کنند یا با دادن رأی به محکومیت ما شریک جرم آن‌ها می‌شوند، آیا کسی می‌تواند سرش را بالا بگیرد و به این اذعان کند؟ ما اجازه نمی‌دهیم به هیچ‌کس به خاطر جنسیت، مذهب، یا رنگ پوستش بی‌حرمتی شود. من دوست دارم بدانم حقوق بشر مهاجران اسپانیولی‌زبان از آمریکای لاتین یا سیاه‌پوستان در ایالات متحده چگونه رعایت می‌شود. به کالیفرنیا، فلوریدا و نیویورک نگاه کنید. آیا آن‌ها که ما را متهم می‌کنند می‌توانند با صداقت آنچه من هم‌اکنون درباره‌ی کوبا گفتم درباره‌ی ایالات متحده هم بگویند؟ آن‌ها می‌توانند اعمال فشار کنند و برای محکوم کردن ما رأی جمع کنند، اما آن‌ها در مورد ما از یک سیاست

گزینشی پیروی می‌کنند و ما احساس گناه نمی‌کنیم. معدود جایی مثل کوبا حقوق بشر را - نه فقط در حرف بلکه در عمل - رعایت می‌کنند. تعداد بسیار معدودی - اگر کسی باشد - در میان آن‌هایی که ما را بر اساس حقوق بشر محکوم می‌کنند خود صاحب معیار اخلاقی لازم برای این کارند. این نکته‌ای است که من می‌خواستم حتماً به آن اشاره کنم، زیرا حرف ما از مبارزه، اخلاق و پایبندی‌های اخلاقی بوده است. ما فقیریم، اما عزت و شرف داریم. ما از فرمان شرمگین نیستیم. برای ما شرم‌آور بود اگر در نتیجه‌ی دزدی، استثمار و فساد ثروتمند می‌شدیم. شرم‌آور بود اگر ما بدان نحو ثروتمند می‌شدیم.

دوران ویژه و فرایند تصحیح^۱

بارنزا: مایلیم از شما درباره‌ی دوران ویژه سؤال کنیم. ما در سال‌های اخیر تحولات کوبا را از نزدیک دنبال کرده و راجع به آن‌ها مطالبی نوشته‌ایم. یک چیزی که ما متوجه شده‌ایم این است که کارگران و جوانان در ایالات متحده که از انقلاب کوبا تأسی می‌کنند اغلب بین دوران ویژه‌ی دهه‌ی ۱۹۹۰ و فرایند تصحیح که در نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۹۸۰ شروع شد خط فاصل عمیقی می‌کشند. ما تلاش کرده‌ایم تا توضیح دهیم چنین برداشتی فاقد دقت لازم است، اینکه تجدید سلاح سیاسی انقلاب که قلب فرایند تصحیح بود، جایگاه جدیدی که چه‌گوارا یافته است و فتح مجدد خط و مشی واقعاً انقلابی، همگی عمیقاً با ظرفیت مردم و جوانان کوبا ارتباط پیدا می‌کنند، مردم و جوانانی که با مشکلات دوران ویژه در حال دست و پنجه نرم کردن هستند.

ما توضیح داده‌ایم که نباید به اقدامات صورت گرفته برای غلبه بر بحران دوران ویژه به صورت یک موضوع صرفاً اقتصادی نگریست. «چه» هیچگاه بدین نحو به مسأله‌ای نگاه نمی‌کرد. او همیشه به وجود ارتباطاتی

۱- دوران ویژه: مراجعه کنید به آخر کتاب، قسمت یادداشت‌ها.

میان اقتصاد و سیاست اشاره می‌کرد که برای پیشروی به سوی سوسیالیسم نقش مرکزی داشتند.

نیروهای مسلح انقلابی در مبارزه و مواجهه با دوران ویژه نقش کلیدی دارد. این ارتش نه فقط ضامن این است که هر کوبایی برای دفاع از انقلاب یک تفنگ، یک نارنجک و یک مین داشته باشد، بلکه در تولید نیز سرمشق بوده است و همینطور در تحکیم انضباط. همان‌طور که در جواب به یکی از سؤال‌های پیشین اشاره کردید، این ارتش به مردم بسیار نزدیک است.

هر کسی که در سه هفته‌ی گذشته طی برگزاری کنگره‌ی حزب و مراسم بزرگداشت در سانتاکلارا که پیش‌تر آن را شرح دادید اینجا در کوبا بوده است - نظیر مارتین و ماری آلیس که بیش‌تر این مدت و من هفته‌ی گذشته را اینجا بوده‌ایم - می‌تواند درک کند که مردم مشی کمونیستی‌ای را که فیدل و «چه» تثبیت کرده‌اند، تأیید می‌کنند. هیچ‌کس کوبا را با آنچه به مدت مدیدی با نام سوسیالیسم در اتحاد شوروی و اروپای شرقی ارایه می‌شد نمی‌تواند اشتباه بگیرد. هیچ‌کس نمی‌تواند ارتباط عمیق بین حرکت روبه‌جلو در دوران ویژه و آماده‌سازی نسل‌های جدید کوبا برای نقش انقلابی انترناسیونالیستی‌شان در جهان آینده را نادیده بگیرد.

از این رو، ما میل داریم نظرات شما را بشنویم. آن‌ها به ما کمک خواهند کرد که چالش‌های دوران ویژه را بهتر درک کنیم، همین‌طور جایگاه ارتش در این دوران و ارتباط این دوران با خط و روند سیاسی‌ای که «چه» و فیدل در جهت تحقق آن مبارزه کردند و سرمشق آن هستند.

فرناندز: اگر به روزنامه‌های کوبا در تاریخ ۲۰م آوریل ۱۹۸۶ نگاه کنید، سخنرانی فیدل در روز قبل را با این عنوان در آن‌ها می‌یابید: «تصحیح اشتباهات و گرایش‌های منفی.» این سخنرانی در راهپیمایی بزرگداشت سالروز دفاع از پلایا گرون در ۱۹م آوریل ۱۹۸۶ ایراد شد. هیچ‌کس در آن زمان به سقوط سوسیالیسم فکر نمی‌کرد - منظور

سقوط عقاید سوسیالیسم نیست، بلکه سقوط روش‌های به کار گرفته شده و اهداف احزابی که مدعی ساختن سوسیالیسم بودند. به نظر من، سوسیالیسم امروز همان چیزی است که در دهه‌ی ۱۹۸۰ بود. یک ایده‌ی برحق، ایده‌ای که در صدد است جامعه‌ای خلق کند که نابرابری‌ها را از بین خواهد برد و انسان را رکن اساسی و علت وجودی خود قرار دهد.

اما ما چیزهای خاصی را نسخه‌برداری کرده بودیم، با این اعتقاد که کسانی که هفتاد سال تجربه دارند در آن زمینه‌ها خوب عمل می‌کنند. با وجود این، چندین سال بود که ما به تدریج وضعی را می‌دیدیم که واقعاً اهداف مورد نظر ما را تحقق نمی‌بخشید. فیدل درک کرده بود که تدابیر دنبال شده در کوبا نه فقط در سطح اقتصادی بلکه در بسیاری از زمینه‌های دیگر نیز عمیقاً معیوبند. ما نسخه‌برداری و تقلید کرده بودیم و در حال انجام کارهایی بودیم که نباید انجام می‌دادیم.

حزب ما با توده‌ها عمیقاً پیوند خورده، و همیشه اینطور بوده است. در کوبا، برای اینکه شخص وارد حزب کمونیست شود، اول باید با تصمیم‌گیری جمعی افراد محل کارش، چه عضو حزب و چه غیرعضو، تأیید شود. روند عضوگیری بسیار سختگیرانه است و بر مبنای ارزیابی توانایی، لیاقت و اعتبار اجتماعی هر عضو جدید عمل می‌شود.

صحبت من درباره‌ی سال ۱۹۸۶ است. فروپاشی اردوی سوسیالیسم قبل از ۱۹۸۸ یا ۱۹۸۹ هنوز قابل رؤیت نبود. این طبیعی است که فکر کنیم همه چیز در چارچوب یک مفهوم واحد برای بهبود کار به بهترین وجه صورت گرفت. اما دوران ویژه آشکارا موجب پیدایش شرایط بسیار خاصی شد که لازم می‌آورد بعضی اقدامات صورت گرفته در فرایند تصحیح تعدیل شوند.

ما ۸۵ درصد مبادلات بازرگانیمان را یک شبه از دست دادیم. ما پیش از آن ۱۴ میلیون تن سوخت دریافت می‌کردیم، رقمی که به صفر کاهش یافت. ما قبلاً لوازم یدکی، تجهیزات ترابری، ماشین‌آلات برای کارخانه‌ها،

غله و سایر فراورده‌های غذایی دریافت می‌کردیم. ما سابقاً شکر، نیکل و سایر محصولات خود را به قیمت متقابلاً مناسبی - باید بگویم به قیمت‌هایی منصفانه - صادر می‌کردیم. اگر قیمت ماشین‌آلات یا محصولات شیمیایی وارداتی بالا می‌رفت، متناسب با آن قیمت محصولات یا مواد خامی که صادر می‌کردیم نیز بالا می‌رفت. مبادله‌ای منصفانه میان ثروتمند و فقیر.

ما در جهانی به سر می‌بریم که در آن کشورهای ثروتمند و جوامع ثروتمند، ثروتمندتر می‌شوند، به‌رغم اینکه در آن کشورها و جوامع نیز افراد فقیری زندگی می‌کنند. و جوامع فقیر، فقیرتر و فقیرتر می‌شوند. این اتفاقی است که در آفریقا، و تا حدود زیادی در آمریکای لاتین، در حال وقوع است.

در نتیجه، ما دست به اقداماتی زدیم. یادم هست وقتی وزیر نیروهای مسلح (رائول کاسترو) رهبران اصلی دولت را به جلسه‌ای برای انتقاد و انتقاد از خود دعوت کرد و چیزهایی را که می‌بایست تصحیح و یا تعدیل می‌شدند خاطر نشان کرد.

نیروهای مسلح انقلابی (فار) سرآمد این اصلاحات شد. قدرت رهبری رائول، قابلیت‌های او به‌عنوان یک دولتمرد و انرژی و جدیت او در طرح نظرات، باعث شد که او نیروهای مسلح انقلابی را دستخوش تغییر و تحولات واقعی سازد. فار امروز تا میزان زیادی خودکفاست و به استثناء شکر و نمک، ۸۰ تا ۹۰ درصد اقلامی را که مصرف می‌کند خود تولید می‌کند. فار زراعت می‌کند و دام پرورش می‌دهد. و بابت چیزی که می‌خرد پول می‌پردازد - صرفاً این‌طور نیست که با کود، سوخت و علوفه‌ای که به آن داده می‌شود زراعت کند. فار از روش‌های دقیق و کنترل اقتصادی استفاده می‌کند.

نیروهای مسلح انقلابی در عمل نشان داده است که به چه سطحی از کارایی می‌توان دست یافت. ارتش کار جوانان، که متشکل از جوانان

فراخوانده شده به خدمت است، ثابت کرده که از نیروی فوق‌العاده مولد و کارآمدی برخوردار است.

به عبارت دیگر، ارتش، نیروهای مسلح، سرمشق دیگران است. اگر من لفظ "ارتش" را به کار می‌برم، بدین علت است که ارتش شورشی روح، بذر و هسته‌ای بوده است که پیرامون آن کلیه‌ی این نهادهای مسلح مختلف در کوبا به وجود آمده‌اند. همان‌طور که راثول می‌گوید، ارتش شورشی ثابت کرده است که سی‌زه پوئنده - یعنی "ما می‌توانیم". برخی از مردم هستند که وقتی با مشکلات روبه‌رو می‌شوند - آنانی که ابتکار عمل ندارند - می‌گویند، "نه، نمی‌شود." راثول اثبات کرده است که "بله، می‌شود." و او این را از طریق سرمشق شدن اشاعه داده است.

در نیروهای مسلح وضع بدین منوال است. نیروهای مسلح همچنان قابلیت رزمیش را پرورش می‌دهد و حفظ می‌کند - باید بگویم آن‌ها این قابلیت را افزایش داده‌اند. در عین حال، آن‌ها دست‌اندرکار تولید هستند و مواد غذایی خود را خود تأمین می‌کنند و در برخی موارد چیزی هم اضافه تولید می‌کنند و در اختیار دولت قرار می‌دهند.

البته، من دوران ویژه را نتیجه‌ی فرایند تصحیح نمی‌دانم. بلکه آن را مرتبط با فرایند تصحیح می‌بینم، کوششی برای یافتن روش، یافتن روند صحیحی برای سرمشق قرار دادن، یافتن راه‌حلی که کشور برای خروج پیروزمندانه‌اش از مشکلات کنونی به آن‌ها نیاز دارد ■

پی‌نوشت

۱. ژوزف برادر ناپلئون بناپارت به دنبال تسلط فرانسه بر اسپانیا در سال ۱۸۰۸ پادشاه آن کشور اعلام شد. جنگ مقاومتی مردمی اسپانیا شالوده‌ی شکست نیروهای فرانسوی را پی ریخت و نهایتاً نیروهای اشغال‌گر در سال ۱۸۱۳ بیرون رانده شدند.
۲. نگا مصاحبه با کاررراس، صفحات ۸۵-۸۶.
۳. نگا مصاحبه با لوپز کیوبا، صفحات ۳۱.
۴. برای اطلاعات بیشتر در مورد این حادثه، نگا مصاحبه با کاررراس، صفحات ۸۲-۸۵.
۵. بر این پلاکارد، که در مقابل ساختمان محل اقامت هیأت سیاسی ایالات متحده در هاوانا نصب شده، نوشته شده است: «آقایان امپریالیست، ما ذره‌ای از شما نمی‌ترسیم».
۶. کلارک، که در پایان جنگ کره در ژوئیه‌ی ۱۹۵۳ سند متارکه‌ی جنگ را امضاء کرد، در خاطراتش در سال ۱۹۵۴ می‌نویسد که "این افتخار ناخوشایند را کسب کردم که نخستین فرمانده ارتش ایالات متحده در تاریخ باشم که بدون پیروزی متارکه‌ی جنگ را امضاء کرده است".
۷. اشاره‌ای است به گروه‌های ضدانقلاب در اسکامبری.
۸. در ۱۹ اکتبر ۱۹۹۷، انتخابات شوراهای بخشداری قدرت خلق که بدنه‌های حاکمیت محلی در کوبا هستند، برگزار شد. در حوزه‌هایی که هیچ نامزدی بیش از ۵۰ درصد آراء را به دست نیاورد، در ۲۶ اکتبر دور دوم انتخابات برگزار شد. انتخابات بخشداری هر دو سال و نیم برگزار می‌شود.
۹. نگا مصاحبه با لوپز کیوبا، صفحه‌ی ۴۴، و مصاحبه با ویه‌گاس، صفحات ۱۹۶-۱۹۸.
۱۰. در ژوئیه‌ی ۱۹۸۹، شورای دولت کوبا حکم‌های اعدام اوچوآ و همدستانش را مجدداً بررسی کرد و تمام بیست و نه عضو، از جمله فرناندز، رأی به تأیید آن‌ها دادند. در آن زمان فرناندز وزیر آموزش و پرورش بود. کل مذاکرات انجام‌شده در جلسات شورای دولت، که در آن تک‌تک اعضاء صحبت کردند، در سراسر کوبا از تلویزیون

پخش شد.

۱۱. در ۲۱-۲۳ اکتبر ۱۹۹۷ در همایشی بین‌المللی به نام سوسیالیسم در آستانه‌ی قرن بیست و یکم خوزه رامون بالاگوئر، یکی از رهبران حزب کمونیست کوبا، سخنرانی اصلی را ایراد کرد. بارنز و واترز نیز در آن همایش شرکت داشتند.

۱۲. نگا عکس روی جلد.

'ما ارتشی سیاسی هستیم
و کاملاً واقفیم
که از کدام هدف دفاع می‌کنیم'

سرتیپ هری وییه گاس

عالمگیر، از دورترین نقاط افغانستان



با تشکر از هروی و بیه گاس

بالا: سرتیب
هری و بیه گاس
به هنگام
مصاحبه.

پایین: و بیه گاس
(سمت راست)
در آنگولا، دهدی
.۱۹۸۰

هری ویه گاس

سرتیپ هری ویه گاس در ۱۹۴۰ در یارا^۱، روستایی کوچک در دامنه‌ی شرقی کوه‌های سیرا مایسترا در کوبا، به دنیا آمد. او در نوجوانی به مبارزه علیه دیکتاتوری فولجنسیو باتیستا که مورد حمایت ایالات متحده بود پیوست و در ۱۹۵۷ یکی از اعضای ارتش شورشی شد و تحت فرمان ارنستو چه‌گوارا جنگید. ویه گاس در دسته‌ی مستقر در مقر فرماندهی چه‌گوارا انجام وظیفه می‌کرد و در پاییز ۱۹۵۸ در حمله‌ی ارتش شورشی به ایالت لاس ویلاس (در مرکز کوبا) شرکت داشت. در دسامبر ۱۹۵۸ جزو رزمندگان نبرد سانتاکلارا بود. تصرف این سومین شهر بزرگ کوبا در اول ژانویه ۱۹۵۹ به دست ارتش شورشی مهر تأییدی بود بر پایان سرنوشت محتوم رژیم باتیستا.

پس از پیروزی انقلاب در ژانویه ۱۹۵۹، ویه گاس به عنوان رییس محافظان شخصی گوارا انجام وظیفه می‌کرد. در سال ۱۹۶۱، متعاقب ملی شدن صنایع متعلق به امپریالیست‌ها و سرمایه‌داران داخلی کوبا، ویه گاس در مدیریت کارخانه‌ها با گوارا همکاری می‌کرد. این کار بخشی از تلاش گسترده‌ای برای برقراری کنترل مستقیم کارگران بر سازمان‌های اقتصادی بود. سال بعد، او دوباره به خدمت تمام وقت نظامی برگشت.

در سال ۱۹۶۵، ویه گاس برای مأموریت انترناسیونالیستی در کنگو

داوطلب شد و آنجا فرمانده آجودانی گوارا بود. چه‌گوارا در کنگو فرماندهی خط مقدم را بر عهده داشت. طی همین مبارزات بود که نام مستعار جنگی روی ویه‌گاس گذاشته شد و از آن زمان به همین نام شناخته می‌شود: پومبو.

ویه‌گاس را در اطراف جهان اغلب به‌عنوان یکی از انقلابیونی می‌شناسند که در سالیان ۱۹۶۶-۱۹۶۷ در بولیوی در کنار گوارا جنگیده است، جنگی که هدف آن گشودن یک جبهه‌ی انقلابی در مخروط جنوبی آمریکای لاتین بود. او در تمام دوران جنگ یازده‌ماهه‌ی بولیوی در ستاد کل خدمت می‌کرد. پس از کشته شدن گوارا در اکتبر ۱۹۶۷، ویه‌گاس فرماندهی آن گروه از رزمندگانی را بر عهده داشت که زنده مانده بودند و توانستند خود را با جنگ و گریز از حلقه‌ی محاصره‌ی مشترکی که ارتش بولیوی و نیروهای نظامی ایالات متحده و سازمان سیا تشکیل داده بودند نجات دهند. پس از نبردهای متعدد، سه مبارز بازمانده‌ی کوبایی در فوریه ۱۹۶۸ از مرز شیلی گذشتند و ماه بعد خود را به کوبا رساندند.

گزارش ویه‌گاس از جنگ انقلابی ۱۹۶۶-۱۹۶۸ در بولیوی تحت عنوان پومبو: یکی از چریکان «چه»^۱ چاپ شده است.

در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۰، ویه‌گاس یکی از رهبران گردان‌های نظامیان داوطلب کوبایی بود که در آنگولا می‌جنگیدند. او در سمت فرماندهی جبهه‌ی جنگ و عضوی از ستاد کل؛ عضوی از ستاد کل عملیات زیتون (مبارزه علیه دسته‌های دست‌راستی)؛ رابط میان گردان‌های اعزامی نظامی و فرماندهی نیروهای مسلح در هاوانا؛ و فرماندهی عملیات خدمت کرد. در سال ۱۹۹۵ شورای دولت نشان قهرمانی جمهوری کوبا، بالاترین نشان افتخار این کشور، را به ویه‌گاس اعطاء کرد.

ویه‌گاس در سالیان اخیر رییس بخش سیاسی ارتش غرب کشور کوبا

1- Pombo: A Man of Che's 'Guerilla'

و عضو هیأت رهبری سیاسی ستاد کل نیروهای مسلح انقلابی (فار) بود. در حال حاضر او سرپرست دبیرخانه و مسئول عقیدتی جبهه‌ی وطن‌پرست-نظامی و انترناسیونالیستی انجمن رزمندگان انقلاب کوبا است. او همچنین نماینده‌ی مجمع ملی قدرت خلق و عضو کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست کوبا است.

مصاحبه با هری ویه‌گاس را ماری آلیس واترز و مارتین کاپل در ۱۰م نوامبر ۱۹۹۸ در هاوانا انجام دادند.

'ما ارتشی سیاسی هستیم و کاملاً واقفیم که از کدام هدف دفاع می‌کنیم.'

ماری آلیس واترز: منطقه‌ی شرق کوبا که شما آنجا به دنیا آمده و بزرگ شده‌اید مهد مبارزه‌ی انقلابی در کل تاریخ کوبا و بیش از یک قرن و نیم دژ نیروهای استقلال طلب بوده است. این سنن در جوانی چه تأثیراتی روی شما داشتند؟ چه تجاربی سبب شدند شما برای سرنگونی دیکتاتوری باتیستا به مبارزه‌ی انقلابی بپیوندید؟

هری ویه‌گاس: اورینته زادگاه کلیه‌ی مبارزات استقلال طلبانه‌ی کوبا بوده است. در واقع، حتی در همین اورینته بود که نخستین شورش‌ی در کوبا و، می‌توان گفت، نخستین اترناسیونالیست کوبایی - هاتویی سرخ‌پوست^۱ - مبارزه را شروع کرد. هاتویی یکی از اهالی بومی جزیره‌ی کویزکویا - یا اسپانولا، اسمی که استعمارگران بر آن گذاشتند - بود؛ امروز نام این جزیره جمهوری دومینیکن است.

سنن انقلابی اورینته

من فکر می‌کنم علت اینکه مردم اورینته از همان آغاز در مبارزات استقلال طلبانه‌ی ما نیروی تعیین‌کننده‌ای بوده‌اند دو دلیل عمده دارد که هر دو رابطه‌ی تنگاتنگی با هم دارند. یکی از دلایل، اقتصادی است. اورینته یکی از محروم‌ترین مناطق، دارای بالاترین میزان بی‌سوادی و

1- Indian Hatuey

محروم از پیشرفت اجتماعی بود. ما اینجا در کوبا می‌گوییم که مبارزات از شرق می‌آید - استقلال‌طلبی از شرق آمد - اما فرهنگ از غرب می‌آید. انقلاب، با عادلانه‌تر ساختن اوضاع، تا حدی این مسأله را متعادل ساخته است. اما اورینته واقعاً بسیار عقب‌مانده‌تر از ایالت‌های غربی بود. عامل دیگر، این بود که قدرت‌های موجود در اینجا هم مردم را شدیدتر استثمار و هم بیشتر سرکوب می‌کردند. این‌ها باعث بروز نارضایتی و اعتراض می‌شد. و این مسأله موجب اعمال خشونت‌آمیز می‌شد.

اگر به سال ۱۸۶۸، به نخستین جنگ استقلال، برگردیم، می‌بینیم که همین مردم اورینته بودند که رادیکال‌ترین مواضع را اتخاذ کرده بودند. همیشه نقطه‌ی آغازشان ضرورت کسب استقلال بود. جریان‌های دیگری هم بودند مثل الحاق‌گرایان و اصلاح‌طلبان، اما مردم اورینته همیشه با شدت تمام برای کسب استقلال می‌جنگیدند. (۱)

با گذشت زمان سنن تکامل یافتند. جنگ ۱۸۶۸، که رهبر آن کارلوس مانوئل دو سسپیدس بود، از اورینته شروع شد. دامنه‌ی جنگ ۱۸۹۵ کمی بیش‌تر به سایر بخش‌های کشور گسترش یافت - شورش‌هایی در هاوانا، ماتانزاس، لاس‌ویلاس و شهرهای دیگر صورت گرفت. اما عمیق‌ترین این طغیان‌ها در اورینته بود - نه فقط در باییره، بلکه همین‌طور در گوانتانامو و چندین جای دیگر این ایالت. (۲)

سنن مبارزه در این منطقه تداوم داشت و از طریق خانواده‌ها و مدارس انتقال پیدا می‌کرد. جیسس منندز^۱ (ژنرال نیزارها) را در سال ۱۹۴۸ با قساوت در اورینته به قتل رساندند. او اهل ساتاکلارا بود، نه اورینته، هرچند در اورینته هم از حمایت برخوردار بود. و هنگامی که او سرگرم بازدید از کارخانه‌های تصفیه‌ی شکر بود، او را کشتند.

در سال ۱۹۵۲، متعاقب کودتای باتیستا، احساسات مقاومت‌طلبانه در اورینته غلیان می‌کرد. مردم امیدوار بودند کسی پا پیش بگذارد و مبارزه را

هدایت کند. بعداً بود که در سال ۱۹۵۳ به مونکادا حمله شد و در ۱۹۵۶ کشتی گرانما لنگر انداخت. موج انفجار مبارزه به همه جا گسترش یافت. اورینته در حالت جنگ به سر می‌برد.

در آن هنگام، به شدت نفوذ سلیا سانچز در ناحیه‌ای که ما زندگی می‌کردیم حس می‌شد. و جنبش ۲۶ام ژوئیه - یعنی سلیا، تعدادی از دهقانان را به حمایت از ورود کشتی گرانما جلب کرده بود. در مانزانیلو و نواحی شهرهای اطراف، چند سازمان مبارز زیرزمینی به وجود آمده بود که سلیا مروجشان بود. مشارکت نخستین دهقانان در سیرا مایسترا به طور خودانگیخته صورت نگرفت. سلیا با گوییل لرمو گارسیا، کرسنسیو پرز و سیرو فریاس^۱ تماس برقرار کرده بود. به عبارت دیگر، او گروه وسیعی از دهقانانی را سازمان داده بود که به سرعت در حمایت از سرنشینان گرانما وارد عمل شدند.

من برادری داشتم که عضویکی از هسته‌های جنبش ۲۶ام ژوئیه بود. از این رو، وقتی حکومت استبداد برای مقابله با جنبش انقلابی سرکوب را تشدید کرد، ما آن را دست اول و مستقیم حس کردیم.

طغیان مبارزه‌ی انقلابی در واکنش به این حوادث حماسی، این نبردهای افسانه‌ای، تأثیر عمیقی بر جوانان آن منطقه برجای گذاشت. به همین علت است که کمتر جوانی در اطراف سیرا مایسترا بود که به کوهستان نرفته و به ارتش شورشی نپیوسته باشد. به همین علت است که تعداد رزمندگان اهل یارآ، بامایو و مانزانیلو آنقدر زیاد بودند. این تأثیرات مستقیم سبب شد مردم به مبارزه‌ی انقلابی بپیوندند.

حضور من با شرکت در یک هسته‌ی زیرزمینی شروع شد و من کارهای ناچیزی انجام می‌دادم مثل انداختن زنجیر روی کابل‌ها برای قطع برق، کار گذاشتن بمب‌های کوچک، پخش اعلامیه و فروش اوراق قرضه برای جمع‌آوری پول. در یک شهر کوچک، کارهای معمولی‌ای که آدم

1- Celia Sánchez, Guillermo García, Crescencio Pérez, Ciro Frías

انجام می‌دهد بسیار سریع مشخص می‌شود و مقامات هم من را نشان کردند و کوشیدند جلوی این جور کارها را بگیرند. دو سه بار من را دستگیر کردند و چپ و راست به من سیلی زدند. یکی از پسرخاله‌هایم و مادرم پا در میانی کردند. آنها به طور خودکار به پادگان می‌آمدند تا ببینند اوضاع از چه قرار است. خوب، می‌دانید که شهرهای کوچک چطور هستند. یاراً انبار باروت بود. اخبار سریع پخش می‌شد. می‌گفتند: «فلانی در زندان است.» بعد بلافاصله کل قوم و خویش‌ها به پادگان سرازیر می‌شدند.

زندگی در آنجا سخت و سخت‌تر می‌شد. یاراً شهر بسیار کوچکی بود، خیلی کوچک. و ارتش همیشه در آن اطراف حضور داشت. یاراً، به مرکز مهمی برای ارتش بدل شده بود و گردان‌های متعددی آنجا مستقر شده بودند. تعداد سربازان در یاراً بیش از تعداد اهالی شده بود. جایی نبود که بشود رفت و با یک سرباز برخورد نکرد.

در مقطعی، اوایل مبارزه، ستاد کل ارتش حکومت استبداد در کارخانه‌ی شکر استرادا پالما مستقر بود. اکنون نام این کارخانه بارتولومه ماسو^۱ است. این کارخانه درست مجاور یاراً، در همان دامنه‌ی کوه، قرار گرفته است. برای رسیدن به استرادا پالما، باید از داخل شهر یاراً عبور کرد.

به همین خاطر ما از جنبش اجازه خواستیم که به سیرا برویم. اما آنها به ما اجازه ندادند، اما از آنجا که ما کمی غیرمنضبط بودیم، رفتیم و به هر ترتیب به آنها ملحق شدیم.

واترز: اوایل امروز شما به طور خودمانی مسأله‌ای را ذکر کردید که برای من بسیار جالب بود، اینکه در حال حاضر شش ژنرال نیروهای مسلح انقلابی اهل یاراً هستند.

1- Bartolomé Masó

وییه گاس: از میان بسیاری از مبارزانی که یاراً پرورش داد و کم نیستند، شش نفر به درجه‌ی ژنرالی رسیده‌اند.

واترز: همگی تان از قبل همدیگر را می‌شناختید؟

وییه گاس: یاراً شهر بسیاری کوچکی است، به همین خاطر بعید بود که همدیگر را نشناسیم. (۳) سرلشکر لئوپولدو سینترا فریاس^۱، یکی از قهرمانان جمهوری کوبا، اهل این شهر است. نخستین زن و تنها زنی که در کوبا به درجه‌ی ژنرالی رسیده است، یعنی تته پوئبلا – دلسا پوئبلا، که ما او را تته صدا می‌زنیم – نیز همین طور. بعد سرتیپ مانوئل لاستره و سرتیپ میگوئل لورته هستند. و اورستس گوئرا^۲ نیز هست. به اضافه‌ی من. با هم می‌شویم شش نفر. شهر یاراً واقعاً رزمندگان بسیاری را به ارتش شورشی تقدیم کرد.

جنگ علیه تبعیض نژادی

واترز: بین سیاه‌پوستان و سفیدپوستان چه تفاوت‌هایی بود؟ آیا مبارزه علیه ستم نژادی نیز جزیی از شورستان علیه شرایط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی موجود بود؟

وییه گاس: تبعیض در این منطقه بسیار شدید نبود. تأثیرات آن بسیار ملموس نبود. علتش را نمی‌دانم. شاید بدین خاطر که ما کمی پول داشتیم. قوم و خویش‌های ما فقیر بودند. اما مادرم مغازه داشت و وضع ما کمی بهتر بود.

اما، مثلاً، اورینته عین لاس‌ویلاس نبود. اگر در لاس‌ویلاس به پارک می‌رفتید – فقط منظورم این است که به نوع تبعیض‌ها در آنجا اشاره کنم – سیاهان در یک سمت پارک و سفیدان در سمت دیگر پارک راه می‌رفتند. در یاراً چنین چیزی وجود نداشت. سیاهان و سفیدان در کنار هم راه می‌رفتند و در جشن‌های مذهبی نیز سیاه‌پوستان و سفیدپوستان با هم

1- Leopoldo Cintra Frías

2- Teté Puebla-Delsa Puebla, Manuel Lastre, Miguel Lorente, Orestes Guerra

می جوشیدند.

البته، کلوب‌ها و باشگاه‌های عمومی از هم مجزا بودند. سفیدپوست و سیاه‌پوست از هم جدا بودند. سیاهان نمی‌توانستند به مجالس مهمانی و رقص باشگاه‌های سفیدپوستان بروند. اما آن‌ها با هم بازی و ورزش می‌کردند. به یک مدرسه می‌رفتند. به عبارت دیگر، در یارآ تبعیض به شدت سایر مناطق کشور نبود.

شاید علتش این بود که منطقه‌ای که من در آن زندگی می‌کردم دورافتاده‌تر بود. شاید به این علت که یارآ بسیار نزدیک به جایی بود که نخستین بار در کوبا برده‌ها در آنجا آزاد شده بودند، یعنی لادماخاگوا. یا شاید بدین خاطر که نخستین برده‌هایی که برای استقلال کوبا، در ۱۱ اکتبر ۱۸۶۸، جنگیدند اهل یارآ بودند. (۴) این‌ها نیز ممکن است تأثیر گذاشته باشند.

پدر بزرگ من گروه‌بان ارتش مامبی بود. او در صفوف مهاجم ماسئو^۱ جنگیده بود. او یکی از کسانی بود که در مناطق اطراف یارآ برای استقلال جنگیده بود. به همین خاطر در شهر بسیار به او احترام می‌گذاشتند. برخورد بسیار محبت‌آمیزی با او داشتند. شاید به خاطر تمامی این‌ها بود که آنچنان تبعیضی علیه ما روا نمی‌شد و همه‌ی تأثیرات آن را حس نمی‌کردیم.

با وجود این، پس از پیروزی انقلاب، فرصت شد تا بینم تبعیض واقعاً چیست. یادم هست از راه یارآ به هاوانا برمی‌گشتیم. بعد از پیروزی انقلاب اولین باری بود که به خانه رفته بودم. به من جواز عبور داده بودند و من رفته بودم تا خانواده‌ام را بینم. آن موقع نوزده سال داشتم. در شهری در لاس ویلاس توقف کردیم، آخرین شهری که در بزرگراه مرکزی به سمت غرب قبل از ماتانزاس قرار دارد؛ به گمانم اسمش لوس آرابوس باشد. در باشگاهی مجلس رقصی بر پا بود و ما رفتیم تو. من با آلبرتو

کاستل لانوس^۱ بودم، که سفیدپوست است. هر دوی ما محافظان شخصی «چه» بودیم و همه جا با هم می رفتیم.

وقتی ما پا به سالن گذاشتیم، دیدیم همه «هیس هیس» و با یکدیگر پیچ می کنند. من اول واقعاً نفهمیدم موضوع چیست. آن‌ها دنبال یک افسر پلیس که سیاه‌پوست بود فرستادند تا بیاید و به ما بگوید نمی توانیم آنجا بمانیم زیرا باشگاه فقط متعلق به سفیدپوست‌هاست. ما در جواب گفتیم: «چه کسی می گوید باشگاه فقط مال سفیدپوستان است؟» و کاستل لانوس هم گفت: «و شما که یک سیاه‌پوستید چرا قبول کردید تا شما را به اینجا بفرستند؟» ما یونیفورم افسری به تن داشتیم و از زن‌های جوان خواستیم تا با ما برقصند و آن‌ها هم قبول کردند. اما بعداً پیش خودمان فکر کردیم که شاید این فکر خوبی نبوده و همین‌طور کار درستی نبوده است که به مکانی برویم که می خواستند من را با اردنگی بیندازند بیرون.

کاستل لانوس دخالت کرد و گفت که نه، آن‌ها نمی توانند تو را بیرون بیندازند. او نمی توانست به این مسأله تن در دهد. اگر من مجبور می شدم آنجا را ترک کنم، او گفت او هم همان کار را می کند. ما بلوایی به پا کردیم. اما آخر سر با هم مشورت کردیم و تصمیم گرفتیم آنجا را ترک کنیم. آن‌ها توقع نداشتند سیاه‌پوستان به باشگاهشان بروند.

همین اتفاق اینجا در هاوانا، در تارارا، هم برای ما روی داد. پس از اینکه «چه» لاکابانا را ترک کرد، ما به تارارا نقل مکان کردیم. (۵) در تارارا باشگاهی بود که سیاه‌پوستان اجازه‌ی ورود به آن را نداشتند. یک روز ما رفتیم برای پیاده‌روی و سری هم به آن باشگاه زدیم. آن‌ها به دنبال ژنرال بایو فرستادند تا ما را بیرون کند. ما برای بایو احترام قایل بودیم؛ او ژنرالی بود که به عنوان مربی به سرنشینان گرانما در مکزیکی خدمت کرده بود. و او به ما گفت که ما باید آنجا را ترک کنیم، زیرا سیاه‌پوستان نمی توانند وارد

1- Alberto Castellanos

آن باشگاه بشوند. ما پرسیدیم چطور می شود که او، که این قدر در ارتش به او احترام می گذارند و دوستش دارند، نمی تواند درک کند که ما برای آن جنگ نکرده ایم که سیاهان همچنان تحت ستم بمانند. با این حال، ما آنجا را ترک کردیم.

وقتی به خانه رسیدم و ماجرا را برای سایر محافظان تعریف کردم، آن‌ها تفنگ‌هایشان را برداشتند و رفتند و باشگاه را اشغال کردند. آن‌ها گفتند که "این باشگاه الان متعلق به ارتش شورشی است" و همه را وادار کردند آنجا را ترک کنند. بعدها بایورفت و این موضوع را با «چه» در میان گذاشت. «چه» بعداً با ما صحبت کرد و گفت که ما نباید از این قبیل کارها بکنیم، زیرا دشمن می تواند از این کارها سوءاستفاده کند. او گفت که انقلاب هنوز آن قدر نفوذ و پیشرفت نکرده است که مردم درک کنند که سیاه و سفید مطرح نیست و ما به خاطر همه‌ی کوبایی‌ها، برای برابری و علیه تبعیض می جنگیم. (۶)

مارتین کاپل: کدام سربازها باشگاه را اشغال کردند؟
ویه گاس: سربازان تحت فرمان من. من رییس محافظان «چه» بودم و در آنجا در سواحل تارارا دسته‌ای سرباز تحت فرمان من بود.
واترز: به دستور شما؟

ویه گاس: نه، آن‌ها خودشان این کار را کردند. من درگیر نبودم. و این‌ها کم و بیش تجربه‌ی من از تبعیض نژادی بود. اثر مستقیم آن بر من همین بود.

تبعیض همیشه یک پدیده‌ی نسبتاً پیچیده است. ممکن است مستقیماً آدم را تحت تأثیر قرار ندهد، اما آدم احساسش می کند. می شود گفت تبعیض یک ناراحتی و مشکلی است که در ضمیر ناخودآگاه بعضی مردم قرار دارد و آن‌ها هنوز باید آموزش ببینند. من آدم‌هایی را می شناسم که به من گفته اند: «جانم را به خاطر تو فدا می کنم، اما اجازه نمی دهم با دختر من

ازدواج کنی، چون سیاه‌پوستی.»

باورتان می‌شود؟

واترز: بله، باورم می‌شود.

ظاهراً آن موقع‌ها در اورینته سیاه‌پوستان هم مالک زمین بوده‌اند. این مسأله نیز روابط اجتماعی را تحت تأثیر قرار می‌داده است.

وییه‌گاس: مناطقی از کشور، مثل لاس‌ویلاس، بودند که تبعیض در آن جاها بیداد می‌کرد. جای سیاه‌پوست بعنوان سیاه‌پوست مشخص بود. در هاوانا هم همین‌طور بود.

در یاراً واقعاً آدم ثروتمندی نبود. مثلاً، حالا که من به دیدن مردم آنجا می‌روم، می‌بینم که من قبلاً فکر می‌کردم که فلانی پولدار است، اما الان که فکرش را می‌کنم می‌بینم پولدار نبوده، هیچی نداشته. او هم درست مثل ما یک مغازه‌دار بود. با همان چیزها، با همان وضع و با همان شرایط زندگی. اما او سفیدپوست بود و ارج اجتماعی سفیدپوستان هم همیشه کمی بالاتر بود. هنوز هم در کوبا وضع بدین منوال است. انقلاب شرایطی را به وجود آورده است تا به تبعیض خاتمه دهد و برای تحقق این امر در حال مبارزه است، اما هنوز هم هستند کسانی که تو صورت آدم به آدم توهین می‌کنند.

در مورد زن‌ها هم همین وضع حاکم است. ما برای خاتمه دادن به تبعیض علیه زنان در حال مبارزه هستیم. اما هنوز هم در خود نیروهای مسلح کسانی هستند که فکر می‌کنند زن‌ها فقط در دسر درست می‌کنند. وقتی زن‌ها بچه‌دار می‌شوند، به مرخصی زایمان می‌روند. شغلشان تا یک سال بی‌متصدی می‌ماند و این مسأله آفرین می‌شود. البته، این بدان معنا نیست که ما نباید در نیروهای مسلح زن استخدام کنیم؛ زن‌های بسیاری در ارتش خدمت می‌کنند.

اما با آن‌ها یکسان برخورد نمی‌شود. زنان تنبیه انضباطی نمی‌شوند. اگر زنی غیبت کند، با غیبتش مثل غیبت یک مرد برخورد نمی‌شود. زن‌ها

محاكمه نمی شوند، اما مردها می شوند. مسأله، مسأله ادب و احترام است و رعایت ادب و احترام به زنان جزئی از اخلاق انقلابی است.

چگونه یک انقلابی ساخته شد

واترز: موقعی که جوان بودید حتماً تصور نمی کردید که روزی ژنرال نیروهای مسلح انقلابی شوید. موقعی که بزرگ می شدید فکر می کردید چه کاره خواهید شد؟

ویه گاس: ما کوبایی‌ها نظامی بودن را دوست نداریم. هیچ وقت نمی خواستم نظامی بشوم. دلم می خواست خلبان بشوم. خلبانی شغلی بود که آرزویش را داشتم و بیش از هر چیز به آن علاقه مند بودم. در خانه می خواستند که من مثل مادرم مغازه دار بشوم، اما این کاری نبود که من دوست داشتم.

پدرم کارگر بود، یک نجار. او کارگاهی داشت که در آن مبلمان می ساختند و به کارهای ساختمانی هم مشغول بود. پدرم در جوانی مدتی در ارتش بود. آن موقعی که در ارتش بود من یادم نمی آید، اما برادرهای بزرگترم یادشان است. خانواده‌ی پدری من اهل جزایر قناری بودند و برای شهر کوچک ما میزان سواد او فوق العاده و غیر معمول بود. شطرنجش بسیار خوب بود. او ما را می نشاند و یادمان می داد چطور بازی کنیم. با تمام بچه‌های محله شطرنج بازی می کرد. مادرم، انگراسیا، آفریقایی تبار بود. او روحیه‌ای کاسبکارانه داشت و کاسبی و تجارت را دوست داشت. اول او شروع کرد به شیرینی پختن. بعد در یارا آریبا دکان کوچکی زد و بعداً آن را توسعه داد. پس از آن در لاس توناس دکان کوچکی خرید. بعدها، با خواهرش در پالما شیرینی پزی و نانواپی باز کرد. مادر و پدرم دو آدم کاملاً متفاوت بودند. پدرم بی نهایت مهربان بود. هیچ چیز نداشت. فقیر نبود ولی همه او را دوست داشتند. محبوب ترین آدم شهر بود. هر وقت می دید کاری باید انجام شود، انجام می داد. اما،

مادرم خانواده‌اش را در صدر توجهش قرار داده بود، از خانواده‌اش مراقبت می‌کرد و مواظب بود که بچه‌ها به مدرسه بروند. شاید بتوان گفت که او خود محورتر بود. پدرم کمی سوسیالیست‌تر، مطبوع‌تر و مهربان‌تر بود.

کاپل: آرمان‌هایتان و توقعاتتان چگونه همگام با مبارزه‌ی انقلابی تغییر کردند؟

وییه‌گاس: وقتی ما به سیرا رفتیم و با گسترش مبارزه علیه دیکتاتوری به آنجا کشیده شدیم، نگرش دقیقاً تعریف شده‌ای از مکتب مارکسیسم و لنینیسم نداشتیم. فقط حس عدالت‌خواهی بود. هدف ما این بود که با نظام موجود که بر ما تحمیل شده بود بجنگیم و با چیزهایی که غلط بودند مبارزه کنیم. به طور کل، این‌ها محرک ما و سایرین بودند. اغلب مردم حتی نمی‌دانستند علت آمدنشان به آنجا واقعاً چیست. آن‌ها در وهله‌ی اول مجذوب روح حاکم بر مبارزه شدند و به این خاطر به افراد حاضر در سیرا پیوستند.

برادر من عضو حزب (ارتدوکس) خلق کوبا بود، همان حزبی که فیدل هم عضو آن بود. آن موقع این حزب مظهر مترقی‌ترین قشر جوانان کوبا بود. در تئوری، شاید بتوان گفت، که مترقی‌ترین عناصر می‌بایست عضو حزب سوسیالیست مردمی^۱ باشند. اما از نظر توده‌ها، مترقی‌ترین جوانان کوبا در آن زمان در حزب ارتدوکس بودند. و بعدها همین جوانان حزب ارتدوکس به جنبش ۲۶م ژوئیه ملحق شدند که تحت رهبری فیدل بود و برادر من هم جزو شان بود. و همان‌طور که انتظار می‌رود، برادرم همراه خود من را هم به سمت این نوع تفکرات کشاند. من کوچک‌ترین فرزند بودم و او بزرگ‌ترین. (۷) و زمانی که برادرم شهر را ترک کرد تا به ارتش شورشی پیوندد، من پیشقدم شدم و وقت خود را وقف کار هسته کردم.

1- Popular Socialist Party

حزب سوسیالیست مردمی، حزب طرفدار مسکو در کوبا بود.م

شروع فعالیت‌های انقلابی من همین موقع بود، بدون هیچ بنیاد تئوریک. بعدها، با گذشت زمان، خودِ واقعیت آگاهی مرا قبضه کرد. زمانی که آدم وارد سیرا مایسترا می‌شد، به چشم خود می‌دید که دهقانان در چه شرایطی زندگی می‌کنند، چه قدر بی‌چیزند و واقعاً تا چه حد استثمار می‌شوند. وقتی آدم با آن‌ها صحبت می‌کرد، تعریف می‌کردند که چطور شد پایشان به سیرا مایسترا کشیده شده، زیرا راهی برای کسب معاش و راهی برای تأمین زندگی خودشان نداشتند و به دنبال زمینی بودند تا با عرق جبینشان زندگی خود را تأمین کنند.

کل این‌ها در رادیکال کردن ما تأثیر داشتند. زمانی که من با «چه» آشنا شدم، دل‌نگرانی او بهداشت مردم بود. «چه» به ما عقاید خود را درباره‌ی عدالت و برابری توضیح داد. و اینکه چطور آدم باید با دهقانان همکاری کند تا، از نقطه نظر عقیدتی، نظر آن‌ها را به خود جلب کند. و چطور ما باید مسلحانه تبلیغ کنیم. و چرا ما اجازه نداریم با دهقانان بد رفتاری کنیم. این نوع مفاهیم جزئی از ارکان عقاید سوسیالیستی ما شدند.

بعدها، زمانی که تقسیم اراضی شروع شد، «چه» به ما توضیح داد که چرا تقسیم اراضی ضرورت دارد و امری فوری است. او اولین کسی بود که بحث انجام اصلاحات اراضی را پیش کشید. «چه» در تهیه‌ی پیش‌نویس نخستین قانون اصلاحات اراضی در سیرا شرکت کرد و بعدها به همراه هومبرتو سوری مارین^۱ پیش‌نویس قانون اصلاحات اراضی را نوشت. (۸) فیدل سعی داشت نوعی تعادل ایجاد کند. یک نماینده‌ی گرایش کمونیست و یک نماینده‌ی گرایش سرمایه‌داری. سوری مارین وکیل بود و فیدل سوری مارین و «چه» را برای تهیه‌ی پیش‌نویس نخستین قانون اصلاحات اراضی در کنار هم قرار داد.

کل این‌ها بر ما اثر داشتند. بعداً، خود انقلاب، در عین شکوفایی باهیتش، مرتب ما را وادار کرد که بیشتر و بیشتر به اهمیت ساختن

1- Humberto Sorí Marín

جامعه‌ای متفاوت آگاه شویم.

در مورد خودم، من مجبور شدم بخوانم و مطالعه کنم. من بسیار جوان بودم و دوست داشتم بپلکم و خوش باشم. اما «چه» گفت: «اولین وظیفه‌ی تو این است که سطح معلوماتت را ببری بالا.» او توضیح داد که باید میزان معلوماتمان را بالا ببریم تا اینکه برای انقلاب و برای مردمان بیشتر مثمر نمر باشیم.

بعدها یک روز، «چه» به من گفت: «شما سامان‌ده کارخانه شده‌اید.» (۹) گفتم: «من؟» «بله، شما. شما سامان‌ده کارخانه هستید.» «چه» مرا آموزشی ندیده و با تحصیلاتی کمی بیش از سال ششم ابتدایی، به سانیتاریوس ناسیونالس فرستاد، کارخانه‌ای که کمی بیرون شهر هاوانا بود (امروزه جزء شهرداری سن خوزه است) و لوازم حمام و سایر وسایل سرمیک را تولید می‌کرد. این اولین شرکتی بود که ما به دست آوردیم و قبلاً مشترکاً به مالکان خارجی و داخلی تعلق داشت. این کارخانه متعلق به یک مکزیکی و یک کوبایی بود. انقلاب سهم مالک کوبایی را ضبط کرد و سهم مالک مکزیکی را دست نزد. تحت این شرایط بود که من به آنجا رفتم.

پلایا گیرون، بحران اکتبر

واترز: چند ماه قبل فرصتی به دست ما افتاد تا با سه ژنرال دیگر از نیروهای مسلح انقلابی در خصوص تجارشان طی جنگ پلایا گیرون و بحران اکتبر مصاحبه کنیم. ما با سرلشکر نستور لوپز کیوبا و سرلشکر انریکه کاررراس و سرتیپ خوزه رامون فرناندز گفتگو کردیم. البته، هر کدام از آنها از زاویه‌ی بدیعی به این حوادث تاریخی نگاه می‌کردند. و تجربه‌ی شما از ایام جنگ پلایا گیرون نیز ویژگی دیگری خواهد داشت. شما چند لحظه پیش گفتید که بعنوان یکی از افسران نیروهای مسلح انقلابی (فار) در کارخانه‌ی سرمیک‌سازی کار می‌کردید و خدمت فعال

نظامی نداشتید. عکس العمل طبقه‌ی کارگر نسبت به این تجاوز چه بود؟ این مسأله اهمیت دارد زیرا آنچه که جلوی واشنگتن را گرفت در وهله‌ی اول قدرت نظامی کوبا نبود بلکه قدرت سیاسی آن بود. آن‌ها از اراده‌ی راسخ زحمتکشان کوبا برای دفاع از انقلابشان ترسیدند. آن‌ها از بهایی که نیروهای مسلح ایالات متحده باید می‌پرداخت واهمه داشتند. آن‌ها نمی‌خواستند خطر تجاوز به کوبا را به جان بخرند، زیرا تلفاتشان بسیار بالا می‌شد.

از زاویه‌ی دید شما در آن زمان، به‌عنوان سامان‌دهنده‌ی کارخانه‌ی سرمایه‌سازی، واکنش کارگران نسبت به خبر تجاوز به پلایا گیرون چگونه بود؟

ویه‌گاس: در زمان لنگر انداختن مزدوران در پلایا گیرون، تازه کار محافظت شخصی از «چه» را ترک کرده بودم. اساساً احساس می‌کردم بیش‌تر یک محافظم تا یک کارگر. بنابراین وقتی آن‌ها در ساحل پیاده شدند، به‌طور خودکار پیش «چه» رفتم و گفتم که آماده‌ام تا همراه او به پلایا گیرون بروم و در نبرد شرکت کنم. «چه» نیز همین کار را کرده بود. (۱۰) او نیز قصد داشت به جنگ برود. اما به همه دستور داده شد در محل خدمت محوله‌ی خود بمانند. فیدل به «چه» گفت که او باید در محل خدمت محوله به او در پیناردل ریو بماند. همه چیز کاملاً سازمان داده شده بود. و «چه» همان مطلبی را به من گفت که فیدل به او گفته بود. «چه» گفت: «در کارخانه بمان. باید در رأس امور باقی بمانی و دفاع را سازماندهی، امنیت کارخانه را تأمین، و تولید را حفظ کنی.»

وقتی کوبا به دفاع نیاز داشت چه کسانی لیبک گفتند؟ چه کسانی به خدمت فراخوانده شدند؟ کارگران. آن‌هایی که از گردان‌های داوطلب میلیشیاشان بسیج شده بودند به پلایا گیرون اعزام شدند. یکی از آن‌هایی که آنجا کشته شد از کارخانه‌ی ما بود و بعداً نام او را روی کارخانه گذاشتند.

توصیفش مشکل است. آدم باید خودش آنجا می‌بود تا ببیند چگونه هر کوبایی، هر کارگری، می‌خواست به پلایا گیرون برود. کارگرها می‌خواستند کارخانه را رها کنند و بروند و من مجبور بودم آنجا بمانم و به آن‌ها توضیح دهم که هرکس باید کاری را که به او محول شده است انجام دهد. وظیفه‌شان این بود که آنجا بمانند و تولید کنند، زیرا حفظ تولید نیز اهمیت داشت. این مطلب همان چیزی بود که «چه» به من گفته بود. من متقاعد شده بودم و اکنون نوبت من بود که سایرین را متقاعد کنم.

با وجود این، بسیاری از کارگران از کارخانه‌ها فراخوانده شدند. کلیه‌ی آن‌هایی که عضو گردان‌ها و دسته‌های میلشیا بودند به پلایا گیرون فرستاده شدند. همه مشتاق بودند که بدانند دقیقاً چه اتفاقی دارد می‌افتد. حفظ دیسپلین ما را به چالش می‌طلبد، زیرا هر وقت که تانک‌ها از آنجا می‌گذشتند یا وسایل نقلیه‌ی ترابری با افراد از آنجا رد می‌شدند، همه می‌خواستند بیرون بیایند و تماشا کنند، احساسات خود را به آن‌ها ابراز کنند و دست تکان دهند و اعضای میلشیاها را بدرقه کنند. کار من توضیح صبورانه و ارشاد بود.

کاپل: و در سال ۱۹۶۲ در زمان بحران اکتبر کجا بودید؟

وییه‌گاس: بحران اکتبر وقتی شروع شد که من در دانشگاه مدیریت بودم. من یکی از آن‌هایی بودم که بدون اینکه حتی به من گفته باشند کارخانه چیست مدیر شده بودم، به همین خاطر به من گفتند که باید درس بخوانم. «چه» مرا از کارخانه بیرون کشید و به دانشگاه فرستاد، به دانشگاه مدیریت و در این دانشگاه در حدود چهارصد تن از رفقا حضور داشتند. وقتی در این دانشگاه بودم، بحران اکتبر شروع شد.

افسران ستاد کل نیروهای مسلح انقلابی به آنجا آمدند و به ما توضیح دادند که می‌خواهند ما را در یک واحد ذخیره متشکل کنند. آن‌ها ما را سازمان دادند و گوش‌به‌زنگ نگه داشتند تا صبر کنیم ببینیم اوضاع چگونه

پیش می‌رود. یک افسر مرتب می‌آمد و ما را توجیه می‌کرد. اما آن اول ما دقیقاً نمی‌دانستیم چه خبر است.

کمی بعد راجع به محاصره شدن جزیره، که دولت ایالات متحده مقرر کرده بود، اطلاعات کامل‌تری به ما دادند. و همچنین در خصوص تصمیم ما، یعنی تصمیم دولت مبنی بر اینکه آنها اجازه ندارند از کوبا بازرسی کنند. این دیگر خبرش تا آن زمان به اطلاع عموم رسیده بود. (۱۱) بازرسی از کشور برای عزت ما و حاکمیت ما ذلت‌بار و توهین‌آمیز بود. تمام این مسایل را به ما توضیح دادند.

یک کاری که این انقلاب همیشه انجام داده این است که مسایل را به آنانی که به طور کامل درک نمی‌کنند توضیح دهد. بدین معنا، فیدل، به خاطر توجهی که برای قابل فهم ساختن حرف‌های خود حتی برای کم‌اطلاع‌ترین شهروندان داشته، معلم صبوری بوده است. به همین علت است که مردم می‌گویند فیدل یک مربی است و این یک حقیقت است. او در کمک به مردم برای تفهیم مسایل استاد است. و مردم دیده‌اند که عقاید او با واقعیت منطبق است. علت اعتماد مردم به او نیز همین است. هنگامی که او توضیح داد چرا اجازه‌ی بازرسی از کشورمان را به آنها نمی‌دهیم و چرا نمی‌توانیم در مقابلشان خم شویم یا دست از مقاومت بکشیم، مردم درک کردند.

براستی «چه» حق داشت بگوید که کل مردم آماده‌اند خود را فدا کنند. مهم نبود که دشمن تسلیحات هسته‌ای یا قدرت مهیب نظامی داشته باشد که داشت. این مسأله واقعاً هیچ‌وقت برای ما اهمیت نداشته است. وقتی به گذشته، به آن روزها، با میزان دانش نظامی‌ای که اکنون دارم، فکر می‌کنم، پی می‌برم که ما حقیقتاً بسیار متهور، فوق‌العاده راسخ و بسیار شجاع بودیم. همیشه همین خصوصیات دشمن را وادار کرده است دست ننگه دارد و فکر کند. هنگامی که مردم عزم راسخ دارند تا از خود دفاع کنند، هیچ سلاحی نمی‌تواند آنها را از پای درآورد. فیدل گفته است که

سلاح‌های اخلاقی می‌توانند نیرومندتر از سلاح‌های هسته‌ای باشند. خوزه مارتی نیز همین مطلب را این‌گونه گفته است: «سنگر عقاید مستحکم‌تر از سنگر سنگی است.» انقلاب کوبا آشکارا صحت کلام خوزه مارتی را ثابت کرده است.

واترز: همین مسأله در حل بحران اکتبر عامل تعیین‌کننده بود. این‌کندی و خروشچف نبودند که تصمیم گرفتند آن ماجرا چطور خاتمه پیدا کند. مردم کوبا بودند. کندی و مشاورانش پی‌بردند که در اینجا در کوبا چه اتفاقی دارد می‌افتد.

وییه‌گاس: به اعتقاد من، این دو لحظه در تاریخ - بحران اکتبر و پلایا گیرون - در تحکیم انقلاب تعیین‌کننده بودند. و روش و منش فیدل طی این دو رویداد تعیین‌کننده بود. ما نمی‌توانیم مبارزه‌ای را تصور کنیم که در آن کسی در رأس امور نباشد و فیدل همیشه هدایت و رهبری را بر عهده داشته است. «چه» توضیح می‌داد که چرا فیدل آنقدر مهم است.

نیروها را در پلایا گیرون فیدل فرماندهی کرد. او خودش را به آنجا رساند، هرچند مردم نمی‌خواستند که او به آنجا برود. اما فیدل می‌دانست که نه تنها فرماندهی آنانی که در حال جنگ بودند، بلکه حضور خود او و جنگیدن در کنار آنها نیز اهمیت دارد. و مردم می‌دانستند فیدل آنجاست. اینکه فرمانده‌شان آنجا در کنارشان حضور داشت به هر رزمنده‌ای شهامت اخلاقی فوق‌العاده‌ای می‌بخشید. و اینکه او فقط دستوردهنده نبود، بلکه در سرنوشت آنها شریک شده بود. و این خود تعیین‌کننده بود. طی بحران اکتبر، این تصمیم که ما بازرسی را تحت هیچ شرایطی قبول نمی‌کنیم، نیز اهمیت داشت. طی هر یک از این دو رویداد ترسی به دل راه ندادیم. ما کاملاً متقاعد شده بودیم که حق با ماست و پیروز خواهیم شد. همین‌طور ما اکنون اعتقاد داریم که حق با ماست و، نه دیر بلکه بسیار زود، پیروز خواهیم شد و بر وضعی که در آن به سر می‌بریم فایق خواهیم آمد.

واترز: هنگامی که بحران اکتبر خاتمه یافت، عکس العمل زحمتکشان چه بود؟ تلقی آن‌ها از توافق بین واشنگتن و مسکو چه بود؟

ویه گاس: عکس العمل مردم بیانگر یک اتحاد عمیق بود. مسأله این نبود که ما متوجه خطرات نبودیم. مردم کوبا کاملاً از خطرات آگاه بودند. ما همچنین می دانستیم که اگر در مقابل ایالات متحده کوتاه بیاییم خطرات عظیم تری در انتظار ما خواهد بود. موضع ما با موضع رهبرانمان یکی بود. اتحاد نیرومند میان فیدل و مردم - که امروز نیز ادامه دارد - بدین معنا بود که همه موضع دولتمان را درک و از آن حمایت می کردند. به همین دلیل، برخی از ما شوروی‌ها را درک نمی کردیم. اکثریت قاطع کوبایی‌ها هرگز نفهمیدند چرا شوروی‌ها کوتاه آمدند و به این فشارها خم شدند.

من برخی از تحلیل‌هایی را که در خصوص این بحران صورت گرفته خوانده‌ام. در واقع، شوروی‌ها آن موقع زیرپایشان سفت نبود زیرا در آن زمان قدرت تسلیحات قاره‌پیمای آن‌ها بسیار نازل بود. رابطه‌ی نیروها کاملاً به ضرر آن‌ها بود. آمریکای شمالی‌ها از نظر تسلیحات قاره‌پیما قدرت بسیار برتری داشتند و به همین علت هم بود که شوروی‌ها تسلیحاتشان را به اینجا آورده بودند.

اما ما انتظار نداشتیم شوروی‌ها کوتاه بیایند. مردم کوبا، که مردمی مطلع هستند، از اینکه شوروی‌ها کوتاه آمدند دلگیر شدند. تصویری که ما از شوروی‌ها داشتیم مربوط به جنگ جهانی دوم بود، مردمی فداکار، کوشا و شجاع. تصور کلی تصویری همراه با احساس صمیمیت و احترام بود.

اینکه ما راسخ ایستادیم و کوتاه نیامدیم کاملاً برای مردم قابل فهم بود. اما اینکه چرا شوروی‌ها بعداً در موضعشان با ما یکی نماندند برایشان قابل فهم نبود. این حقیقت است.

اهداف اجتماعی ارتش شورشی

واترز: میل دارم به عقب، به نخستین روزهای انقلاب و به تجارب شما به عنوان سرباز جوانی که در کابانا تحت فرمان «چه» بودید برگردم. (۱۲) نکته‌ی بسیار خاصی وجود دارد که به فرهنگ و آموزش و به اهداف اجتماعی ارتش شورشی مربوط است و ما میل داریم از شما در این باره سؤال کنیم.

یکی از "زندگینامه‌هایی" که اخیراً درباره‌ی «چه» نوشته شده نقل گزارش‌هایی است که کارکنان سفارت ایالات متحده در هاوانا طی نخستین ماه‌های ۱۹۵۹ به واشنگتن ارسال کرده‌اند. این گزارش‌های رسمی از اتفاقاتی که در پادگان لاکابانا در حال رخ دادن بود ابراز نگرانی می‌کنند. گزارش کرده بودند که «چه» مشغول انجام کاری است که عواقبش نگران‌کننده است. «چه» داشت در ارتش شورشی اداره‌ی فرهنگ به وجود می‌آورد و برای مبارزه با بیسوادی به سربازان خواندن یاد می‌داد! اداره‌ی فرهنگ فعالیت‌های دیگری نیز داشت، نظیر برپایی کنسرت، شعرخوانی، و نمایش رقص‌های باله، آن هم درست در خود پادگان لاکابانا، آن هم نه برای افسران بلکه برای کلیه‌ی سربازان. در گزارش نوشته بودند که این فعالیت‌ها نگران‌کننده‌اند، زیرا نشانگر تمایلات کمونیستی «چه» هستند. (۱۳)

من فکر می‌کنم این مطلب، از دو حیث، اهمیت دارد. طبیعی است که دولت ایالات متحده برای ترسش دلیل خوبی داشت. زمانی که آموزش و فتوحات فرهنگی کل تمدن پیشین به دست کارگران بیفتد و زمانی که کارگران این فتوحات را به عنوان حق خود و حق قانونی خود متصرف شوند، حاکمان باید که بر خود بلرزند. طبقه‌ی حاکم جدیدی در حال اظهار وجود خود است. این واقعه همچنین دلالت دارد بر اهمیتی که نه تنها «چه» بلکه کل رهبران ارتش شورشی برای آموزش و برای گسترش افق فرهنگی زحمتکشان قایل بودند. این واقعه دال بر ویژگی طبقاتی ...
وییه‌گاس: ... انقلاب است.

واترز: بله و همچنین آرمان‌های زحمتکشان برای متحول ساختن خودشان، آموزش و تعلیم خودشان، و اینکه حاملان فرهنگ به آینده‌ای باشند که تنها آنان می‌توانند از عهده‌ی ساختش برآیند.

وییه گاس: «چه» حس می‌کرد که وظیفه‌ی ایجاد و توسعه‌ی اداره‌ی آموزش و فرهنگ ارتش شورشی در آن برهه فقط این نیست که خلق آثار فرهنگی را ترغیب کند. «چه» نخستین کسی بود که مبارزه برای سوادآموزی را شروع کرد. زیرا بدون سواد، فرهنگی هم وجود نخواهد داشت.

ارتش شورشی، ارتش مردمی و اصل و ریشه‌اش مستضعفان بودند. اگر کتاب اسرار ژنرال‌ها را بخوانید، می‌بینید که تقریباً همه‌ی ژنرال‌هایی که با آن‌ها مصاحبه شده از خانواده‌های کارگران یا دهقانان هستند. بافت ارتش شورشی این‌گونه بود. به همین علت است که نخستین کاری که ما کردیم برپایی مدارس برای ریشه‌کنی بی‌سوادی بود. اداره‌ی آموزش دایر شد و هر کس که نمی‌توانست بخواند و بنویسد در این مدارس نام‌نویسی کرد. «چه» به دنبال معلم گشت و کار شروع شد.

به‌عنوان جزئی از کل این فعالیت، نهضتی به وجود آمد تا فعالیت‌های فرهنگی را به کسانی ارزانی دارد که قبلاً آن فعالیت‌ها را ندیده بودند، یعنی اعضای ارتش شورشی. در لاکابانا سالن تأثر بزرگی داشتیم، سالن بسیار بزرگی که می‌شد کل پادگان را در آن جا داد. آنجا نمایش، رقص باله و سایر فعالیت‌های فرهنگی اجرا می‌شد. فیلم نمایش داده می‌شد و سایر رفقا پس از نمایش فیلم برای نقد و بحث آن به ما ملحق می‌شدند. هدف از کل این کارها ارتقای سطح فرهنگی ارتش بود که در آن زمان بسیار نازل بود. تقریباً همه‌ی ما دهقان بودیم.

فکر می‌کنم آمریکای شمالی‌ها نگران بودند، زیرا تصورشان این بود که ارائه‌ی فرهنگ به کارگران و دهقانان علامت کمونیسم است. اما قصد ما خلق جنبشی بود - که بعدها در ارتش بسیار نیرومند شد - با این هدف

که در فرهنگ سهیم شویم و آن را از آن خودمان سازیم. از این رو گروهی آماتور به وجود آمد که نمایش اجرا می‌کردند، سرود می‌خواندند و جشنواره برگزار می‌کردند. کل این فعالیت‌ها بخشی از کمک به روند ایجاد فرهنگی با سطح بالاتر بود.

امروز همچنان برای نیل به این هدف مبارزه می‌کنیم. هنوز در نیروهای مسلح مبارزه می‌کنیم تا سربازان منزوی نشوند. زیرا زندگی یک فرد نظامی در نهایت به انزوای او از رویدادهای فرهنگی می‌انجامد، مگر آنکه آگاهانه با این پدیده مبارزه شود. مثلاً، می‌توانم بگویم که یکی از حادثترین مسایلی که در ارتش با آن روبه‌رو هستیم این است که سربازان را عادت دهیم که گاه به موزه بروند. باید مردم را به موزه برد. کمتر پیش می‌آید که سربازها به میل خود به موزه بروند. سرباز وقت آزاد بسیار کمی دارد و زمانی هم که وقت آزاد دارد دنبال سایر تفریحات است. ما سخت تقلا می‌کنیم که مردم به موزه رفتن عادت کنند، فرهنگ در محیط نظامی ریشه بدواند، سطحی از فرهنگ ایجاد و حفظ شود، مردم به رویدادهای فرهنگی علاقه‌مند شوند و شعر و شاعری و تأثر را دوست داشته باشند. بلکه همچنین مردم بتوانند بفهمند کدام شعر خوب نیست و این توانایی را داشته باشند که کیفیت آثار فرهنگی را ارزیابی کنند.

«چه» آدمی بود که از سطح فرهنگ بسیار بالایی برخوردار بود. دانش وسیع او فقط سیاسی نبود. او همچنین دانش فرهنگی گسترده‌ای داشت. او شعر، تأثر و کل این نوع فعالیت‌ها را دوست داشت و می‌کوشید همه‌ی ما را وادارد تا در این فعالیت‌ها شرکت کنیم.

امروز سطح فرهنگ کل جامعه فرق کرده است. البته، دوران ویژه به معنای کاهش امکانات برای این نوع فعالیت‌ها بوده است، اما اکنون اندک اندک شاهد رواج دوباره‌ی آن‌ها هستیم. ما تأثر واقعی داریم، مثل گروه تأثر اسکامبری، که مستقیماً در نواحی روستایی نمایش می‌دهد و با استقبال عظیمی مواجه شده است. (۱۴)

در آنچه آمریکای شمالی‌ها در این باره گفته بودند ذره‌ای از حقیقت نهفته است. هیچ‌کس فقط به‌خاطر آموزش تأثر به مردم یک نمایشنامه نمی‌نویسد یا به صحنه نمی‌برد. در سایر کشورها، مردم این کار را برای پول می‌کنند. اما در مورد این انقلاب، این کار برای اهداف اقتصادی نیست بلکه مسأله‌ی مهم تفهیم پیام است. فرهنگ این توانایی را به آدم می‌دهد تا غنی‌تر، کامل‌تر، انسان‌تر و نتیجتاً انقلابی‌تر باشد.

برای نمونه، می‌توانم بگویم، وقتی در دانشگاه مدیریت بودم، روی کتاب مادر [ماکسیم گورکی] کار کردم و نمایشنامه‌اش را به صحنه بردیم. (۱۵) بلافاصله پس از آن یک مسابقه تأثر در دانشگاه ترتیب دادیم و چند نمایشنامه را به صحنه بردیم.

بنابراین، وظیفه‌ای که در آن زمان به عهده «چه» گمارده شد همین بود و من فکر می‌کنم او به بهترین وجه از عهده‌ی آن برآمد. او دست به مجموعه ابتکاراتی زد که بسیار خوب بودند.

بعدها او مجله‌ای را تأسیس کرد به نام ورده اولیو^۱ که بسیاری از مردم به‌خاطر پیام‌رسانی سیاسی و فرهنگی روشنش خواننده‌ی پروپاقرص آن شدند. این مجله هفته‌نامه‌ی نیروهای مسلح بود و مخاطبانش اساساً کل مردم بودند.

آن موقع، که حزب از نظر تعداد اعضایش هنوز توده‌ای نشده بود، نیروهای مسلح اصیل‌ترین نماینده‌ی منافع مردم و منافع کارگران بود. بهترین زحمتکشان کشور را می‌شد در نیروهای مسلح یافت. مردم به نیروهای مسلح اعتماد داشتند و هنوز هم دارند. زمانی فیدل گفت: ارتش شورشی روح انقلاب است. و راثول هر روز آن را تکرار می‌کند. راثول می‌گوید که نیروهای مسلح همچنان روح انقلاب باقی مانده‌اند. و این درست است. مردم نیروهای مسلح را نماینده‌ی انقلاب می‌دانند.

البته، هنوز افراد بسیاری هستند که از جمله پایه‌گذاران اولیه‌ی

نیروهای مسلح بودند و از میان مستضعفان برخاسته‌اند. راثول جلو دار و قائد نیروهای مسلح بوده و این تضمینی بوده است بر آنکه آن‌ها جهت را گم نکنند. راثول شخص بسیار سخت‌گیری است و بسیار منصف، اما می‌خواهد که افراد تحت خدمت او پاسخگوی خطاهایشان باشند. مردم اعتماد عظیمی به نیروهای مسلح دارند.

واترز: سیاست آموزش و فرهنگ که «چه» عملاً در پادگان لاکابانا به اجرا در آورد سیاست او نبود بلکه سیاست انقلاب بود. اولین بار ارتش شورشی آن را در سیرا اجرا کرد، این طور نیست؟

وییه‌گاس: بله، فیدل و «چه» این کار را در سیرا شروع کردند. ارتش شورشی، به‌عنوان ضامن انقلاب، باید سطح تحصیلات و فرهنگی مردم را ارتقاء می‌بخشید. در ارتش شورشی بود که مبارزه برای سوادآموزی شروع شد. بعد به کل جامعه بسط یافت. اما ارتش شورشی نقطه‌ی آغاز آن بود.

نیروهای مسلح انقلابی

واترز: اظهارات شما، در مورد اعتماد مردم کوبا به نیروهای مسلح، مرا به فکر اتفاقاتی می‌اندازد که اکنون در نیکاراگوئه، هندوراس و گواتمالا در حال وقوع است، یعنی فاجعه‌ی اجتماعی دهشتناکی که پس از توفان میچ در آنجاها در حال بروز است. (۱۶) مقایسه وضع فاجعه‌زده‌ی این کشورها با نوع واکنش دولت کوبا وقتی که توفان جورجس^۱ کوبا را چند هفته قبل از آن درنوردیده بود مفید است. نیروهای مسلح دست به اقدامات اضطراری زد و منابع را برای کمک به تخلیه‌ی مردم و حیوانات اهلی و حفاظت از مستقالات بسیج کرد. غیرقابل تصور بود که نظیر فاجعه‌ی اجتماعی‌ای که در آمریکای مرکزی روی داد در کوبا هم روی دهد، زیرا دولت و نیروهای مسلح نماینده‌ی منافع همان طبقه‌ای هستند که اکثریت

1- Hurricane Mitch, Hurricane Georges

قاطع مردم را در برمی گیرد.

ویه گاس: از جمله انتقاداتی که به رییس جمهور گواتمالا دارند این است که چرا به مناطق مصیبت زده نرفته است. این را با آنچه طی توفان فلورا^۱ در ۱۹۶۳ در اینجا اتفاق افتاد و یکی از قوی ترین توفان‌هایی بود که تا آن زمان به کوبا یورش آورده بود، مقایسه کنید. به رغم مخالفت سایر رهبران کشور، فیدل آنجا بود، درست در وسط توفان، خطر را به جان خرید و نزدیک بود غرق شود. او وسیله‌ی نقلیه‌ی زرهی می‌راند و همچنین با هلیکوپتر پرواز می‌کرد تا کودکان را تخلیه کند. می‌توان فهمید که چرا مردم این کشور این قدر فیدل را دوست دارند.

این بار خود او به آنجا نرفت، اما در تلویزیون می‌شد او را دید که روز و شب خواب نداشت، وضع توفان را تعقیب می‌کرد و مردم را از آنچه داشت اتفاق می‌افتاد مطلع نگه می‌داشت. اما، راثول و همچنین ماچادیتو و بالاگوئر را به ایالت‌های شرقی فرستاد. (۱۷) و من با شناختی که از فیدل دارم تصور می‌کنم که او ساعت به ساعت با آنها تماس تلفنی برقرار می‌کرده است تا از پیشرفت امور بپرسد و اطلاعات کسب کند. اینکه فیدل آنجا در خط مقدم نبود باعث می‌شد که اصلاً آرام و قرار نداشته باشد. اما او کاملاً مطمئن می‌شد که کسی به طور دایم آنجا در محل هست تا بتواند به او بگوید برای جلوگیری از خسارت چه کار باید بکند. دستور مستقیم او این بود که حزب باید آنجا در صحنه باشد. و رییس جمهور، یعنی خود فیدل، شخصاً تا آخرین جزییات در جریان کارها بود - چگونه از سقوط دکل‌های انتقال نیرو جلوگیری شود و چگونه باید مطمئن شد که مردم منضبط باقی می‌مانند.

کاپل: نیروهای مسلح انقلابی (فار) در این بسیج‌ها چه نقشی داشت؟
ویه گاس: فار با کمک هلیکوپتر و وسایل نقلیه‌ی زرهی و از طریق رؤسای یگان‌های دفاع غیرنظامی، که در کوبا زیر نظر وزیر و فار کاز

می‌کنند، اقدام به یاری‌رسانی کرد. رییس دفاع غیرنظامی معاون وزیر نیروهای مسلح است. به همین خاطر رابطه‌ی مستقیمی وجود دارد. وقتی ستاد کل در یک فرمانداری فعال می‌شود، در واقع کل دستگاه دفاع غیرنظامی که فقط برای مقاصد خاصی نظیر مبارزه با توفان، بلایا و چیزهای مثل این در هر یک از مناطق تشکیل شده است فعال می‌شود. دیگر مثل گذشته نیست که مجبور باشیم برویم و منطقه را از مردم تخلیه کنیم. اکنون جمعیت کشور تحت رهبری دفاع غیرنظامی که بخشی از نیروهای مسلح است سازمان‌یافته‌تر شده است. مشارکت ما، مشارکت غیرمستقیم است، بیش‌تر نقش هدایتی داریم. و حزب و کل نهادهای دیگر نیز هستند. در صورت نیاز، کل نیروهای نظامی نیز مشارکت می‌کنند. باید به یاد داشت که نیروهای مسلح انقلابی همان مردم‌اند در لباس نظامی.

واترز: این نقش گسترده‌ی رهبری نیروهای مسلح انقلابی همیشه در کوبا از اهمیت بسیاری برخوردار بوده است. پس از ماجرای اوچوآ، آبرانتس و سایرین، فیدل از رهبران ارشد نیروهای مسلح خواست که حتی مسئولیت‌های بیش‌تری را بر عهده بگیرند. به گمانم، همین موقع بود که فاری (آبه لاردو کولومه)^۱ وزیر کشور شد. ویه‌گاس: بله، بعد از ماجرای آبرانتس.

واترز: سرلشکر اولیسس روزالس دل تورو^۲، که نفر دوم بعد از رائول بود، پارسال وزارت صنایع شکر را بر عهده گرفت. برگرداندن وضعیت تولید شکر به شرایط بهتر بی‌شک یکی از دشوارترین چالش‌های رویاروی این کشور است. فیدل از رهبران نیروهای مسلح انقلابی (فار) اغلب چنین درخواست‌هایی می‌کند. یکی از تفاوت‌ها با قشر افسران ارشد ارتش‌های امپریالیستی در همین است. زمانی که آن‌ها از خدمت

1- Furry [Abelardo Colomé]

2- Ulises Rosales del Toro

فعال بازنشسته می شوند، اغلب، با ارتباطات تجاری بسیار سودآوری که دارند، میلیونر می شوند. ژنرال‌های فار مظهر جایگاه ارتش در جامعه‌ی کوبا هستند. آن‌ها شاق‌ترین کارها را به عهده می‌گیرند و به این ترتیب احترام مردم را برمی‌انگیزند.

نقش نیروهای مسلح در دوران ویژه چه بوده است؟ و در رابطه با شرایط مادی دشواری که کوبا در سالیان اخیر با آن مواجه بوده ارتش چه اقدامی کرده است؟

ویه گاس: نیروهای مسلح انقلابی (فار) با سرمشق بودن خود به حل مجموعه‌ی کاملی از مسایل کمک می‌کند. همان‌طور که گفتید، به سبب اعتمادی که مردم به ارتش دارند، هرگاه که به یک کادر کارکشته‌ی واقعی نیاز باشد، تمام نگاه‌ها به سمت اعضای فار معطوف می‌شود. مورد ژنرال اولیسس، به سبب وضعی که اخیراً ما با مسأله‌ی شکر پیدا کرده‌ایم، همین مسأله است.

اعضای نیروهای مسلح تعلیم دیده‌اند تا سرمشق خویشتن‌داری و جدیت، صداقت و عزت نفس باشند. علاوه بر این، آن‌ها افرادی هستند که طریقه‌ی هدایت و رهبری را می‌شناسند. و این بی‌نهایت مهم است. در کارخانه، شرکت و سازمان، هدایت انسان‌ها مطرح است. به همین علت است که آدم نیاز به توانایی‌های تشکیلاتی دارد - تا بتواند مردم را راهبر باشد. و این موضوع در تصمیماتی که برای بیرون کشیدن اعضای کادر از نیروهای مسلح و انتصاب آن‌ها در چنین سمت‌هایی اتخاذ می‌شوند نقش عظیمی دارد.

فیدل اخیراً مطلبی گفت که مایه‌ی غرور و مباهات ماست. او گفت: ما در نیروهای مسلح یک نفر هم نداریم که ثروتمند باشد. هیچ فردی از نیروهای مسلح از سمت و مقام خود استفاده نکرده است تا ثروتمند شود. در عوض، هر عضوی از نیروهای مسلح که از خدمت مرخص می‌شود تحت شرایط آن‌چنان محقرانه‌ای بازنشسته می‌شود که ناگزیر است برای

ادامه‌ی پرداخت مخارج زندگیش به دنبال کار دیگری بگردد. زیرا در نیروهای مسلح امتیازات وجود ندارد، هر کس که بازنشسته می‌شود از امتیازی برخوردار نمی‌شود که سایر کوباییان ندارند.

آنچه ما در نتیجه‌ی کار، کوشش و از خودگذشتگی خود در دفاع از کشور دریافت می‌کنیم افتخار و قدرشناسی مردم است. زمانی که من بازنشسته بشوم، در محله‌ای که زندگی می‌کنم کمیته‌ی دفاع از انقلاب برایم سور می‌دهند. و به نشان قدردانی از فعالیتیم چکیده‌ای از زندگینامه‌ی مرا قرائت خواهند کرد، همین و بس. آنچه اعضای نیروهای مسلح نیاز دارند انگیزه‌هایی از نوع اخلاقی است. این بدان معنا نیست که احتیاجات مادی ما به کلی به فراموشی سپرده می‌شود. ما همچنان حقوقی دریافت می‌کنیم که می‌توانیم کمابیش با آن سر کنیم، گرچه نمی‌توانم بگویم که اکنون در دوران ویژه این کار آسانی است. اغلب کسانی که بازنشسته می‌شوند مجبورند در جاهای دیگر دنبال کار بگردند و همچنان کار کنند. آن‌ها هنوز سالم و تندرست‌اند، تجربه‌ی بسیاری دارند و کار کردن سبب می‌شود که آن‌ها احساس کنند که هنوز هم مفیدند. ما همچنین عادت نداریم که عاطل و باطل باشیم. این کار را اصلاً دوست نداریم. ما دوست داریم همیشه سرگرم کاری باشیم.

اما در میان تمام بازنشستگان نیروهای مسلح، شما کسی را پیدا نمی‌کنید که ثروتمند شده باشد و کسی را پیدا نمی‌کنید که از مقامش در نیروهای مسلح سوءاستفاده کرده باشد. و اگر وظایف هدایت و رهبری به عهده‌ی آن‌ها گذاشته شده، به خاطر توانایشان از نظر رهبری و مدیریت بوده و علت آن نیز داشتن تجربه در رهبری دیگران است.

به نظر من، آنچه یک نظامی بیش از هر چیز بدان نیاز دارد این است که جامعه قدر او را بداند. مثلاً، اخیراً، هرگاه که مردم می‌بینند کارها خوب پیش نمی‌رود، می‌پرسند: «چرا یک نفر نظامی را به اینجا نمی‌آورید؟» کاملاً با سایر کشورها فرق دارد. کامیلو (سی‌ان‌فیوگوس) زمانی گفت که

ارتش شورشی همان مردم‌اند در لباس نظامی. و این امروزه نیز کاملاً صدق می‌کند. این گفته‌ی کامیلو همچنان به قوت خود باقی است. و عین حقیقت است.

واترز: اغلب خوانندگان میلیتانت و پرسپکتیوا ماندیال با علاقه‌ی

فراوان

مصاحبه با ژنرال‌ها لویز کیوبا، کاررراس و فرناندز را که چند ماه قبل چاپ شدند خواندند. رفیقی از پیتزبورگ، پنسیلوانیا، که یکی از مراکز عمده‌ی تولید فولاد در ایالات متحده است، به همراه چند تن از همکارانش این مصاحبه‌ها را خوانده بود و می‌گفت به شدت تحت تأثیر قرار گرفته‌اند. وقتی پرسیدم: «چه چیز در این مصاحبه‌ها شما و کارگران همکاران را تحت تأثیر قرار داد؟» جواب او بسیار جالب بود. او، پس از چند لحظه به فکر فرو رفتن، گفت: «دو چیز. اول از همه، سطح دانش سیاسی این ژنرال‌ها.» او می‌گفت که ما به این مسأله عادت داریم که سخنرانی‌های فیدل شدیداً سیاسی باشند، اما این مصاحبه‌ها نشان داد که دامنه‌ی کادر رهبران سیاسی کوبا بسیار گسترده‌تر است. او خاطر نشان ساخت، مردم فکر نمی‌کنند که ژنرال‌های ایالات متحده آدم‌هایی هستند با بینش عمیق. او گفت که دومین نکته‌ای که او و کارگران همکارش را تحت تأثیر قرار داد "انسانیت ژنرال‌های کوبا" بود.

آیا این دو ملاک خصوصیات مهم رهبری و خصوصیات سیاسی‌ای را در بر نمی‌گیرند که وجه ممیزه‌ی یک ارتش انقلابی است؟

آموزش سیاسی

ویه‌گاس: سطح بینش سیاسی یک ژنرال و سرباز در نیروهای مسلح ما را نمی‌توان با سطح سیاسی موجود در یک ارتش سرمایه‌داری قیاس کرد. زیرا ارتش سرمایه‌داری مدعی است که غیرسیاسی است، حال آنکه ما

یک ارتش سیاسی هستیم. ما واقفیم به اینکه یک ارتش سیاسی هستیم. و کاملاً واقفیم که از چه دفاع می‌کنیم.

ما، برای اینکه به این آگاهی پایه تئوریک بدهیم، مطالعه و تفحص می‌کنیم. برنامه‌ی پایه‌ای و کاملی برای آموزش سیاسی داریم. ما در دانشکده نظامی فقط از نظر نظامی تعلیم نمی‌بینیم. درصد معینی از افسران ما همچنین فارغ‌التحصیل دانشکده‌ی نیکو لویز^۱، دانشکده‌ی حزب، هستند و از آنجا مدرک گرفته‌اند. (۱۸) رشته‌ی تحصیلی آنان حقوق سیاسی و یا حقوق اجتماعی است. این نوع تحصیلات همیشه امکان می‌دهد که آدم به مسایل با دید دیگری بنگرد و سبب می‌شوند انسان با نگاهی سیاسی به مسایل بنگرد، مانند یک مارکسیست و یک لنینیست.

دانشکده‌ی نظامی بیشتر در ارتباط با تخصص‌های ویژه است. اما در نیروهای مسلح، یک سیستم آموزش سیاسی‌ای برقرار است که ژنرال‌ها و تمام رزمندگان در آن شرکت می‌کنند.

مثلاً، در ارتش هر ترم یک سلسله سخنرانی‌هایی ایراد می‌شود که سه روز طول می‌کشد. در سپاه غرب کشور، وزرای دولت و استادان دانشگاه را می‌آورند تا درباره‌ی موضوعات خاصی صحبت کنند.

برای مثال، هنگامی که موضوع عالمگیر شدن^۲ را بررسی می‌کنیم، از زوایای مختلف به آن نگاه می‌کنیم: چگونه، همان‌طور که مارکس توضیح داده است، توسعه‌ی نیروهای تولیدی به عالمگیر شدن انجامید. همان‌طور که فیدل گفته است، چگونه عالمگیر شدن فرایند اجتناب‌ناپذیری است که یا سوسیالیستی یا سرمایه‌داری خواهد بود؛ و چگونه عالمگیر شدن نئولیبرالی همان عالمگیر شدن سرمایه‌داری است. بررسی می‌کنیم ببینیم که عالمگیر شدن چگونه اثری بر نفوذ اینترنت، بزرگراه‌های اطلاعاتی و کل این چیزها چه نوع اثری بر ارتباطات باقی می‌گذارد.

این یک نمونه‌اش بود، اما ما همچنین کلاس‌هایی در خصوص [خوزه] مارتی، مارکس و لنین داریم. هر ماه دو بار هشت ساعت کلاس تدریس برگزار می‌شود. همچنین کلاس‌هایی هست برای سربازان عادی که یک سیستم آموزشی کامل است. اما کار ما به اینجا ختم نمی‌شود. ما همچنین کلاس‌هایی برای کارگران و غیرنظامیان داریم.

موضوعات آموزشی ارتش در این دوره‌ها ضبط می‌شوند و در اختیار کل یگان‌ها قرار می‌گیرند. سخنرانی‌های ایراد شده توسط وزیران و رهبران انقلاب روی نوار ویدئو ضبط و بعد در کل یگان‌ها نشان داده می‌شوند. مواد آموزشی برخی زمینه‌ها که به آرای مارکس، لنین و خوزه مارتی مربوط‌اند در جزواتی گردآوری شده‌اند. سال گذشته موضوعات عمدتاً مربوط به «چه» بودند. ما تمامی ابعاد عقاید «چه» را تجزیه و تحلیل کردیم.

ما همچنین برنامه‌ای برای مطالعه و بررسی سالروز حوادث تاریخی داریم. برنامه‌ای داریم که «رویاروی تاریخ» نامیده می‌شود. این‌ها به تدارکات واقعی نیاز دارند. مثلاً، در سپاه غرب کشور، در ۱۳ اوت، ما «تحلیل اندیشه‌ی سیاسی - نظامی فیدل» را مطالعه و بررسی می‌کنیم. (۱۹) در این تاریخ درباره‌ی ابعاد مختلف آرای فیدل بحث و گفتگو می‌کنیم. هر واحد پایه‌ی حزبی باید گروهی را برای تحقیق درباره‌ی یک بعد خاص از عقاید فیدل تعیین و بعد آن را به سربازان عرضه کند. واحد حزبی باید قبلاً مطلب ارایه شده را تأیید کند - بدین معنی که گروهی از کمونیست‌ها آن را به طور دستجمعی مطالعه و بررسی می‌کنند. آن‌ها مطالب را حذف و اضافه می‌کنند و آن مطلب ارایه شده را غنی‌تر می‌سازند. این هم جزئی از آموزش سیاسی است.

کاپل: حدوداً سال گذشته، ما فعالیت‌هایی را ملاحظه کرده‌ایم که رهبران پیش‌کسوت نیروهای مسلح انقلابی نظیر خودتان و سایر رفقا در

میان جوانان در محل کارشان، در مدارس، در دانشگاه‌ها و در اجتماعات ترویج کرده‌اید، به خصوص از طریق برپایی سخنرانی در این مراکز. ویه‌گاس: این فعالیت، فعالیت بسیار جالبی است. ما آن را فعالیت وطن‌پرستی - نظامی - اترناسیونالیستی می‌نامیم. در سال‌های اخیر، در نتیجه‌ی دوران ویژه، مسئولیت این کار به عهده‌ی نیروهای مسلح افتاده است که مطمئن شود این فعالیت دچار نقصان نمی‌شود و در سطح بالا حفظ می‌شود. هدف این است که سنن تاریخی و رزمندگی مردم ما پرورش یابد. پنج سال قبل، انجمن رزمندگان انقلاب ایجاد شد. این انجمن تنها سازمان سربازان پیش‌کسوت است و سه نسل از کوباییانی را در بر می‌گیرد که در مبارزات گوناگون دفاع از انقلاب شرکت داشته‌اند: مبارزان ارتش شورشی، مبارزان علیه راهزنان و پلایا‌گیرون و اترناسیونالیست‌ها. این انجمن اعضای فعال نیروهای مسلح و وزارت کشور را نیز در بر می‌گیرد. هر کسی که پانزده سال سابقه‌ی خدمت فعال داشته باشد بایست یا می‌تواند عضو این انجمن شود.

کلمه‌ی "بایست" را به کار بردم زیرا وقتی که این انجمن مطلع می‌شود که شخصی پانزده سال سابقه‌ی خدمت فعال دارد، ما به طور اتوماتیک از او دعوت می‌کنیم به انجمن رزمندگان انقلاب بپیوندد. به اعضای انجمن برنامه‌ای برای فعالیت در مدارس داده می‌شود تا سنت رزمندگی‌مان را به بچه‌ها یاد دهند. این کار مهم است، زیرا اینجا شخص صرفاً از نبردی صحبت نمی‌کند که سال‌های سال قبل صورت گرفته است. بلکه در اکثر موارد این خود آن‌هایی هستند که در رزم شرکت کردند و آنچه را در یک واقعه‌ی تاریخی اتفاق افتاده است برای بچه‌ها تعریف می‌کنند. این تاریخ زنده است. مثلاً، من برای مدرسه‌ای که در همین گوشه‌ی خیابان است منصوب شده‌ام. از من خواستند بروم و با شاگردان جلسه‌ای داشته باشم و درباره‌ی معنای پیروزی انقلاب و ارتش شورشی مطالبی ارائه دهم و بعد باب پرسش و پاسخ را باز کنم. پرسش و پاسخ یکی دیگر از روش‌هایی

است که ما در آموزش وطن پرستی و انترناسیونالیسم به کار می گیریم. به معنای وسیع کلمه، حزب هدایت این فعالیت را بر عهده دارد. این روش، قابل لمس ترین شکل اجرای فعالیت ایدئولوژیک در میان مردم است. قانون نظام - فکر می کنم ماده ی ۷۵ باشد - می گوید که آموزش وطن پرستی - نظامی و انترناسیونالیستی، فعالیتی سیاسی است که در میان مردم و با هدف دفاع از انقلاب صورت می گیرد. چرا می گویم "با هدف دفاع از انقلاب"؟ زیرا ما در حال ایجاد حس وطن پرستی هستیم، ما در حال ایجاد روحیه ی دفاع از این وطن هستیم، مبتنی بر آنچه در تمام سنن و ارزش هایمان ریشه دارد.

کاپل: طی دوران ویژه، اقدامات اقتصادی که کوبا به ناگزیر اتخاذ کرده است موجب شده اند که تأثیرات بازار جهانی سرمایه داری و ارزش ها و روابط اجتماعی آن پیش تر رسوخ کنند، حال آنکه آن ها در تناقض و نقطه ی مقابل ارزش ها و روابط اجتماعی ای هستند که انقلاب برای آنان جنگیده است. انقلابیون کوبا نبرد سیاسی ای را علیه تمام این تأثیرات سرمایه داری شروع کرده اند. این وضعیت چه اثراتی روی تاریخ زنده ای که شما حاملش هستید و تجارب سیاسی ای که شما سعی دارید به نسل جوان منتقل کنید دارند، نسلی که هرگز تجربه ی تکوین یک انقلاب سوسیالیستی و پایه گذاری یک جامعه ی نوین را نداشته است؟

انجمن جوانان کمونیست

وییه گاس: به اعتقاد من، کاری که ما داریم انجام می دهیم حیاتی است. اما این فعالیت، به خودی خود، مسأله ی مبارزه ی ایدئولوژیک را حل نمی کند. مجموعه ی کاملی از نهادها باید باشند تا در این مبارزه و در کل این جنگ ایدئولوژیک سهمیم باشند. اما وجود افرادی که مورد احترام اند، افرادی که در میان همسایگان شان از احترام بسیاری برخوردارند و وجود افرادی که سرمشق فداکاری، کار و کوشش و تعهد هستند، تأثیر عمیقی بر

جوانان می‌گذارند.

به نظر من، انجمن جوانان کمونیست (یوجی‌سی)^۱ باید حضور فیزیکی افزون‌تری در محلات داشته باشد. نه فقط در کارخانه‌ها و نه فقط در مدارس بلکه در میان محلات نیز باید حضور فعال داشته باشد. برخی اوقات یک جوان به مدرسه نمی‌رود و سر کار نیست، اما در محله‌ی زندگی خود که هست. ما نمی‌توانیم آن‌ها را همانطور به حال خود رها کنیم. این، عقیده‌ی من است.

حزب هسته‌ها یا کانون‌هایی در محلات دارد، اما یوجی‌سی ندارد. یوجی‌سی در کارخانه‌ها، مدارس و دانشگاه‌ها و نیروهای مسلح هسته دارد. اما جوانان پرجمعیت‌ترین گروه‌های "مستقل" در محله‌ها هستند. در سپاه غرب کشور، انجمن جوانان کمونیست به افراد غیرعضو نیز توجه دارد.

یوجی‌سی سپاه‌های جوانان پانچیتو گومز تورو^۲ را سازمان داده است. سپاه جوانان سازمانی متشکل از داوطلبان است. در واقع، به‌منظور تأکید اینکه عضویت در آن داوطلبانه است، هر کس که عضو می‌شود باید بیست سنت پردازد. اعضا می‌توانند در برنامه‌های تفریحی و سایر رویدادها شرکت کنند. در میان آن‌ها اعضای انجمن جوانان کمونیست (یوجی‌سی) نیز هستند و آن‌ها فعالیت عضوگیری را بر عهده دارند و درباره‌ی ماهیت یوجی‌سی و درباره‌ی تاریخ انقلابیمان صحبت می‌کنند. اعضای یوجی‌سی با افراد غیرعضو همگام می‌شوند. ما به اعضای یوجی‌سی می‌گوییم: «مراقب فلانی باش، به او توجه کن، با او کار کن.» ما باید کار مشابهی را با جوانانمان که نه تحصیل می‌کنند و نه شاغل اند انجام دهیم. ما نمی‌توانیم از آن‌ها غافل شویم و نمی‌توانیم آن‌ها را برای دشمن بگذاریم تا آنان را تحت تأثیر قرار دهد. اگر آن‌ها موسیقی آمریکای شمالی را دوست دارند، اگر آن‌ها رقص و چیزهای مثل آن را دوست

1- U.J.C = Union of Young Communists

2- Panchito Gómez Toro

دارند، ما باید به آنها برسیم تا آنها نیز زندگی خودشان را داشته باشند. وقتی من جوان بودم، پیشاهنگ بودم. والیبال و بیسبال بازی می‌کردم. فعالیت‌هایی داشتم که سبب شدند زندگی سالمی داشته باشم.

باید فعالیت‌های سالم در دسترس جوانان قرار بگیرد. و این کار را بدون آنکه به آنها بگوییم چه بکنند و چه نکنند باید سازمان داد. توجه دارید که سپاه‌های جوانان پانچیتو گومز تورو گروه‌هایی مجزا و مستقل هستند؛ سپاه جوانان یوجی سی نیست. عضوی از یوجی سی گروهی را ایجاد می‌کند، آن را سازمان می‌دهد و اعضای یوجی سی به عضویت آن در می‌آیند، اما این گروه به یوجی سی تعلق ندارد. آنها باید، به عنوان اعضای این سازمان و سپاه که تقریباً همه نوع آدمی را در برمی‌گیرد، شخصاً از طریق کوشش خود احترام و ارادت دیگران را کسب کنند. آنها هر اندازه که مؤثر باشند نفوذ یوجی سی را بالا برده‌اند. آنها از کمیته‌ی محلی یوجی سی کمکی دریافت نمی‌کنند مبنی بر اینکه "باید این کار را بکنید." نه! کمیته‌ی محلی یوجی سی از طریق اعضایش که عضو این سازمان و سپاه هستند این کمک را ارایه و این خدمت را انجام می‌دهد. کمیته‌ی محلی باید اعضایش را راهنمایی کند که چگونه نظر سایر جوانان را به عقاید خود جلب کنند. زیرا اگر این طور عمل نشود، روحیه‌ی مشارکت در جوانان کشته می‌شود. آدم باید نظر مساعد آنها را جلب کند.

واترز: اسم "پانچیتو گومز تورو" از کجا آمده است؟ او کیست؟

وییه گاس: پانچیتو گومز تورو یکی از پسران ماکسیمو گومز بود. او در جنگ در کنار ماسئو کشته شد. او سمبل جوانان کوبا است، و زندگی‌نامه‌اش بسیار زیباست. او همراه با خوزه مارتی در آمریکای لاتین سفر کرد و به شدت تحت تأثیر او و ماسئو قرار گرفت. هنگامی که ماسئو در نبرد کشته شد، پانچیتو جلو رفت تا از پیکر ماسئو دفاع کند و هم آنجا کشته شد.

«چه» و جنگ انقلابی کنگو

واترز: در سال گذشته قسمت‌هایی از کتاب وقایع جنگ انقلابی کنگو نوشته‌ی «چه» اینجا در کوبا چاپ شد. همچنین تعدادی مقاله درباره‌ی مأموریت انترناسیونالیستی کوباییان در کنگو، از جمله مقاله‌ای که شما نوشتید، در مطبوعات کوبا چاپ شده است. مأموریت انترناسیونالیستی به کنگو پیش از آن فصل تقریباً ناشناخته‌ای در تاریخ آفریقا و در تاریخ انقلاب کوبا بود. (۲۰)

وییه‌گاس: بله، من همچنین سرگرم آماده کردن خاطراتی هستم که در آن مدت در کنگو نوشته‌ام.

واترز: تفسیرهای بسیاری، خصوصاً از سوی دشمنان انقلاب، نوشته شده است که گویا اقدام کوبا در کمک به نیروهای آزادی‌بخش در کنگو ماجراجویی و فاجعه‌ای بزرگ بود. از این نوع انتقادات در چندین زندگینامه‌ی نوشته‌شده درباره‌ی «چه» و در سایر مقالات دیده می‌شوند. ارزیابی شما چیست؟

وییه‌گاس: من فکر می‌کنم که ما باید به رویدادهای کنگو از دو جنبه نگاه کنیم: سیاسی و انسانی.

نخست، جنبه‌ی انسانی. طی آخرین سفر «چه» به آفریقا و آسیا در فاصله‌ی دسامبر ۱۹۶۴ تا مارس ۱۹۶۵، او توانست توان بالقوه‌ی انقلابی در آفریقا را تشخیص دهد و راه‌های کمک انقلاب کوبا را برای تحقق این توان بالقوه بررسی کند. او به فیدل پیشنهاد داد که کوبا به برخی از کشورهای آفریقایی، نظیر گینه، آنگولا و کنگو، کمک کند. و فیدل معتقد بود که این نظر درست است.

در عین حال، خود «چه» قبلاً تصمیم خود را گرفته بود که کوبا را ترک کند. و قصد نداشت به آفریقا برود. هر کس که این طور فکر کند کاملاً در اشتباه است. «چه» می‌خواست به آرژانتین، به وطنش، برود و برای آمریکای لاتین بجنگد. اما هنوز شرایط برای مبارزه در آنجا مهیا نشده

بود. بنابراین از او خواستند اندکی این طرح‌ها را به تأخیر بیندازد. قرار بود آن طرح‌ها فقط به مدت کوتاهی به تأخیر انداخته شوند و «چه» دید که می‌تواند از این فرصت استفاده کند و به آفریقاییان یاری دهد. البته نه به عنوان رزمنده، بلکه به عنوان مشاور.

همه چیز - از جمله اطلاعات دریافت شده از رفقای که پیش‌تر به آنجا اعزام شده بودند - دال بر این بود که شرایط مناسب وجود دارد. «چه» وضعیت موزامبیک، گینه و آنگولا را بررسی کرد، اما معلوم شد که کنگو واقعاً جایی است که نبرد آزموده‌ترین مبارزان، بیش‌ترین سنت مبارزاتی و تجارب لومومبا را پشت سر دارد. باید اضافه کنم که «چه» به لومومبا و میراثش احترام می‌گذاشت و تا اندازه‌ای نسبت به آن‌ها احساس تعهد می‌کرد. «چه» واقعاً به طور خاصی تمایل داشت که در جهت کمک به یاران لومومبا بکوشد.

کل ماجرا همین نبود. فقط قصد و تصمیم بر این نبود که «چه» و یگانش به آفریقا بروند. دولت کوبا نیز به تعهداتی که به‌هنگام سفر «چه» ایجاد کرده بود عمل کرد. یک گروه از کوباییان، یک گردان، برای کمک به کنگوی فرانسه اعزام شدند. گروهی نیز به گینه اعزام شد. به عبارت دیگر، تعهداتی که داده شده بود معلق نماندند. (۲۱)

پس از اینکه تصمیم گرفته شد که «چه» عازم سفر شود، ویکتور درِکه^۱، که پیش‌تر به فرماندهی گروه کنگویی انتخاب شده بود، قایم‌مقام او در آن مأموریت شد. همه‌ی افراد این یگان سیاه‌پوست بودند به‌جز «چه» - که قصد داشت مدت کوتاهی برای کمک آنجا بماند - و رابطش با آمریکای لاتین، یعنی خوزه ماریا مارتینز تامایو، ملقب به پاپی^۲، تنها سفیدپوستان یگان اعزامی بودند.

تصور می‌شد که سازمان‌های انقلابی در آفریقا رزمندگان سفید را نمی‌پذیرند. به همین علت بود که، به غیر از «چه» و پاپی، بقیه‌ی کوباییان

1- Víctor Dreke

2- Papi, José María Martínez Tamayo

جملگی سیاه‌پوست بودند.

زمانی که به کنگو رسیدیم، دیدیم که اوضاع آن‌طوری نیست که رهبران آنجا به ما گفته بودند. از جهتی انتظار داشتیم که (لوران) کابایلا و (گاستون) ساومیالوت^۱، رهبران مبارزه در آن منطقه، ستادشان در تبعید را ترک کنند و به ما در خط مقدم جبهه بپیوندند. (۲۲) این نشد. این رهبران نیامدند تا به ما بپیوندند. وقتی «چه» به آنجا رسید، وضع بدین منوال بود و تغییری هم نکرد.

ما متعهد شده بودیم و بر تعهدات خود از جمله اعزام پزشک و سایر تعهدات عمل کردیم. «چه» از حمایت کامل فیدل برخوردار بود. فیدل گفت: «ما "چه" را به هر نحوی که ممکن باشد حمایت می‌کنیم.» فیدل تعدادی از افراد زبده را فرستاد که به تشکل مبارزه کمک کنند. از جمله (اسکار) فرناندز مل و (اسکار فرناندز) پادایلا به مقصد سفارت کوبا در تانزانیا و (امیلیو) آراگونس^۲ اعزام شدند.

اگر بشود انتقادی کرد، من فکر می‌کنم، باید این انتقاد صورت گیرد که ما خصوصیات و سنن آفریقاییانی را که در آن زمان با آنان همکاری می‌کردیم، کاملاً درک نمی‌کردیم. پایه‌های جنبش، ما را پذیرفته بودند، اما رهبرانشان ما را نپذیرفتند. این، واقعیت است. تقصیر به گردن کسی نبود؛ مسأله، مسأله‌ی سنن رهبری بود.

در مقطع خاصی، «چه» تصمیم گرفت هر کوبایی که مایل است آنجا را ترک کند به کوبا برگردد، حال آنکه او و آن‌هایی که خود مایل بودند بمانند. زیرا، از نظر او، جوهر و امکان پرورش کادر در میان خود رزمندگان آفریقایی وجود داشت.

اعتقاد «چه» همیشه این بود که مبارزه رهبران خودش را غربال و انتخاب می‌کند. خود مبارزه آشکار می‌سازد که چه کسی عزم دارد و قادر

1- (Laurent) Kabila, (Gaston) Soumialot

2- (Oscar) Fernández Mell, (Oscar Fernández) Padilla, (Emilio) Aragonés

است رهبر باشد و چه کسی نیست. «چه» می‌دید که از بین آن گروه هزاران نفری، رهبران خود سر بر خواهند آورد. او سخت کوشید کسی را بیابد که این مسئولیت را با او مشترکاً بر دوش کشد. اما در نهایت، موفق نشد. به اعتقاد من، او موفق نشد، زیرا هنوز در میان رزمندگان آفریقایی حس بسیار عمیقی از ملیت به وجود نیامده بود.

آن‌هایی هم که این آگاهی را داشتند آنجا در خط مقدم جبهه نبودند. در عوض، آگاهی قومی و قبیله‌ای بود و آگاهی منطقه‌ای. هنوز مفهوم ملت ریشه ندوانیده بود. به اعتقاد من، علت شکست همین بود.

«چه» طی این دورانی که در آفریقا بسر برد از نظر شخصی، دو دل بود. او می‌خواست کوبا را ترک کند تا با سایر مبارزان همکاری کند. او نمی‌توانست به آرژانتین برود. از این رو تصمیم گرفت به جایی برود که احساس می‌کرد می‌تواند کمکی کند. تحسین و گرمی داشتن و احترام او به لومومبا، به آن کسانی که در آن مبارزه بودند و واقعاً قدرت قابل ملاحظه‌ای داشتند، به شدت او را تحت تأثیر داشت. اما از طرف دیگر مشکل اساسی در آنجا تقسیمات و اختلافات قومی بود، مسأله‌ای که «چه» نمی‌توانست بر آن فایق آید. در اصل، ریشه‌ی این مسأله در میزان رشد اجتماعی بود.

ما برای هر قبیله یک گروه کوبایی معین کردیم تا همکاری کنند و بدینوسیله موفق شدیم تا حدی بر این تقسیمات قومی غلبه کنیم. بدین ترتیب آن‌ها عامل مشترکی داشتند - و این عامل مشترک مشاورین کوبایی بودند. این باعث شد که «چه» بتواند مسئولیت رهبری را انجام دهد. گرچه قبایل مختلف با یک زبان صحبت نمی‌کردند، گرچه حرف هم را نمی‌فهمیدند، کمابیش همیشه حلقه‌ی رابطی میان خود داشتند، زیرا کوبایی‌ها بین همه‌ی قبایل بودند. همین حلقه‌ی رابط بود که همه‌ی آن‌ها را به رهبری وصل می‌کرد و در مواقعی اجازه می‌داد همه با هم همکاری داشته باشند.

اما یک کار را ما نمی‌توانستیم انجام دهیم زیرا با اصولمان مغایرت داشت: اینکه رهبری که ما را به آنجا دعوت کرده بود، کنار بزنیم و مستقیماً با توده‌ها کار کنیم. این، مسأله‌ی بفرنجی بود. ما بدون کنار آمدن با ساومیلوت، کایلا و سایر رهبرانی که به ما در خط مقدم ملحق نشده بودند نمی‌توانستیم اطرافیان را به سوی خودمان جلب و با خود همراه کنیم.

بنابراین، تا آخرین لحظه، ما به آن‌ها وفادار ماندیم. اگر کسی بتواند بگوید که رفتن و کمک کردن به مبارزه‌ی کنگو اشتباه بوده است، باید آن را از چشم‌انداز هدفی نگاه کند که ما کوشیده بودیم بدان توفیق یابیم.

ما سعی کرده بودیم آن‌ها را به نحوی سازماندهی کنیم که به گسترش هرچه بیشتر مبارزه کمک کنند. این، نظر «چه» بود. و کمک کردن به آن‌ها به هر شیوه‌ی ممکن. نظر ما این نبود که آن‌ها را کمونیست کنیم و از آن‌ها سوسیالیست بسازیم. عقیده بر این بود که به تثبیت عقاید لوموبا و آنچه او برای آن مبارزه کرده بود کمک شود. همان‌طور که انتظار می‌رفت، تأثیر ما باعث شد آن‌ها کمی به سمت چپ حرکت کنند و بیشتر تر ضدامپریالیست شوند و کمک کرد آن‌ها با مترقی‌ترین عقاید ارتباط یابند. و ما در این امر رو به پیشرفت بودیم.

واترز: شما، بدون اینکه وارد عمل شوید، نمی‌توانستید بفهمید که امکان چه کاری وجود دارد و به چه چیز می‌توان دست یافت. نتیجه می‌بایست در مبارزه مشخص می‌شد.

وییه‌گاس: می‌توان گفت که آن‌جا ما با واقعیت تصادم کردیم، آن‌جا رهبرانی نبودند که بتوانیم برای حمایت به آنان تکیه کنیم.

نیروهای حاضر در کنگو تصمیم گرفته بودند حمله‌ای را به فرانت‌دوفورس شروع کنند. (۲۳) این حمله عجولانه صورت گرفت، پیش از آنکه شرایط آماده باشد. به تدارکات و تعلیمات بیش‌تری نیاز بود. در جنگ نامنظم، اگر اصول و مقدماتش را خوب آماده کنید، می‌توانید نتیجه

مطلوب را به دست آورید. اما آنجا ما باید از صفر شروع می کردیم. مسایل رو در روی ما ذهنیات ایدئولوژیکی و مذهبی خاصی بودند که اوضاع را بسیار پیچیده می کرد. مثلاً، می گفتیم: «بیااید سنگر بسازیم.» و جواب می دادند: «نه، ما در سنگر نمی رویم. چاله های داخل زمین مال مرده هاست.» می گفتیم: «این طور نمی توانی تیراندازی کنی، باید با تفنگ هدف گیری کنی.» اما مسأله فقط هدف گیری نبود. باید به آنها نشان می دادیم که چگونه یک چشم را ببندند و با چشم دیگر نشانه بروند. باید به آنها یاد می دادیم که چگونه یک چشم را ببندند، زیرا بعضی ها این کار را بلد نبودند. همه ی اینها مستلزم این بود که ما نخست به آنها تعلیم و آموزش دهیم و این کار هم به صبر و شکیبایی فوق العاده ای نیاز داشت.

شما در کتاب «چه» این مطالب را نمی بینید؛ آنچه در آن کتاب می بینید بحثی است که پیرامون وقایع روز صورت گرفته است. و هنگامی که کسی به اندازه ی «چه» نقاد باشد، مطالب نوشته شده همیشه تند و تیزند، خصوصاً زمانی که اوضاع بر وفق مراد پیش نمی رود.

در گروه کوبایی ما هنوز رفقای بودند که فقط شش کلاس سواد داشتند. درک آداب، رفتار و زندگی آفریقاییان ساده نبود. این وضعیت سبب شد چند نفر - نه تعداد بسیاری، دو یا سه نفر - تقاضا کنند که آنجا را ترک کنند و به کوبا برگردند.

این عمل برای «چه» قابل فهم نبود. آدم باید بداند که «چه» چه کسی را به عنوان یک انقلابی کوبایی قبول داشت. معیار او همیشه بسیار بالا بود - مانند آنکه ما امروز داریم. «چه» اعتقاد داشت که یک انقلابی کوبایی، بیش از هر چیزی، باید حرف و عملش یکی باشند.

نخست، برداشتی بود که «چه» از معنای انقلابی بودن داشت. زمانی او گفت: انقلابی بودن "بالاترین منزلتی است که نوع بشر می تواند به آن دست یابد." اما بعد او صفت "کوبایی" را هم به این تعریف اضافه کرد. چنانکه «چه» در نامه اش به فیدل می نویسد، او هرگز از یک انقلابی

کوبایی بودن دست بر نخواهد داشت. (۲۴) سایر کوبایی‌هایی که از الگوی «چه» پیروی می‌کنند نیز همین نوع احساس را دارند. از خودگذشتگی «چه» و احساس تعهد او را هر کسی نمی‌تواند به آسانی به دست آورد. وقتی اشخاصی که نماینده‌ی انقلاب کوبا بودند به نحوی مطابق با این خصوصیات رفتار نمی‌کردند، «چه» به شدت از آنان انتقاد می‌کرد.

آدم می‌بایست آن وضعیت را [در آفریقا] تجربه کرده باشد تا بفهمد. من اغلب فکر می‌کنم وقتی سعی می‌کنم آن را توضیح دهم، واقعاً نمی‌توانم منظور خودم را بفهمانم. و زمانی که شرایط آنجا را شرح می‌دهم، فقط این کار را به منظور دفاع از «چه» انجام نمی‌دهم. من از واقعیت صحبت می‌کنم. و مدت زمانی که آنجا بودیم کوتاه بود و گذرا.

واترز: در آغاز گفتید که وقایع کنگو دو جنبه داشت، سیاسی و انسانی. و جنبه‌ی سیاسی چطور؟

وییه‌گاس: اگر از زاویه‌ی سیاست جهانی به آن وضعیت نگریسته شود، وضع بسیار پیچیده بود. ما در قاره‌ی آفریقا بودیم، در دنیایی که بسیار کمتر از امروز عالمگیر شده بود. گروه‌بندی‌های سازمان‌یافته‌ی منطقه‌ای به دنبال منافع قاره‌ای خودشان بودند.

پس از آنکه مبارزه در نبرد فرانت‌دوفورس شروع شد و در آن نبرد ما چند مبارز را از دست دادیم، «چه» تصمیم گرفت جنگ چریکی را پیش بگیرد. ما شروع کردیم به کمین کردن و استفاده از روش‌های جنگ نامنظم و تدارک حملات چریکی.

دولت کنگو، که جنبش لومومبا علیه آن می‌جنگید، به سازمان وحدت آفریقا متوسل شد و از این سازمان خواست که به علت حضور کوباییان، در این جنگ دخالت کند. در نشستی در آکرا مذاکراتی در سازمان وحدت آفریقا و در میان رؤسای جمهور کشورهای آفریقایی صورت گرفت و آن‌ها خط مشی کلی‌ای را اتخاذ کردند که بر مبنای آن به نیروهای اپوزیسیون در

هیچ جنگ داخلی‌ای کمک ندهند. (۲۵) آنها تصمیم گرفتند که فقط از نیروهای حمایت کنند که علیه یک قدرت استعماری می‌جنگند. این بدین معنا بود که آنها از آن به بعد فقط از جنبش‌های انقلابی در مستعمرات پرتقال - تنها مستعمرات باقی‌مانده - حمایت می‌کردند. این موضع با موضع سابق سازمان وحدت آفریقا، که از نیروهای طرفدار لومومبا حمایت آشکار کرده بود، فرق داشت.

البته نامیبیا نیز بود، اما به آن به‌عنوان یک مستعمره نگاه نمی‌کردند. نامیبیا به اصطلاح تحت قیمومیت سازمان ملل بود.

گروه‌های کنگویی مستقیماً علیه یک قدرت استعماری نمی‌جنگیدند. کنگو رسماً مستقل بود؛ قدرت استعماری قدیمی، بلژیک، رفته بود. حتی اگر نیروهای دولتی نماینده‌ی قدرت‌های استعماری و امپریالیستی، یعنی استثمارگران، بودند، با همه‌ی این‌ها، گروه‌های کنگویی در حال جنگ با برادران خودشان بودند. شرایط فرق می‌کرد و مبارزه علیه موبوتو^۱ مقوله‌ی دیگری بود. و این مبارزه را به‌گونه‌ای نمایش می‌دادند که گویی دو جناح در حال کشت و کشتار یکدیگرند.

سازمان وحدت آفریقا نیز بر جنبش انقلابی در کنگو فشار آورد و آنها را وادار کرد که به نیروهای خارجی بگویند بروند. فشار روی موبوتو نیز بود - در واقع در این مقطع موبوتو رفته بود و ژوزف کاساوبو^۲ در مصدر امور بود - تا کل نیروها را وادار به ترک آنجا و مزدوران را بیرون کنند. در این زمینه، آنها همچنین به تانزانیا فشار آوردند تا کشتی‌ها، تسلیحات و دیگر ادوات ارسالی برای نیروهای جنبش طرفدار لومومبا را توقیف کنند. واترز: اگر شرایط در کنگو شباهت نزدیک‌تری به آنچه شما در ابتدا

فکر می‌کردید داشت، کل تاریخ آفریقا به‌گونه‌ای دیگر شکل می‌گرفت. ویه‌گاس: اگر، به رغم شرایطی که پیش‌تر در رابطه با تک‌تک رهبران توضیح دادم، مبنا بر حفظ مبارزه و جنگ گذاشته شده بود، وضع به طور

1- Mobutu

2- Joseph Kasavubu

کل فرق می‌کرد. حضور گروه‌های کوچک کوبایی در هر یگان این امر را ممکن ساخت. به همین دلیل زمانی که این وضع سیاسی جدید به وجود آمد، فیدل تصمیم‌گیری نهایی را باز گذاشت. فیدل دست «چه» را باز گذاشت؛ این خود «چه» بود که باید تصمیم می‌گرفت چه کار کند، در هر صورت همیشه می‌توانست از پشتیبانی کوبا مطمئن باشد. یک هیأت بلندپایه از کمیته‌ی مرکزی (حزب کمونیست) کوبا برای بحث و مذاکره با تانزانیایی‌ها فرستاده شد.

اما مشکل ما توافقنامه‌ی سازمان وحدت آفریقا بود. مشکلی با تانزانیایی‌ها نداشتیم.

«چه» سعی کرد، جنگید، و دست به کار شد تا ببیند چه کسانی می‌مانند. او به کوبایی‌ها گفت: «هر کس که می‌خواهد می‌تواند برود. هر کس که می‌خواهد بماند می‌تواند بماند.» این تصمیمی بود که «چه» گرفت. با وجود این، حتی یک تن از رهبران گروه‌هایی که در کنگو در حال جنگ بودند در خط مقدم به ما نپیوستند. هیچ کدام. در این مقطع این عقیده مطرح شد که برویم و در منته‌الیه‌ی دیگر کشور پیرره مولله^۱ را پیدا کنیم. ما خودمان شروع کردیم به فشار آوردن و گفتیم که کار منطقی این است که برویم به سراغ مولله.

«چه» به ما گفت برویم دنبال مولله بگردیم. اما ما مجبور بودیم کل کنگو را زیر پا بگذاریم، کشوری با چیزی در حدود سه میلیون کیلومتر مربع مساحت. از این سو به آن سوی کنگو رسیدن مستلزم سفری بود مانند راهپیمایی بزرگ مائو تسه‌دونگ. این، عقیده‌ی «چه» بود. او می‌خواست همراه چهار نفر دیگر برود. اما ما گفتیم: از کجا «چه» مطمئن است که مولله آنجا در خط مقدم، در رأس مبارزانش، باشد، با توجه به اینکه ساومیالوت و کابیلا نیز به خط مقدم نیامده بودند. این مسأله «چه» را به فکر انداخت. او واقعاً دلیلی نداشت که مطمئن باشد، پس از یک

1- Pierre Mulele

راهپیمایی طولانی، مولله را آنجا پیدا خواهد کرد. در این برهه بود که او تصمیم گرفت کنگو را ترک کند.

من واقعاً اعتقاد دارم اگر از نقطه نظر فردی به موقعیت «چه» بنگریم، او نمونه‌ی از خودگذشتگی و ایثار بود. او، بدون هیچ قید و شرطی، خود را کاملاً وقف کرد. اکثر آن‌ها هرگز متوجه نشدند که او کیست. (۲۶) و زمانی که آن رهبران دانستند که «چه» آنجاست، خودشان را باختند. آن‌ها بایست چه کار می‌کردند؟ آن‌ها خودشان هیچگاه آنجا در صف مقدم نیروهایشان نبودند. آن‌ها هیچ علاقه‌ای نشان نداده بودند که آنجا باشند. و حالا کسی آمده بود تا در داخل کشور به آن‌ها یاری دهد، حال آنکه خودشان خارج از کشور بودند. برای آن‌ها این وضع واقعاً سخت و دشوار بود. تا اینکه آن‌ها به خود آمدند و با این مسأله مواجه شدند که سازمان وحدت آفریقا فشار را شروع کرده و خواستار خروج ما شده بود.

بنابراین باید زمان و مکانی را که کل این وقایع در آن اتفاق افتادند در نظر بگیرید. در چند ماه کوتاهی که «چه» آنجا بود، به تدریج متوجه شد که چشم‌انداز و آتیه‌ای برای اینکه کارها به سرانجامی برسد وجود ندارد.

نیروی کمکی و تقویت‌کننده‌ی انقلاب

واترز: سال گذشته، بقایای «چه» و چند تن دیگر از رفقا که در بولیوی کشته شده بودند به کوبا بازگردانده شدند. (۲۷) شما در مراسم باشکوه و چشم‌گیر سانتاکلارا فرمانده گارد احترام نظامی بودید. مسأله‌ای که در این رویداد به نظر ما بیش‌ترین اهمیت را داشت این بود که این رویداد وسیله‌ای شد برای مردم کوبا تا تعهد انقلابیشان را اظهار و حمایت خود را از خط و مشی پرولتاریایی اترناسیونالیستی‌ای که «چه» و سایر رفقا در بولیوی به خاطر آن جنگیده بودند دوباره اعلام کنند.

وقار و عظمت این مراسم و غلیان خودجوش احساسات و احترامات، ادای احترام به تمام آن کسانی بود که برای آینده‌ی نوع بشر جنگیده و

کشته شده‌اند. آثار این رویداد در داخل کوبا چگونه بود؟
 ویه‌گاس: ما مردمی نیستیم که وقتی کسی از پا در می‌آید هیاهو به راه
 بیندازیم. ما مرده‌ها را پرستش نمی‌کنیم. به نظر من، استقبال از «چه»
 ماهیت عمیق سیاسی و ایدئولوژیک دارد. صرفاً ادای احترام به کسی که
 کشته شده است نیست. این استقبال در واقع نشانه‌ی عشق، احترام و
 همسویی با آن چیزی است که «چه» نماینده‌ی آن بود. در واقع ادای
 احترام کل مردم ما به «چه» بیانگر همین نکته است.

«چه» با آنچه تعلیم داد و با سرمشقی که شخصاً از خود باقی گذاشت
 به پیدایش این رویداد کمک کرد. این سرمشق فردی تأثیر عمیقی بر مردم
 داشت. برخی از کوبایی‌ها از «چه» چیزی نمی‌دانند، به جز آنکه او جان
 خود را از دست داد. بسیاری دیگر آرزو می‌کنند که کاش «چه» امروز طی
 این دوران سخت و بفرنج مردم ما در کنار ما می‌بود و می‌جنگید. به اعتقاد
 من، کل این‌ها دلایلی هستند که منجر شدند بسیاری از مردم، نه تنها در
 سانتاکلارا بلکه در کل طول مسیر، به شکل فوج‌های عظیم به خیابان‌ها
 بریزند. این حضور گسترده همسویی مردم با عقاید و اصول «چه» را نشان
 می‌داد.

این استقبال تأثیر عظیمی بر من باقی گذاشت. من بر جیب‌های حامل
 بقایای هر یک از رزمندگان سوار بودم. می‌توانستم دیسپلین عالی مردم و
 سازماندهی فوق‌العاده‌ای را ببینم. می‌توانم بگویم که از میدان انقلاب در
 هاوانا و در کل مسیر تا سانتاکلارا به ندرت فضای خالی‌ای به چشم
 می‌خورد. مردم از شهرهایی که فاصله‌ی طولانی‌ای با بزرگراه این مسیر
 داشتند می‌آمدند تا به «چه» ادای احترام کنند.

اتفاقات تکان‌دهنده‌ای روی داد. مثلاً، لحظه‌ای را به یاد دارم که در
 حال وارد شدن به ایالت ویلاکلارا بودیم. نمی‌دانم آن همه آدم را از کجا
 توانسته بودند به آنجا بیاورند. همان‌طور که عبور می‌کردیم، مردم سرود

کارلوس پوئبلا^۱ را می‌خواندند. (۲۸) آن‌ها دایم سرود می‌خواندند، این سرود از بلندگوها پخش می‌شد و مردم همراه با آن زمزمه می‌کردند. و سرود بی‌انتها بود و بی‌انتها و بی‌انتها. این رویداد عمیقاً تکان‌دهنده بود. سخنرانی کوتاه فیدل در مراسم ساتاکلارا اثری جاودانی بود. این سخنرانی نشان داد که چرا او چنین تأثیری بر مردم ما گذاشته است. وقتی فیدل گفت که این مراسم وداع با «چه» نیست، بلکه خیرمقدم به یک نیروی کمکی است، افکار نقش بسته در ذهن مردم را جمع‌بندی کرد. نیروی کمکی ای تقویت‌کننده! تا در کنار ما بجنگد!

و اکنون تانیا^۲ نیز به این نیروی کمکی خواهد پیوست و این بدین معناست که زنان نیز بخشی از این نیروی کمکی خواهند شد. (۲۹) به سبب نقش تعیین‌کننده‌ای که زنان در جامعه دارند این مسأله حایز اهمیت است. تانیا سمبل این نقش است. و همراه با تانیا، نه رزمنده‌ی دیگر نیز خواهند آمد تا صفوف این نیروی کمکی را حجیم‌تر سازند، نیرویی که به قول فیدل نیروی رزمنده‌ی آمریکای لاتین است. و برای کل این قاره مهم است که یگانی از رزمندگان آمریکای لاتین در اینجا داشته باشند. من اعتقاد دارم که این انترناسیونالیست‌ها در مواجهه با مبارزاتی که پیش رو داریم و مبارزات کنونی‌مان قدرت عظیم‌تری به ما خواهند بخشید.

عقاید «چه» زنده‌اند و ما همچنان در راه این عقاید مبارزه می‌کنیم، عقایدی که او زندگیش را برای آن فدا کرد. ما امروز، در دوران ویژه، در حال مبارزه هستیم تا به بهره‌وری بیشتری دست یابیم و نسبت به اصولمان وفادارتر باشیم. این عقاید امروز چنین معنایی را در بردارند. این عقاید رؤیاهای و آرمان‌هایی هستند که ما را با یکدیگر متحد می‌سازند ■

پی‌نوشت

۱. برای کسب استقلال از اسپانیا، دو جنگ عمده در کوبا صورت گرفت: جنگ ۱۸۶۸-۱۸۷۸ و جنگ ۱۸۹۵-۱۸۹۸ که به شکست اسپانیا انجامید. کوبا یک جمهوری مستقل شد، اما دولت آن در واقع زیر سلطه‌ی نیروهای اشغال‌گر ایالات متحده قرار گرفت. نگا یادداشت‌های آخر کتاب، الحاق‌گرایان.
۲. دومین جنگ استقلال کوبا در سال ۱۸۹۵ در باییره شروع و به همین خاطر این جنگ به ال‌گریتو دو باییره (فریاد باییره) معروف شد.
۳. در اواخر دهه‌ی ۱۹۵۰ جمعیت غیرنظامی یاراً هفت تا ده هزار نفر بود.
۴. برای آشنایی با چگونگی آغاز جنگ استقلال‌طلبانه در یاراً، نگا یادداشت‌های آخر کتاب، یاراً، گریتو دو.
۵. تارارا پیش از انقلاب منطقه‌ای بود با خانه‌های ساحلی لوکس در بیرون از هاوانا. گوارا به‌خاطر خستگی مفرط و ذات‌الریه با تشخیص و دستور پزشک برای استراحت و بهبود در اوایل ماه مارس ۱۹۵۹ همراه با خانواده و محافظانش به تارارا رفت. او تا ماه مه ۱۹۵۹ آنجا ماند.
۶. در ۱۲۲م مارس ۱۹۵۹، حول و حوش زمانی که ویه‌گاس حوادث آن را شرح می‌دهد، نخست‌وزیر کوبا، فیدل کاسترو، مواضع دولت انقلابی را در یک سخنرانی اعلام کرد که بعدها به "بیانیه‌ی ضدتبعیض" معروف شد. در این سخنرانی فیدل شروع مبارزه‌ی وسیعی را علیه رفتار نابرابر با سیاه‌پوستان در زمینه‌ی استخدام و استفاده از اماکن عمومی اعلام کرد. ظرف چند هفته پس از این سخنرانی، کلیه‌ی مؤسسات عمومی ویژه‌ی سفیدپوستان به‌سرعت به روی عموم گشوده شد. آن‌هایی که سرپیچی کردند درهایشان مهر و موم شد.
۷. زمانی که ویه‌گاس به جنبش ۲۶ ژوئیه پیوست، او چهارده ساله و برادرش سی‌وپنج ساله بود.
۸. در ۱۹م اکتبر ۱۹۵۸، فرماندهی کل ارتش شورشی قانون شماره‌ی ۳ را تصویب کرد

- که اعلام می‌داشت حق داشتن زمین از آن دهقانان است. این قانون پرداخت اجاره‌بها برای زمین‌های زراعی را، چه به صورت پول یا محصول، در خیطه‌های آزادشده ملغی کرد و کل کسانی را که روی زمین کار می‌کردند، از جمله کشاورزان مزارع زورآبادی، به عنوان مالکان قانونی زمین‌ها به رسمیت شناخت.
۹. پس از ۱۹۵۹، دولت جدید اداره‌ی تعدادی از شرکت‌های اقتصادی متعلق به همپالگی‌های باتیستا و همچنین برخی از مؤسسات عمومی را به دست گرفت. این اقدامات را، که به "سامان‌دهندگی" معروف شدند، "سامان‌دهندگان" بر عهده داشتند. متعاقب ملی‌شدن سرمایه‌ی سرمایه‌داران خارجی و داخلی در فاصله‌ی ماه‌های اوت و اکتبر ۱۹۶۰، این اصطلاح به کادرهای انقلابی اطلاق می‌شد که مأموریت یافته بودند مدیریت کارخانه‌هایی را که تازه ملی شده بودند به دست بگیرند.
۱۰. هنگامی که تجاوز به پلایا‌گیرون صورت گرفت، گوارا وزیر صنایع بود. طی تجاوز پلایا‌گیرون و همچنین بحران اکتبر ۱۹۶۲، فرماندهی نیروها در مناطق مختلف کشور به رهبران مرکزی انقلاب محول شد. در هر دو مورد، گوارا برای فرماندهی دفاع از پیناردل‌ریو، غربی‌ترین ایالت کوبا، به آنجا اعزام شد.
۱۱. به دنبال بحران موشکی اکتبر ۱۹۶۲، دولت ایالات متحده، با تأیید شوروی، درخواست کرد که سازمان ملل از کوبا "بازرسی" به عمل آورد تا صحت و سقم برچیده شدن موشک‌های هسته‌ای شوروی معلوم شود. کوبا به طور صریح این درخواست را رد کرد. در ۲۳ اکتبر ۱۹۶۲، فیدل کاسترو موضع کوبا را چنین اعلام داشت: «هرکسی که سعی دارد بیاید و از کوبا بازرسی کند باید بداند که مجبور است خود را برای جنگ آماده کند.»
۱۲. لاکابانا واقع در هاوانا است و پیش از انقلاب یکی از پادگان‌های ارتش دیکتاتوری بود. در غروب ۲-۳ام ژانویه ۱۹۵۹، ستون نظامی گوارا کنترل لاکابانا را به دست گرفت و گوارا فرمانده ارتش شورشی مستقر در این دژ نظامی شد. انقلاب سریعاً در پادگان‌های اصلی رژیم باتیستا را بست و آن‌ها را به مراکز آموزشی تبدیل کرد.
۱۳. گزارش سفارت ایالات متحده در کوبا در ۲۰ام مارس ۱۹۵۹ در صفحه‌ی ۱۵۲ زندگینامه‌ی «چه» به قلم یورگ کاستاندا نقل شده و تحت عنوان: رفیق: زندگی و مرگ چه گوارا^۱ (نیویورک: آلفرد ای. ناف، ۱۹۹۷) به چاپ رسیده است.
۱۴. گروه تآتر اسکامبری، که در ناحیه‌ی روستایی کوهستان اسکامبری کوبا مستقر است، یکی از شناخته‌شده‌ترین گروه‌های تآتر در کوبا است. سی سال است که این گروه در شهرها و روستاهای کوبا، از جمله در دورافتاده‌ترین مناطق، نمایش به صحنه برده است.

1- Jorge Castañeda (*Compañero: The life and death of Che Guevara*, New York, Alfred A. Knopf, 1997)

۱۵. کتاب مادر، نوشته‌ی نویسنده‌ی روس ماکسیم گورکی (۱۹۰۶) شرح مبارزه‌ی زحمتکشان روسیه در سال‌های پیش از ۱۹۱۷ در دوران تزاریسیم است.
۱۶. پاییز ۱۹۹۸ شاهد دو توفان عظیم بود که آمریکای کارائیب و مرکزی را در هم کوبید. توفان جورجس در سپتامبر ۱۹۹۸ آمریکای کارائیب را در هم کوبید و جان متجاوز از ۳۰۰ نفر را در پورتوریکو، هائیتی و جمهوری دومینیکن گرفت. در کوبا، گرچه توفان به ۴۰،۰۰۰ خانه آسیب رساند، اما به دلیل دخالت سازمان دفاع غیرنظامی و تخلیه‌ی مناطق توفان‌زده آمار تلفات به شش نفر محدود شد.
- توفان میچ در نوامبر ۱۹۹۸ آمریکای مرکزی را درنوردید و متجاوز از ۹،۰۰۰ نفر را عمدتاً در هندوراس و نیکاراگوئه کشت.
۱۷. خوزه رامون ماچادو و نتورا (ماچادیتو) و خوزه رامون بالاگوئر اعضای دفتر سیاسی حزب کمونیست کوبا هستند.
۱۸. نیکو لوپز، نام دانشکده‌ی سطوح عالی حزب کمونیست کوبا است، که به یادبود یکی از مبارزان پیشکسوت نام‌گذاری شده است. او در حمله به مونکادا و سفرگرانما فعالانه مشارکت داشت.
۱۹. فیدل کاسترو در ۱۳ اوت ۱۹۲۶ متولد شده است.
۲۰. برای آشنایی با حضور داوطلبان کوبایی در جنگ انقلابی کنگو، نگا یادداشت‌ها، جنگ انقلابی کنگو.
۲۱. متعاقب سفر گوارا به آفریقا، داوطلبان کوبایی برای کمک به مبارزان آزادی‌بخش به کشورهای آفریقایی گینه‌بیسائو، موزامبیک، کنگوی برازاویل (کنگوی سابق فرانسه) و آنگولا اعزام شدند.
۲۲. لوران کایلا و گاستون ساومیالوت دو تن از رهبران جنبشی بودند که لومومبا شخصیت بارز آن بود.
۲۳. در ۲۹م ژوئن ۱۹۶۵، یک واحد چریکی متشکل از رزمندگان کوبایی و رواندایی در کنگو حمله‌ی ناموفقی را به پادگان مزدوران در فرانت‌دوفورس (همچنین معروف به فورس‌بندرا) رهبری کردند. در این حمله چهارده رواندایی و چهار کوبایی کشته شدند.
۲۴. نگا مصاحبه با لوپز کیوبا، صفحه‌ی ۵۱.
۲۵. در نشست آکرا در غنا، در ۲۱-۲۶ اکتبر ۱۹۶۵، سازمان وحدت آفریقا تصمیم گرفت کمک نظامی قدرت‌های خارجی را به مبارزان آفریقایی محدود کند.
۲۶. گوارا، طی حضور هفت ماهه‌اش در کنگو، نام مستعار تاتو را اختیار کرد و عموماً نمی‌دانستند که او رهبر گروه کوبایی است. فقط چند تن از رهبران نیروهای آزادی‌بخش کنگو از هویت واقعی او مطلع شدند.
۲۷. نگا مصاحبه با لوپز کیوبا، صفحه‌ی ۴۴.

۲۸. کارلوس پوئبلا: موسیقی‌دان مشهور کوبایی و نویسنده‌ی سرود "Hasta siempre Comandante"، [برای همیشه، فرمانده] که به چه‌گوارا تقدیم کرده و در کوبا هنوز محبوب است.

۲۹. در ماه‌های پایانی سال ۱۹۹۸، بقایای ده رزمنده‌ی دیگر که همراه چه‌گوارا جنگیده بودند در بولیوی پیدا شد. از جمله‌ی این رزمندگان هایدی تامارا بونکه^۱ بود که با نام مستعار تانیا شناخته می‌شد و تنها زن گروه چریکی «چه» در بولیوی بود و در اوت ۱۹۶۷ در صحنه‌ی نبرد کشته شد. آن‌ها را به کوبا بازگرداندند و در کنار بقایای ارنستو چه‌گوارا و سایر رزمندگان طی مراسم نظامی در سانتاکلارا به خاک سپردند.

1- Haydée Tamara Bunke

یادداشت‌ها

آبرانتس، خوزه (۱۹۳۳-۱۹۹۱) - رییس وزارت امنیت کشور کوبا در مدت بیش از بیست سال و وزیر کشور در سالیان ۱۹۸۵-۱۹۸۹. وی در وزارت کشور درجه‌ی سرلشکری داشت و از ۱۹۶۵ تا ۱۹۸۹ عضو کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست کوبا بود. آبرانتس نشان قهرمانی جمهوری کوبا را دریافت کرد.

در ژوئیه‌ی ۱۹۸۹ آبرانتس از وزارت کشور عزل شد. در ماه اوت محاکمه و به اتهام سوءاستفاده از اختیارات، قصور در انجام وظایف و استفاده‌ی نادرست از بودجه و منابع دولتی به بیست سال زندان محکوم شد. ژنرال ارتش، آبه‌لاردو کولومه جانشین او در وزارت کشور شد. کولومه در آن زمان معاون وزیر دفاع و جانشین اول وزیر، رائل کاسترو، بود.

آراگونس، امیلیو (ت. ۱۹۲۸) - وی، که در مبارزه‌ی شورشیان یکی از رهبران جنبش ۱۹۶۱م ژوئیه در سی‌ان‌فیوگوس بود، در سال ۱۹۶۰ هماهنگ‌کننده‌ی سراسری آن شد. در مارس ۱۹۶۲ به ریاست هیأت سراسری رهبری و دبیری سازمان‌های انقلابی ادغام شده (او.آر.آی) انتخاب شد. وی در سالیان ۱۹۶۵ تا ۱۹۹۱ عضو کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست کوبا بود. در سپتامبر ۱۹۶۵ عضو هیأتی بود که رهبران ارشد حزب به کنگو فرستادند تا با چه‌گوارا همکاری و رایزنی داشته باشد.

آلمیدا، خوان (ت. ۱۹۲۷) - وی، که شغلش قبلاً در هاوانا بنایی بود، در حمله‌ی سال ۱۹۵۳ به مونکادا شرکت کرد و به ده سال زندان محکوم شد. در پی مبارزه‌ی سراسری برای عفو عمومی، او در مه ۱۹۵۵ آزاد شد و در سفر کشتی‌گرانما به کوبا در نوامبر-دسامبر ۱۹۵۶ شرکت کرد. در فوریه‌ی ۱۹۵۸ به درجه‌ی سرهنگی ارتقاء یافت و بعداً فرمانده جبهه‌ی سوم شرق شد. آلمیدا از سال ۱۹۵۹ مسئولیت‌های متعددی را بر عهده داشته است، از جمله: فرماندهی نیروی هوایی، معاونت وزارت نیروهای مسلح انقلابی و معاونت شورای دولت و شورای وزیران. وی از سال ۱۹۶۵ عضو کمیته‌ی مرکزی و دفتر سیاسی حزب کمونیست کوبا بوده است.

ارتش شورشی - فیدل کاسترو ارتش شورشی را بر مبنای فراخوان و امکاناتی که جنبش ۱۲۶م ژوئیه برای آغاز جنگ انقلابی فراهم آورده بود سازمان داد. ارتش شورشی در دسامبر ۱۹۵۶ وقتی که کشتی گرانما در سواحل ایالت اورینته لنگر انداخت عملیات نظامی علیه رژیم باتیستا را شروع کرد. شکست نیروهای مسلح باتیستا در چندین نبرد مهم از ارتش شورشی، به خصوص از ژوئیه ۱۹۵۸ به بعد، موجب برانگیخته شدن طغیان انقلابی در سراسر کوبا شد و بدین ترتیب سرنوشت محتوم دیکتاتوری رقم زده شد. کادرهای ارتش شورشی ستون فقرات دولت جدید انقلابی و نیروهای مسلح انقلابی شدند که به ترتیب در فوریه ۱۹۵۹ و اکتبر ۱۹۵۹ پا به عرصه وجود گذاشتند. همگام با تشدید مبارزه ضد سرمایه‌داری و ضد امپریالیستی، کادرهای ارتش شورشی در شهر و روستا رهبران اصلی زحمتکشان کوبا شدند.

الحاق‌گرایان - در سالیان پیش از ۱۸۶۸ دو جریان، که عمدتاً مالکان مراکز کشت‌وکار و برده‌داران کوبایی‌الصل رهبریشان را بر عهده داشتند، با مبارزه انقلابی برای استقلال از اسپانیا مخالفت کردند. عموماً این دو جریان را الحاق‌گرا و اصلاح‌طلب می‌نامیدند. الحاق‌گرایان طرفدار الحاق کوبا به ایالات متحده بودند. اکثر آنان متمایل به ایالت‌های برده‌دار جنوب ایالات متحده بودند و الحاق را وسیله‌ای برای تقویت برده‌داری در کوبا می‌دانستند. گروه کوچک‌تری به شمال ایالات متحده نظر داشتند. بعد از جنگ داخلی ایالات متحده، برخی از مخالفان برده‌داری در کوبا نیز به الحاق‌گرایی جذب شدند و آن را وسیله‌ای برای ریشه‌کن‌سازی برده‌داری می‌دانستند. اصلاح‌طلبان بر آن بودند که تا اندازه‌ای از اسپانیا خودمختاری به دست آورند و از طریق اصلاح نظام کشت‌وکار که بر پایه‌ی برده‌داری شکل گرفته بود آن را حفظ کنند. برده‌داری در سال ۱۸۸۶ در کوبا منقرض شد.

اوجوا، آرنالدو (۱۹۴۰-۱۹۸۹) - وی که در یک خانواده‌ی دهقانی متولد شده بود در اوایل ۱۹۵۸ به ارتش شورشی ملحق شد. در دهه‌ی ۱۹۶۰ در یک مأموریت انترناسیونالیستی در ونزوئلا شرکت کرد و در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ فرماندهی هیأت‌های اعزامی نظامی کوبا در اتیوپی، در سالیان ۱۹۸۳-۱۹۸۶ در نیکاراگوئه و در سال‌های ۱۹۸۷-۱۹۸۸ در آنگولا را بر عهده داشت. او از ۱۹۶۵ تا ۱۹۸۹ عضو کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست بود.

در ماه‌های ژوئن و ژوئیه ۱۹۸۹ اوجوا، که در آن زمان سرلشکر بود و سه افسر عالی‌رتبه‌ی دیگر نیروهای مسلح انقلابی و وزارت کشور کوبا به‌خاطر فعالیت‌های خصومت‌آمیز علیه یک کشور خارجی، قاچاق مواد مخدر و سوءاستفاده از مقام خود دستگیر، دادگاهی، محکوم و اعدام شدند. او به‌هنگامی که در رأس هیأت اعزامی نظامی کوبا در آنگولا قرار داشت قاچاق عاج فیل و سایر کالاها را سازمان داد و، از طریق اشخاص ثالث، با دلالان بین‌المللی مواد مخدر رابطه برقرار کرده بود. در همان

محاكمات، سیزده افسر دیگر نیروهای مسلح کوبا و وزارت دفاع مجرم شناخته و به زندان محکوم شدند.

باتیستا، فولجنسیو (۱۹۰۱-۱۹۷۳) - گروهان سابق ارتش که در سپتامبر ۱۹۳۳ در رهبری کودتای نظامی افسران جزء سهیم بود. چند هفته قبل از این کودتا، مردم با شورش خود دیکتاتوری گرادو ماکادو^۱ را سرنگون کرده بودند. باتیستا به ریاست ستاد کل ارتقاء یافت و به تدریج مرد قدرتمند دولت نظامی تجدید بنای ملی، که از انقلاب ۱۹۳۳-۱۹۳۴ سر بر آورده بود، شد. وقتی که بورژوازی کوبا و حامیان یانکی‌شان پس از نبردهای آغازین ۱۹۳۳ حکومت را مجدداً تحکیم بخشیدند، باتیستا اکثر رهبران سیاسی شورشی را با حق‌السکوت دادن خرید و علیه آن کسانی که مقاومت می‌کردند سرکوب را در پیش گرفت. باتیستا تا ۱۹۴۴ بر مسند قدرت ماند و زمانی که از صدارت کنار رفت، پایگاه حمایتی‌ای را در میان افسران ارتش برای خود حفظ کرده بود.

در ۱۱۰ مارس ۱۹۵۲، باتیستا کودتای نظامی‌ای را علیه دولت کارلوس پریو^۲، رهبر حزب آنتیک (اصالت)، سازمان داد و برنامه‌ی انتخابات را لغو کرد. باتیستا، با حمایت واشنگتن، دیکتاتوری نظامی ددمنشانه‌ای را برقرار کرد. در نوامبر ۱۹۵۴ رژیم باتیستا انتخاباتی را برگزار کرد تا برای کودتای ۱۹۵۲ سرپوشی قانونی مهیا کند. تنها نامزد دیگر، رامون گرانو سان مارتین^۳ بود که موافقتش برای شرکت در این انتخابات به مانور باتیستا مشروعیت بخشید. گرانو یک روز قبل از انتخابات خود را از صحنه‌ی رقابت عقب کشید و بدین نحو باتیستا را تنها نامزد انتخابات کرد.

رژیم باتیستا تا اول ژانویه ۱۹۵۹ دوام یافت. در این روز، همزمان با تسلیم نیروهای نظامی و انتظامی باتیستا در مقابل ارتش شورشی فاتح که تحت فرمان فیدل کاسترو در حال پیشروی بودند و همزمان با گسترش اعتصاب عمومی و قیام مردمی، باتیستا از کشور گریخت.

بالاگوئر، خوزه رامون (ت. ۱۹۳۲) - وی، که دارای دکترای پزشکی است، در مبارزه‌ی مخفی علیه دیکتاتوری دست داشت و در سال ۱۹۵۸ به ارتش شورشی ملحق شد و در جبهه‌ی دوم شرق انجام وظیفه می‌کرد. او از ۱۹۶۵ عضو کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست کوبا و از ۱۹۹۲ عضو دفتر سیاسی حزب بوده است. او رییس بخش روابط بین‌الملل کمیته‌ی مرکزی و مسئول تبلیغات و فعالیت‌های آموزشی حزب بوده است. **بایو، آلبرتو (۱۸۹۲-۱۹۶۷)** - یکی از افسران ارتش جمهوری خواه طی جنگ داخلی اسپانیا بود. در سال ۱۹۵۶ در مکزیک به سرنشینان آتی‌گرانما تعلیمات نظامی داد. پس از یکم ژانویه ۱۹۵۹ عازم کوبا شد و در نیروهای مسلح انقلابی به فعالیت

1- Gerardo Machado 2- Carlos Prío
3- Ramón Grau San Martín

پرداخت. درباره‌ی مسایل نظامی چندین کتاب نوشت، از جمله کتاب طرح ۱۵۰ سؤال برای یک چریک، که طی دهه ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ در چندین کشور آمریکای لاتین چاپ و منتشر شد. این کتاب در سال ۱۹۵۹ در هاوانا منتشر شد.

بحران "موشکی" اکتبر ۱۹۶۲ - دولت کوبا، در واکنش به افزایش تدارکات واشنگتن برای تهاجم به کوبا در بهار و تابستان ۱۹۶۲، پیمان دفاعی دوجانبه‌ای را با اتحاد شوروی امضاء کرد. متعاقب امضای این پیمان، شوروی موشک‌های هسته‌ای خود را در کوبا مستقر کرد. رئیس‌جمهور ایالات متحده، جان کندی، خواستار برچیده شدن موشک‌های هسته‌ای شوروی از کوبا شد. واشنگتن دستور داد کوبا محاصره‌ی دریایی شود، به تدارکاتش برای تهاجم شدت بخشید و نیروهای مسلح ایالات متحده را در آماده‌باش هسته‌ای قرار داد. کارگران و کشاورزان کوبایی در فوج‌های میلیونی بسیج شدند تا از انقلاب دفاع کنند. پس از یک سلسله تبادل پیام بین واشنگتن و مسکو، در ۲۸ اکتبر نخست‌وزیر وقت شوروی، نیکیتا خروشچف، بدون مشورت با دولت کوبا، تصمیم خود را مبنی بر برچیدن موشک‌ها از کوبا اعلام کرد.

بحران موشکی کوبا. نگا بحران "موشکی" اکتبر ۱۹۶۲.

پادگان مونکادا - در ۲۶ ژوئیه ۱۹۵۳، تعدادی بالغ بر ۱۶۰ انقلابی تحت فرمان فیدل کاسترو حمله‌ی مسلحانه‌ای را به پادگان نظامی مونکادا در سانتیاگو دو کوبا و همزمان با آن حمله‌ای را به پادگان بامایو آغاز کردند و بدین ترتیب آتش مبارزه‌ی مسلحانه‌ی انقلابی را علیه دیکتاتوری باتیستا برافروختند. پس از شکست این حمله، نیروهای باتیستا بیش از پنجاه نفر از انقلابیون اسیر شده را قتل عام کردند. فیدل کاسترو و بیست تن دیگر، از جمله راثول کاسترو و خوان آلمیدا، دادگاهی و تا پانزده سال زندان محکوم شدند. در ۱۵ ماه مه ۱۹۵۵، پس از آنکه مبارزات دفاع مردمی رژیم باتیستا را مجبور کرد عفو عمومی اعلام کند آن‌ها از زندان آزاد شدند.

پایس، فرانک (۱۹۳۴-۱۹۵۷) - معاون رئیس انجمن دانشجویان در اورینته و رهبر اصلی جنبش انقلابی اورینته بود. این جنبش بعدها نام جنبش ملی انقلابی را به خود گرفت و در سال ۱۹۵۵ با مهاجمین مونکادا و دیگر نیروها ادغام شدند و جنبش ۲۶م ژوئیه را به وجود آوردند. او رهبر اصلی جنبش ۲۶م ژوئیه در ایالت اورینته، هماهنگ‌کننده‌ی فعالیت‌های سراسری جنبش ۲۶م ژوئیه و فرمانده میلیشیای شهری آن بود. نیروهای دیکتاتوری در ۳۰ ژوئیه ۱۹۵۷ او را به قتل رساندند.

پرز راسپیده، لوییس (ت. ۱۹۴۳) - او در نوجوانی در سال ۱۹۵۸ به یکی از هسته‌های جنبش ۲۶م ژوئیه در پایگاه دریایی ایالات متحده در خلیج گوانتانامو پیوست. بعداً در همان سال به ارتش شوروی ملحق شد و در جبهه‌ی تحت رهبری راثول کاسترو انجام وظیفه کرد. پس از ۱۹۵۹ او در نیروهای مسلح انقلابی ماند و طی دهه‌ی ۱۹۶۰ در مبارزه علیه گروه‌های ضدانقلاب شرکت کرد. در سال ۱۹۸۸ او رئیس اتحادیه‌ی

صنایع نظامی و مسئول تولید تجهیزات نظامی شد. او اکنون درجه‌ی سرتیپی دارد. پرز، کورسنسیو (۱۸۹۵-۱۹۸۶) - او یکی از اعضای هسته‌ی جنبش ۲۶ام ژوئیه در سیرا مایسترا پیش از لنگر انداختن کشتی گرانما و یکی از نخستین دهقانانی بود که به ارتش شورشی پیوست و در پایان جنگ فرمانده ستون ۷ نظامی بود. پس از پیروزی انقلاب، او به‌عنوان عضوی از نیروهای مسلح انقلابی مسئولیت‌های متعددی بر عهده داشت.

پلایا گیرون. نگا خلیج خوک‌ها.

پوئبلا، دلسا، "ته" (ت. ۱۹۳۹) - وی از اهالی یارآ است و از نخستین زنانی بود که در ژوئیه‌ی ۱۹۵۷ به ارتش شورشی پیوست و در پایان جنگ انقلابی به درجه‌ی ستوانی رسید. او پس از سال ۱۹۵۹ در نیروهای مسلح انقلابی ماند و اکنون درجه‌ی سرتیپی دارد.

پیمان بیطرفی شوروی-آلمان - در ماه اوت ۱۹۳۹ دولت‌های اتحاد شوروی و آلمان پیمان تفاهم منعقد کردند. به‌موجب بخشی از این پیمان، در یکم سپتامبر ۱۹۳۹، نیروهای امپریالیست آلمان از غرب و نیروهای شوروی از شرق لهستان را اشغال کردند. این پیمان سبب شد ستاد کل هیتلر بدون بیم از جنگ در دو جبهه از ورماخت به سمت غرب پیشروی کند. زمانی‌که اروپای غربی شکست خورد و تا دریای مانس عقب نشست، هیتلر تغییر عقیده داد و دولت شوروی و رهبران حزب کمونیست را غافلگیر و در ژوئن ۱۹۴۱ به اتحاد شوروی تجاوز کرد. در عوض آنکه قبل از حمله‌ی آلمان از فرصت استفاده و استحکامات دفاعی اتحاد شوروی را در سراسر جهان تقویت کنند، استالین و رهبران کمیترن در نزد احزاب کمونیست همه جا در مورد ماهیت به‌ظاهر باثبات و دراز مدت این پیمان "تفاهم" توهم ایجاد کردند و دادگاه‌های نمایشی مسکو را به سرانجام خونباری کشاندند و افسران شوروی را تصفیه کردند و عملاً ارتش سرخ را گردن زدند.

در مصاحبه‌ای با انقلابی نیکاراگوئه‌ای، توماس بورخه، در سال ۱۹۹۲، فیدل کاسترو این تدابیر استالین را پیش از جنگ جهانی دوم چنین توصیف کرد: «نقض فاحش اصول: جستجوی صلح با هیتلر به هر قیمت، وقت‌کشی.... پیمان تفاهم نه تنها فرصت بیشتری ایجاد نکرد بلکه زمان را کاست، زیرا به هر ترتیب جنگ شروع شد.... اگر هیتلر در سال ۱۹۳۹ به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی اعلام جنگ می‌کرد، ویرانی کمتر از ویرانی حاصله در سال ۱۹۴۱ بود و او با همان سرنوشتی مواجه می‌شد که ناپلئون بناپارت شد.... با شرکت مردم در جنگ نامنظم، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی هیتلر را شکست می‌داد.» کاسترو همچنین اشاره کرد که استالین، علاوه بر آن، "تصفیه‌ی وحشتناک خونباری را در نیروهای مسلح صورت داد و سر ارتش شوروی را در آستانه‌ی جنگ قطع کرد."

تانیا (هایدی تامارا بونکه)^۱ (۱۹۳۷-۱۹۶۷) - از پدری آلمانی و مادری شوروی-آلمانی که از آلمان نازی گریخته بودند در آرژانتین متولد شد. در سال ۱۹۵۲ خانواده‌اش به جمهوری دموکراتیک آلمان نقل مکان کردند. او در سال ۱۹۶۱ به کوبا آمد و در وزارت آموزش و پرورش و به‌عنوان مترجم مشغول کار شد. در ماه مارس ۱۹۶۳ برای انجام وظایف انترناسیونالیستی داوطلب شد و برای فعالیت‌های مخفی آموزش دید. در نوامبر ۱۹۶۴ به بولیوی اعزام شد و آنجا در زمینه‌ی تأمین تدارکات برای گشایش جبهه‌ی انقلابی به‌رهبری چه‌گوارا فعالیت داشت. در ماه مارس ۱۹۶۷، هنگامی که بازدیدکنندگان را به مقصد اردوگاه چریک‌ها اسکورت می‌کرد، هویتش فاش شد و در نتیجه به‌عنوان رزمنده به یگان نظامی پیوست. در ۳۱ اوت ۱۹۶۷ کشته شد.

توفان فلورآ - در اکتبر ۱۹۶۳ این توفان به کوبا یورش آورد و بیش از یک هزار تن را کشت و خسارات اقتصادی شدیدی بر جای گذاشت.

جنبش انقلابی ۱۲۶م ژوئیه - فیدل کاسترو و سایر کهنه‌سربازان حمله به پادگان‌های مونکادا و بایامو، فعالان جوان جناح چپ حزب ارتدوکس و سایر نیروهای انقلابی مستقل در ژوئن ۱۹۵۵ این جنبش را بنیاد گذاشتند؛ این جنبش در مارس ۱۹۵۶ از حزب ارتدوکس منشعب شد. طی جنگ انقلابی این جنبش از ارتش شورشی در کوهستان (سییرا) و شبکه‌ی زیرزمینی شهری (لانو) و همچنین انقلابیون در تبعید تشکیل شده بود. در ماه مه ۱۹۵۸ فیدل کاسترو دبیرکل آن شد. این جنبش روزنامه‌ای به‌نام انقلاب را چاپ می‌کرد که در آغاز زیرزمینی بود.

در سال ۱۹۶۱ جنبش ۱۲۶م ژوئیه و حزب سوسیالیست مردمی و هیأت رهبری انقلابی ادغام شدند تا سازمان‌های انقلابی ادغام شده (او.آر.آی.) را تشکیل دهند. در سال ۱۹۶۳ این سازمان به حزب متحد انقلاب سوسیالیستی (پی.یو.آر.اس) تغییر نام داد؛ در سال ۱۹۶۵ حزب کمونیست کوبا تأسیس و فیدل کاسترو دبیر اول آن شد. جنگ انقلابی کنگو - از آوریل تا نوامبر ۱۹۶۵، چه‌گوارا گروهی بالغ بر یکصد مبارز داوطلب کوبایی را در شرق کنگو فرماندهی کرد. در این مبارزه هری ویه‌گاس فرمانده آجودان «چه» بود. این گروه به کنگو رفت تا از نیروهای آزادی‌بخش در جنگشان علیه رژیم تحت‌الحمایه‌ی امپریالیسم آن کشور پشتیبانی کند. این نیروها به جنبشی تعلق داشتند که پاتریس لومومبا بنیانگذاری کرده بود.

لومومبا، که رهبر اصلی این جنبش استقلال‌طلبانه در مستعمره‌ی سابق بلژیک و اولین نخست‌وزیر کنگو بود، از سازش‌ناپذیرترین رهبرانی بود که در برابر تلاش‌های ارتجاعی برای انقیاد این ملت نوپا و تداوم سلطه‌ی امپریالیسم بر آن مقاومت می‌کردند. در سپتامبر ۱۹۶۰ ژوزف موبوتو، فرمانده ستاد کل ارتش، با کودتایی به

1- Tania (Haydée Tamara Bunke)

پشتیبانی ایالات متحده لومومبا را سرنگون ساخت. نیروهای وفادار به موسی چومبه، چهره‌ای دست‌راستی، که از حمایت امپریالیسم برخوردار بود، لومومبا را که تحت "حفاظت" نیروهای سازمان ملل بود اسیر کردند و سپس در ژانویه ۱۹۶۱ به قتل رساندند.

در اواسط ۱۹۶۴ در کنگو شورش جدیدی به رهبری نیروهای طرفدار لومومبا صورت گرفت. شورشیان توانستند کنترل استانی ویل (کیزانگانی امروز)، دومین شهر بزرگ کشور، را به دست بگیرند. اما در نوامبر ۱۹۶۴ رژیم حاکم با کمک مزدوران آفریقای جنوبی و بلژیک شورشیان را شکست داد. این مزدوران از حمایت سیاسی و نظامی واشنگتن برخوردار بودند و مأموریت داشتند مانع از خروج کنترل منابع عظیم معدنی کنگو از دست امپریالیست‌ها شوند. وقتی نیروهای امپریالیست استانی ویل را مجدداً تصرف کردند، هزاران نفر قتل عام شدند.

با وجود این، تعداد زیادی از مبارزان شورشی در چند منطقه از کشور باقی ماندند. این‌ها نیروهایی بودند که داوطلبان کوبایی به یاریشان شتافتند. با این اقدام، که از حمایت رسمی سازمان وحدت آفریقا (او.ای.یو) برخوردار بود، داوطلبان کوبایی با سایر نیروهای ضد امپریالیست در آفریقا، به خصوص جنبش انقلابی احمد بن بلا^۱ در الجزایر، همکاری داشتند. در ژوئن ۱۹۶۵، در حالی که گروه داوطلبان کوبایی در کنگو هنوز در حال تثبیت موقعیت خود بود، در الجزایر کودتایی به رهبری هاوآری بومه‌دین^۲ دولت بن بلا را سرنگون کرد. این کودتا ضربه‌ی سنگینی به نیروهای ضد امپریالیست در آفریقا زد و ادامه‌ی حمایت از مبارزه در کنگو را تضعیف کرد. در اکتبر ۱۹۶۵ سازمان وحدت آفریقا از حمایت از مبارزه علیه رژیم تحت‌الحمایه‌ی امپریالیسم دست کشید. به سبب این تصمیم سازمان وحدت آفریقا و اختلافات شدید و سایر نقاط ضعف نیروهای حاضر در کنگو، داوطلبان کوبایی در نوامبر ۱۹۶۵ از کنگو خارج شدند.

اکثر رزمندگان به کوبا بازگشتند. اما، گوارا، ویه‌گاس، کارلوس کوئلو و خوزه ماریا مارتینز تامایو به تانزانیا رفتند و چندین ماه در آنجا ماندند تا اینکه شرایط و تدارکات برای گشودن جبهه‌ی چریکی در بولیوی مهیا شد. گوارا هنگامی که در تانزانیا بود، از یادداشت‌های روزانه‌ی خود که هنگام جنگ کنگو نوشته بود به عنوان یک مرجع استفاده کرد و کتاب وقایع جنگ انقلابی کنگو^۳ را نوشت. نسخه‌ی کامل این دست‌نوشته، همان‌طور که گوارا تهیه و ویرایش کرده بود، در آوریل ۱۹۹۹ در کوبا چاپ شد.

حزب ارتدوکس (حزب خلق کوبا) - این حزب که معروف به ارتدوکس‌ها بود در سال

1- Ahmad Ben Bella 2- Houari Boumediene
3- Episodes of the Congo Revolutionary War

۱۹۴۷ به‌عنوان جنبشی رادیکال و بورژوا-دموکرات با خط مشی مخالفت با سلطه‌ی امپریالیسم ایالات متحده بر کوبا و برچیدن فساد دولتی پایه‌گذاری شد. بسیاری از نخستین اعضای حمله‌ی مسلحانه به پادگان مونکادا از جناح جوانان این حزب بودند. پس از کودتای باتیستا در سال ۱۹۵۲، رهبران رسمی آن به سمت راست گرویدند و حزب متلاشی شد.

حزب سوسیالیست مردمی (پی.اس.پی.) - در ۱۹۴۴ حزب کمونیست کوبا که در سال ۱۹۲۵ تأسیس شده بود نام حزب سوسیالیست مردمی را اختیار کرد. حزب سوسیالیست مردمی با کودتای ۱۹۵۲ و دیکتاتوری باتیستا مخالفت کرد اما خط مشی سیاسی حمله به مونکادا و همچنین خط مشی جنبش ۱۲۶م ژوئیه و ارتش شورشی و اقدام به جنگ انقلابی در سالیان ۱۹۵۶-۱۹۵۷ را رد کرد. حزب سوسیالیست مردمی در ماه‌های پایانی مبارزه، با جنبش ۱۲۶م ژوئیه در جهت دستیابی به هدف سرنگونی دیکتاتوری باتیستا همکاری کرد. وقتی انقلاب پس از پیروزی ۱۹۵۹ تعمیق و گسترش یافت، حزب سوسیالیست مردمی نیز مانند جنبش ۱۲۶م ژوئیه و هیأت رهبری انقلابی به جناح‌های سیاسی مختلفی تقسیم شد. در اواسط ۱۹۶۱ با ادغام این سه گروه سازمان‌های انقلابی ادغام شده (او.آر.آی.) شکل گرفت و این ادغام پدیدآورنده‌ی جریانی بود که به پایه‌گذاری حزب کمونیست کوبا در ۱۹۶۵ منجر و فیدل کاسترو دبیر اول آن شد.

حزب کمونیست کوبا - در سال ۱۹۶۱، به ابتکار جنبش ۱۲۶م ژوئیه، این جنبش با حزب سوسیالیست مردمی و هیأت رهبری انقلابی - که هر سه با تعمیق انقلاب دچار انشعاب و تجدید گروه‌بندی نیروها شده بودند - ادغام شد و سازمان‌های انقلابی ادغام شده (او.آر.آی) را تشکیل دادند. این سازمان در سال ۱۹۶۳ حزب متحد انقلاب سوسیالیستی نامیده شد و در اکتبر ۱۹۶۵ حزب کمونیست کوبا تشکیل و فیدل کاسترو به‌عنوان دبیر اول کمیته‌ی مرکزی آن انتخاب شد.

خلیج خوک‌ها - در ۱۷م آوریل ۱۹۶۱، یک نیروی اعزامی بالغ بر ۱,۵۰۰ مزدور کوبایی از خلیج خوک‌ها از سواحل جنوبی به کوبا حمله کردند. این ضدانقلابیون، که واشنگتن سازمان داده و تأمین مالی کرده بود، قصد داشتند که منطقه‌ای از کوبا را آنقدر متصرف شوند که امکان دهد دولت موقت اعلام کنند. نقشه بر این بود که آن دولت برای پشتیبانی و مداخله‌ی فوری و مستقیم به ایالات متحده متوسل شود. اما، میلشیا و نیروهای مسلح انقلابی کوبا ظرف هفتاد و دو ساعت مزدوران را شکست دادند. در ۱۹م آوریل بازمانده‌ی متجاوزان در پلایا گیرون (ساحل گیرون) اسیر شدند و این مکانی است که کوباییان نام آن را برای اشاره به این نبرد به کار می‌برند.

دِرِکِه، ویکتور (ت. ۱۹۳۷) - وی یکی از اعضای جنبش ۱۲۶م ژوئیه در ساگوا لاگرانده در لاس‌ویلاس بود و بعدها به ستون نظامی هیأت رهبری انقلابی پیوست که

عملیاتش را در پاییز ۱۹۵۸ با ستون نظامی ارتش شورشی چه‌گوارا هماهنگ کرد. او در اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ مسئولیت فرماندهی نیروهایی را بر عهده داشت که گروه‌های ضدانقلاب را در کوه‌های اسکامبری ریشه‌کن ساختند. در سال ۱۹۶۵ او، تحت فرمان گوارا، فرمانده دوم گروه داوطلب کوبایی در کنگو بود. بعداً او رییس اداره‌ی هدایت سیاسی نیروهای مسلح انقلابی (فار) شد.

دوران ویژه - این اصطلاح در کوبا اشاره‌ای است به شرایط بسیار دشوار اقتصادی که مردم کوبا از اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ با آن مواجه شدند و همچنین به سیاست‌هایی اشاره دارد که رهبران در مواجهه با آن شرایط برای دفاع از انقلاب اتخاذ کردند. با فروپاشی رژیم‌های کومکون^۱ (شورای همیاری متقابل اقتصادی)، کوبا به شدت به عقب و به سمت بازار جهانی سرمایه‌داری رانده شد که نزدیک به سی سال بود تا اندازه‌ای خود را از آن مصون نگه داشته بود. هدایت کومکون با شوروی بود، ۸۵ درصد تجارت خارجی کوبا با کشورهای عضو این سازمان انجام می‌گرفت و شرایط حاکم بر این سازمان برای تجارت کوبا مطلوب بود. این گسست ناگهانی و یک‌طرفه در روابط تجارت خارجی - که همزمان با تشدید بحران جهانی سرمایه‌داری اتفاق افتاد و با تشدید جنگ اقتصادی سازمان‌یافته‌ی واشنگتن وخیم‌تر شد - آنچنان بحران اقتصادی وخیمی را برای کوبا ایجاد کرد که از سال ۱۹۵۹ به بعد بی‌سابقه بوده است. در سال‌های ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴ برخی اقدامات برای مقابله با این شرایط اقتصادی وخیم اتخاذ شد. از جمله‌ی این اقدامات ایجاد بازارهای کشاورزی در اکتبر ۱۹۹۴ در سراسر کشور بود تا بدین نحو خانواده‌های کشاورز مستقل، تعاونی‌ها و مزارع دولتی - پس از اجرای تعهدات سهمیه‌های واگذاری به عوامل توزیع دولتی به قیمت ثابت - بتوانند محصولات مازاد کشاورزی را مستقیماً به مردم بفروشند. اغلب کوباییان کالاهای خود را از این بازارها خریداری می‌کنند تا مکمل آن کالاهایی باشد که، با قیمت پایین‌تری، از طریق سهمیه‌بندی در دسترس است.

در سپتامبر ۱۹۹۳ دولت در ۱۴۰ حرفه خویش‌فرمایی را قانونی اعلام کرد تا آن‌ها خدماتی را به مردم ارائه دهند که دولت آن خدمات را ارائه نمی‌دهد. این اشخاص از دولت جواز کسب دریافت می‌کنند و مالیات بردرآمد می‌پردازند.

واحدهای تولیدی تعاونی پایه (یوبی‌پی‌سی) در سال ۱۹۹۳ به وجود آمدند و نهادینه شدند و بدین ترتیب اکثر مزارع دولتی در واحدهای تعاونی کوچک‌تری تجدید سازمان شدند که نیشکر، محصولات غذایی و سایر محصولات کشاورزی را تولید می‌کنند.

در ژوئیه‌ی ۱۹۹۳، دولت داشتن دلار ایالات متحده و سایر ارزهای خارجی و استفاده از آن را به رسمیت شناخت. این مسأله به ترغیب اعضای خانواده در خارج از

1- Comecon= Council of Mutual Economic Assistance

کشور برای ارسال پول به خانواده‌های کوبایی کمک کرد و زنجیره‌ای از فروشگاه‌ها گشایش یافت که در آن می‌شود بسیاری از کالاهای اساسی که عملاً در ازای پزو در دسترس نیستند به ازای دلار خرید.

سرمایه‌گذاری مشترک با استفاده از سرمایه‌ی خارجی، خصوصاً در بخش توریسم و تولیدات مربوط به آن، به سرعت توسعه یافت.

تا سال ۱۹۹۶، با کوشش زحمتکشان کوبایی، اُفت تولیدات صنعتی و کشاورزی پایان یافت. گرچه هنوز کمبود مواد غذایی و سایر کالاهای اساسی شدید است، اما کمبودها به تدریج مرتفع می‌شود.

روزالس دل تورو، اولیسیس (ت. ۱۹۴۲) - وی سرلشکر نیروهای مسلح انقلابی است. در سال ۱۹۵۷ به ارتش شورشی پیوست و تحت فرمان خوان آلمییدا خدمت کرد. در سالیان ۱۹۶۳-۱۹۶۸ به مأموریت‌های انترناسیونالیستی‌ای در الجزایر و ونزوئلا و در سال ۱۹۷۶ به آنگولا رفت. از سال ۱۹۷۵ عضو کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست کوبا بوده و عضو دفتر سیاسی حزب است. او قبلاً رییس ستاد کل نیروهای مسلح انقلابی و جانشین اول وزیر نیروهای مسلح انقلابی بود و در اکتبر ۱۹۹۷ به ریاست وزارت کشت و صنعت نیشکر منصوب شد.

سانچز، سلیا (۱۹۲۰-۱۹۸۰) - در مانزانیلو، مشرف به کوهستان سیرا مایسترا در شرق کوبا، متولد شد. یکی از اعضای مؤسس حزب ارتدوکس در سال ۱۹۴۷ و یکی از رهبران جوانان آن بود. او یکی از رهبران مبارزه برای عفو زندانیان حمله به مونکادا در ایالت اورینته بود. در سال ۱۹۵۵ یکی از اعضای پایه‌گذار جنبش ۲۶ام ژوئیه بود و سازمانده اصلی آن در مانزانیلو شد. او شبکه‌ی تأمین آذوقه و عضوگیری شهری را برای ارتش شورشی سازمان داد و نخستین زن رزمنده در ارتش شورشی بود و از آغاز ۱۹۵۷ در فرماندهی کل ارتش شورشی انجام وظیفه کرد. او هنگامی که فوت کرد عضو کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست و دبیر شورای دولت و شورای وزیران بود.

ساومیالوت، گاستون - یکی از رهبران طغیان ۱۹۶۴-۱۹۶۵ علیه رژیم کنگو بود، رژیمی که تحت‌الحمایه‌ی امپریالیسم بود. او در حیات کوتاه جمهوری خلق کنگو که شورشیان در کنگو اعلام کرده بودند وزیر دفاع بود.

سسپیدس، کارلوس مانوئل دو (۱۸۱۹-۱۸۷۴) - وی آغازگر جنگ استقلال کوبا در سالیان ۱۸۶۸-۱۸۷۸ و رهبر اصلی جمهوری کوبا در جنگ بود. نگا یادداشت‌ها، مدخل یارا، گریتو دو.

سوتو، لیونل (ت. ۱۹۲۷) - وی در سال ۱۹۴۶ در دانشگاه هاوانا به حزب سوسیالیست مردمی پیوست. طی جنگ انقلابی در جزیره‌ی کاج‌ها زندانی بود. او به عنوان جزیی از روند ادغام جنبش ۲۶ام ژوئیه، حزب سوسیالیست مردمی و هیأت رهبری انقلابی در سالیان ۱۹۶۰-۱۹۶۷ رییس دانشکده‌های آموزش انقلابی شد و بعد از آن

سمت‌های مختلف سیاسی و حزبی را بر عهده داشت. در سالیان ۱۹۶۵-۱۹۸۰ و ۱۹۹۱-۱۹۹۷ عضو کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست بود.

سوری مارین، هومبرتو - وی یکی از سیاست‌مداران حزب آنتیک (اصالت) بود و در سال ۱۹۵۷ در سیرا مایسترا به ارتش شورشی پیوست و در پایان جنگ به درجه‌ی فرماندهی ارتقاء یافت. پس از انقلاب از ژانویه تا ژوئن ۱۹۵۹ وزیر کشاورزی بود. بلافاصله پس از تصویب اصلاحات ارضی در ماه مه ۱۹۵۹، او کوبا را به مقصد ایالات متحده ترک کرد. در بازگشت به یک گروه ضدانقلاب پیوست و اسیر شد و در ۱۹۶۱ اعدام شد.

سی‌ان‌فیوگوس، کامیلو (۱۹۳۲-۱۹۵۹) - وی یکی از سرنشینان کشتی گرانما بود و در سال ۱۹۵۸ یکی از فرماندهان ارتش شورشی شد. از ماه اوت تا اکتبر ۱۹۵۸ او یک ستون نظامی را از سیرا مایسترا به سمت غرب تا پیناردل‌ریو رهبری کرد. در شمال ایالت لاس‌ویلاس تا پایان جنگ فعالیت کرد و همکاری بسیار نزدیکی با ستون نظامی تحت فرماندهی چه‌گوارا داشت که در شمال لاس‌ویلاس مستقر بود. پس از پیروزی بر باتیستا در ژانویه‌ی ۱۹۵۹ به ریاست ستاد کل ارتش شورشی منصوب شد. در اکتبر ۱۹۵۹ هنگامی که از مأموریت و از مبارزه با شورش ضدانقلابی به رهبری هوبرت ماتوس^۱ از کاماگویی به هاوانا بازمی‌گشت هواپیمایش در دریا سقوط کرد و مفقود شد.

سینترا فریاس، لئوپولدو (پولو) (ت. ۱۹۴۱) - وی از اهالی یارآ است که در نوامبر ۱۹۵۷ به ارتش شورشی پیوست و در پایان جنگ درجه‌ی ستوانی داشت. در دهه‌ی ۱۹۷۰ برای مأموریت‌های انترناسیونالیستی در آنگولا و اتیوپی داوطلب شد و در سالیان ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۶ و ۱۹۸۹ فرماندهی هیأت نظامی اعزامی کوبا را در آنگولا به عهده داشت. او، که دارای نشان قهرمان جمهوری است، سرلشکر نیروهای مسلح انقلابی و عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست کوبا است.

شیپاس، ادواردو (۱۹۰۷-۱۹۵۱) - یکی از رهبران دانشجویی مبارزه علیه دیکتاتوری ماکادو در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ بود؛ رهبر مؤسس حزب اپوزیسیون خلق کوبا (در تداول عام معروف به حزب ارتدوکس) در سال ۱۹۴۷ بود و در ۱۹۵۰ به سناتوری برگزیده شد. وی به نشانه‌ی اعتراض به فساد دولتی در سال ۱۹۵۱ در پایان یک سخنرانی رادیویی خودکشی کرد.

طغیان سی‌ان‌فیوگوس - این شورش به رهبری نیروهای ضدباتیستا در ۵ سپتامبر ۱۹۵۷ در ارتش صورت گرفت و جنبش ۲۶ ژوئیه از آن حمایت کرد. هنگامی که سایر شورش‌هایی که قرار بود به‌طور همزمان در هاوانا و شهرهای دیگر صورت بگیرند، عملی نشدند، نیروهای باتیستا توانستند به‌سرعت طغیان سی‌ان‌فیوگوس را

در هم بکوبند. (نگاه وقایع جنگ انقلابی کوبا نوشته‌ی ارنستو چه‌گوارا، فصل "یک سال مبارزه‌ی مسلحانه"، انتشارات پات‌فایندر، نیویورک، ۱۹۹۶).^۱

فرایند تصحیح - فرایند تصحیح در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۸۶ تا اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ در کوبا پدیدار شد و بیانگر فاصله‌گیری کوبا از سیاست‌های رایج در اتحاد شوروی و اروپای شرقی در رابطه با مدیریت و برنامه‌ریزی و جلوگیری از افزایش ترویج چنین سیاست‌هایی بود. در سراسر دهه‌ی ۱۹۷۰ و دهه‌ی ۱۹۸۰ چنین سیاست‌هایی در کوبا حاکم بودند. فرایند تصحیح، در دوران اوج خود، شکل یک جنبش روبه‌رشد اجتماعی را به خود گرفت که آگاه‌ترین و منضبط‌ترین زحمتکشان کوبا هدایت آن را بر عهده داشتند. فرایند تصحیح نفی جریان و نیروهای اجتماعی‌ای بود که موجب گشتند رژیم‌ها و احزاب کمونیستی در اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از هم فرو پاشند. همزمان با اوج بحران اقتصادی و سیاسی از سال ۱۹۹۰ به بعد که به دوران ویژه معروف شد، بسیاری از اقدامات مرتبط با فرایند تصحیح، نظیر گسترش سپاه‌های کار داوطلبانه برای ساختن مسکن که به شدت مورد نیاز بود، ناگزیر به تعویق انداخته شدند. اما نیرو و حرکتی که طبقه‌ی کارگر در فرایند تصحیح به آن دست یافته بود کمک کرد تا انقلاب در سخت‌ترین سالیان حیات خود، یعنی در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰، به حیاتش ادامه دهد.

فرماندهز پادیللا، اسکار - وی، در زمان تصدی چه‌گوارا در وزارت صنایع، معاون وزیر بود. در سال ۱۹۶۵ او سفیر کوبا در تانزانیا شد و رابط گروه داوطلبانی بود که در کنگو تحت فرماندهی گوارا بودند.

فرماندهز مل، اسکار (ت. ۱۹۳۱) - او یکی از سروان‌های ستونی از ارتش شوروی بود که تحت فرماندهی چه‌گوارا می‌جنگید. پس از پیروزی انقلاب در ۱۹۵۹ به درجه‌ی سرهنگی ارتقاء یافت. در دسامبر ۱۹۶۵ او یکی از اعضای هیأت رهبران اعزامی به کنگو بود که حزب فرستاد تا با چه‌گوارا همکاری و رایزنی کنند. وی، که پزشک است، بعدها در سمت‌های مختلف انجام وظیفه کرد، از جمله: ریاست ستاد کل سپاه غرب کوبا، ریاست ستاد کل وزارت نیروهای مسلح انقلابی و سفیر کوبا در بریتانیا.

فریاس، سیرو (۱۹۲۸-۱۹۵۸) - او دهقانی از اهالی سیرا مایسترا بود و در ژانویه‌ی ۱۹۵۷ به ارتش شوروی پیوست. یکی از نفرات ستون نظامی ۱ بود و بعدها یکی از سروان‌های ستون نظامی ۱۸ در جبهه‌ی دوم شرق شد که تحت فرماندهی رائل کاسترو بود. او در ۱۰م آوریل ۱۹۵۸ کشته شد و پس از مرگ به درجه‌ی سرهنگی ارتقاء یافت.

کابیللا، لوران دزیره (ت. ۱۹۳۹) وی رهبر جنبش جوانان کنگو در دوران پاتریس

1- *Episodes of the Cuban Revolutionary War*, Che Guevara (Pathfinder, New York, 1996).

لومومبا بود. او با کودتای سال ۱۹۶۰ مخالفت کرد. در این کودتا که ایالات متحده از آن پشتیبانی می‌کرد دولت ضدامپریالیستی کنگو، این کشور تازه استقلال یافته، که پاتریس لومومبا در رأس آن بود، سرنگون شد. کابایلا در رهبری شورش ۱۹۶۴ علیه رژیم طرفدار امپریالیسم ژوزف کاساوبو و موسی چومبه سهم بود. کابایلا از همان محل تبعید خود یکی از رهبری‌کنندگان نیروهای کنگویی بود که انترناسیونالیست‌های کوبایی به رهبری چه‌گوارا در سال ۱۹۶۵ به یاری آن‌ها شتافتند. کابایلا در ۱۹۶۷ حزب انقلابی خلق را تأسیس کرد. پس از سرنگونی موبوتو در سال ۱۹۹۷، کابایلا رییس دولت کنگو شد.

کاساوبو، ژوزف (۱۹۱۷-۱۹۶۹) - وی در دوران زمامداری پاتریس لومومبا رییس‌جمهور کنگو بود. او از کودتایی که اواخر ۱۹۶۰ باعث سرنگونی لومومبا شد پشتیبانی کرد. در ژوئیه ۱۹۶۴ کاساوبو موسی چومبه را به نخست‌وزیری منصوب کرد، اما در اکتبر ۱۹۶۵ او را برکنار کرده کاساوبو تا نوامبر ۱۹۶۵ رییس‌جمهور بود و در این تاریخ ژوزف موبوتو با کودتایی خود او را سرنگون کرد. کاسترو، رائول (ت. ۱۹۳۱) - وی در ایالت اورینته در شرق کوبا متولد و بزرگ شد. او، که یکی از رهبران جنبش دانشجویی دانشگاه هاوانا بود، در حمله‌ی سال ۱۹۵۳ به پادگان مونکادا شرکت داشت و به سیزده سال زندان محکوم شد. به دنبال مبارزه برای عفو عمومی در ماه مه ۱۹۵۵ آزاد شد. به‌عنوان یکی از اعضای مؤسس جنبش ۲۶م ژوئیه، یکی از شرکت‌کنندگان در سفر رزمندگان با کشتی گرانا بود. در فوریه ۱۹۵۸ به مقام فرماندهی ارتقاء داده شد و در رأس جبهه‌ی دوم شرق قرار گرفت.

رائول کاسترو از اکتبر ۱۹۵۹ وزیر نیروهای مسلح انقلابی بوده است. از ۱۹۵۹ تا ۱۹۷۶ معاون نخست‌وزیر بود تا اینکه معاون رییس شورای دولت و شورای وزیران شد. از سال ۱۹۶۵ دبیر دوم حزب کمونیست کوبا بوده است. سمت او ژنرال ارتش و دومین افسر ارشد در نیروهای مسلح انقلابی است، پس از فرمانده کل، فیدل کاسترو. کاسترو، فیدل (ت. ۱۹۲۶) - وی در ایالت اورینته در شرق کوبا متولد و بزرگ شد. از سال ۱۹۴۵ به بعد یکی از رهبران جنبش دانشجویی دانشگاه هاوانا بود. وی یکی از اعضای مؤسس حزب ارتدوکس در ۱۹۴۷ و سازمان‌دهنده‌ی اصلی جوانان انقلابی‌اندیش آن بود. او در انتخابات ۱۹۵۲ یکی از نامزدان حزب ارتدوکس برای مجلس نمایندگان بود، انتخاباتی که متعاقب کودتای باتیستا لغو شد. کاسترو رهبری حمله‌ی ۲۶م ژوئیه ۱۹۵۳ به پادگان‌های مونکادا و بایامو را بر عهده داشت و به پانزده سال زندان محکوم شد. دفاعیه‌ی او در دادگاه، "تاریخ مرا تبرئه خواهد کرد"، بعدها در ده‌ها هزار نسخه تکثیر و در سراسر کوبا توزیع و برنامه‌ی جنبش انقلابی شد. در پی یک مبارزه‌ی وسیع برای عفو عمومی در ماه مه ۱۹۵۵ آزاد شد و چند هفته بعد جنبش ۲۶م ژوئیه را بنیان گذاشت. کاسترو سفر رزمندگان با کشتی گرانا را

از مکزیک ترتیب داد و در دسامبر ۱۹۵۶ به کوبا بازگشت. او طی جنگ انقلابی ۱۹۵۶ تا ۱۹۵۸ فرمانده ارتش شورشی بود. در ماه مه ۱۹۵۸ دبیرکل جنبش ۲۶ام ژوئیه شد.

کاسترو از فوریه ۱۹۵۹ تا ۱۹۷۶ نخست‌وزیر کوبا بود تا اینکه رییس شورای دولت و شورای وزیران شد. او فرمانده کل نیروهای مسلح است و از ۱۹۶۵ که حزب کمونیست کوبا تأسیس شد دبیر اول آن بوده است.

کاستل لانوس، آلبرتو (ت. ۱۹۳۴) - وی، که یکی از رزمندگان ارتش شورشی در ستون نظامی تحت فرماندهی چه‌گوارا بود، در ۱۹۵۹ یکی از محافظان شخصی گوارا شد. او در سال‌های ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۴ برای انجام مأموریتی انترناسیونالیستی در آرژانتین داوطلب شد که خورخه ریکاردو ماسه‌تی^۱ آن را فرماندهی می‌کرد. وی در فوریه ۱۹۶۴ اسیر شد و تا دسامبر ۱۹۶۷ در آرژانتین در زندان به سربرد و هرگز در آن مدت هویت کوبایی خود را فاش نداشت. وی پس از آزادی به کوبا بازگشت.

کمیته‌های دفاع از انقلاب (سی‌دی‌آر) - این کمیته‌ها در سال ۱۹۶۰، با این هدف که مردم بتوانند با هوشیاری علیه فعالیت‌های ضدانقلابیون اقدام کنند، به شکل محله-به-محله سازمان داده شدند. این کمیته‌ها طی سالیان بعد همچنین ابزاری شده‌اند برای سازماندهی شرکت‌کنندگان در راهپیمایی‌های مردمی و ایجاد مشارکت در واکسیناسیون و سایر فعالیت‌های بهداشت عمومی، دفاع غیرنظامی، مبارزه علیه جرایم کوچک و سایر وظایف اجتماعی.

کولومه، آبه‌لاردو (فاری) (ت. ۱۹۳۹) - در ماه مارس ۱۹۵۷ وی به‌عنوان عضوی از اولین گروه نیروهای کمکی که فرانک پائیس و سلیا سانچز^۲ به سیرا مایسترا اعزام کرده بودند به ارتش شورشی پیوست. او، که تحت فرماندهی فیدل و رائول کاسترو انجام وظیفه می‌کرد، یکی از فرماندهان ارتش شورشی شد. در سالیان ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۴ برای مأموریت انترناسیونالیستی در آرژانتین و بولیوی داوطلب شد تا در آرژانتین برای جبهه‌ی چریکی به رهبری خورخه ریکاردو ماسه‌تی تدارکات و پشتیبانی به عمل آورد. طی سالیان ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۶ فرماندهی هیأت اعزامی کوبا را در آنگولا بر عهده داشت. به‌عنوان یک ژنرال ارتش، سومین افسر ارشد نیروهای مسلح کوبا است. عضو کمیته‌ی مرکزی و دفتر سیاسی حزب کمونیست و یکی از اعضای شورای دولت کوبا است. در سال ۱۹۸۴ نشان قهرمانی جمهوری کوبا به او اعطاء شد. در ژوئن ۱۹۸۹ وزیر کشور شد. پیش از آن، معاون وزیر دفاع و جانشین اول وزیر، رائول کاسترو، بود.

کوه‌های اسکامبری - واقع در جنوب مرکزی کوبا. در اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰، گروه‌های

1- Jorge Ricardo Masetti

2- Frank País and Celia Sánchez

کوچکی از ضدانقلابیون که واشنگتن مسلح و تأمین کرده بود - و در تداول عام به راهزنان معروف شده‌اند - در اسکامبری برای خود پایگاه ایجاد کردند. این راهزنان علیه انقلاب دست به خرابکاری و سایر تحرکات زدند. با بسیج همگانی یگان‌های میلشیا که پشتیبان عملیات نیروهای مسلح انقلابی بودند این راهزنان ریشه‌کن شدند.

گاریسیا، گوویل لرمو (ت. ۱۹۲۸) - او دهقانی از اهالی سیرا مایسترا و یکی از اعضای هسته‌ی جنبش ۱۲۶م ژوئیه بود و به تجدید سازمان نیروهای شورشی در دسامبر ۱۹۵۶ کمک کرد. در اوایل سال ۱۹۵۷ او به‌عنوان رزمنده به ستون نظامی ۱ پیوست و تا اواخر ۱۹۵۸ در جبهه‌ی سوم شرق که تحت فرماندهی خوان آلمیدا بود به درجه‌ی سرهنگی ارتقاء یافت. از سال ۱۹۶۵ عضو کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست بوده و در سالیان ۱۹۶۵ تا ۱۹۸۶ در دفتر سیاسی خدمت کرده است. در سال‌های ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۵ وزیر ترابری بود و اکنون یکی از اعضای شورای دولت است.

گرانما - کشتی‌ای که با آن هشتاد و دو رزمنده‌ی انقلابی، از جمله فیدل کاسترو، رائل کاسترو، ارنستو چه‌گوارا و خوان آلمیدا، از نوکسپان، مکزیک، به کوبا آمدند تا جنگ انقلابی علیه رژیم فولجنسیو باتیستا را شروع کنند. فولجنسیو باتیستا را ایالات متحده حمایت می‌کرد. در ۱۲ دسامبر ۱۹۵۶ سرنشینان این کشتی در جنوب شرقی کوبا در ساحل پیاده شدند. گرانما از سال ۱۹۶۵ همچنین نام روزنامه‌ی حزب کمونیست کوبا بوده است.

گوئررا، اورستس (ت. ۱۹۳۲) - او از اهالی ایالت یارا است و در سال ۱۹۵۷ به ارتش شورشی پیوست و در ستون‌های نظامی تحت فرماندهی فیدل کاسترو، چه‌گوارا و کامیلو سی‌ان‌فیوگوس خدمت کرد و در پایان جنگ به درجه‌ی سروانی رسید. اکنون سرتیپ بازنشسته‌ی نیروهای مسلح انقلابی است.

گوارا، ارنستو چه (۱۹۲۸-۱۹۶۷) - وی آرژانتینی‌الصل و یکی از رهبران انقلاب کوبا بود. به‌عنوان پزشک با گروه رزمندگان کشتی گرانما همراه شد. او نخستین رزمنده‌ای بود که در جنگ انقلابی کوبا به درجه‌ی فرماندهی ارتقاء یافت. در اواخر ۱۹۵۸ ستون نظامی‌ای را فرماندهی می‌کرد که سانتاکلارا، سومین شهر بزرگ کوبا، را به تصرف در آورد. پس از پیروزی در ۱۹۵۹ علاوه بر مسئولیت‌های نظامی چندین سمت و مسئولیت دیگر در دولت انقلابی داشت، از جمله: ریاست اداره‌ی کشاورزی مکانیزه در مؤسسه‌ی ملی اصلاحات ارضی (آی.ان.آر.ای.)، ریاست بانک ملی و وزیر صنایع. گوارا اغلب سخنگوی رهبری انقلاب در عرصه‌ی بین‌المللی بود. به‌عنوان یکی از رهبران جنبش ۱۲۶م ژوئیه به همگرایی سازمان‌های سیاسی کمک کرد و این اقدام به تأسیس حزب کمونیست کوبا در اکتبر ۱۹۶۵ منجر شد. در آوریل ۱۹۶۵ او رهبری گروه کوبایی‌ای را بر عهده داشت که به کنگو اعزام شد تا به مبارزان انقلابی آنجا یاری

رساند. در اواخر ۱۹۶۶ فرمانده گروه پیشتازِ انترناسیونالیستی بود که داوطلبانه عازم بولیوی شدند. ارتش بولیوی در ۸ اکتبر ۱۹۶۷ در عملیاتی که سازمان سیا سازمان داده بود گوارا را زخمی و اسیر کرد و روز بعد به قتل رساند.

گومز، ماکسیمو (۱۸۳۶-۱۹۰۵) - وی در سانتو دومینگو (اکنون جمهوری دومینیکن) متولد شد، طی جنگ‌های استقلال ۱۸۶۸-۱۸۷۸ و ۱۸۹۵-۱۸۹۸ یکی از رهبران نظامی نیروهای انقلابی کوبا بود و در سال ۱۸۷۰ فرمانده کل نیروهای استقلال طلب شد. متعاقب شکست اسپانیا در ۱۸۹۸، رژیم تحت‌الحمایه‌ی امپریالیسم که ارتش اشغالگر ایالات متحده بر کوبا تحمیل کرده بود او را از فرماندهی کل ارتش کوبا خلع کرد.

پلایا گیرون. نگا خلیج خوک‌ها.

لاکوبره - کشتی فرانسوی و حامل تسلیحات بلژیکی که دولت انقلابی کوبا با جوهی که عمدتاً اهدایی زحمتکشان کوبا بود خریداری کرده بود. این کشتی در ۴ مارس ۱۹۶۰ در بندر هاوانا منفجر شد و هشتاد و یک نفر کشته شدند.

لنین، وی.آی. (۱۸۷۰-۱۹۲۴) - رهبر اصلی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه. بنیان‌گذار حزب بلشویک. رییس شورای کمیساری‌های خلق (دولت شوروی) در سالیان ۱۹۱۷-۱۹۲۴؛ عضو کمیته‌ی اجرایی بین‌الملل کمونیست [بین‌الملل سوم].

لوپز، آتونو، "نیکو" (۱۹۳۴-۱۹۵۶) - وی یکی از شرکت‌کنندگان در حمله‌ی ۲۶ام ژوئیه‌ی ۱۹۵۳ به پادگان "کارلوس مانوئل دو سسپیدس" در بایامو بود. این حمله همزمان با حمله به پادگان مونکادا صورت گرفت. او توانست از صحنه بگریزد و به عنوان یک تبعیدی به گواتمالا رفت. در آنجا در سال ۱۹۵۴ با ارنستو گوارا دوست شد و نظر او را به جنبش ۲۶ام ژوئیه جلب کرد. در سالیان ۱۹۵۵-۱۹۵۶ به عنوان یکی از اعضای هیأت رهبری سراسری جنبش ۲۶ام ژوئیه انجام وظیفه کرد و رییس سپاه جوانان آن بود. او در دسامبر ۱۹۵۶ در سفر با رزمندگان کشتی گرانما شرکت داشت و ارتش بلافاصله پس از پا گذاشتن به ساحل او را اسیر کرد و به قتل رساند. بعدها نام او را بر دانشکده‌ی تربیت کادر رهبری حزب کمونیست کوبا گذاشتند.

لورنته، میگوئل (ت. ۱۹۳۷) - وی از اهالی یارآ است و به ارتش شورشی پیوست و در ستون نظامی چه گوارا به درجه‌ی ستوانی ارتقاء یافت. او اکنون سرتیپ نیروهای مسلح انقلابی است.

لومومبا، پاتریس (۱۹۲۵-۱۹۶۱) - وی رهبر مبارزات استقلال طلبانه‌ی کنگو بود و پس از کسب استقلال کنگو از بلژیک در ژوئن ۱۹۶۰ نخست وزیر این کشور شد. در دسامبر ۱۹۶۰، پس از آنکه دولتش از نیروهای سازمان ملل خواست تا مانع حملات مزدوران، که بلژیک سازمان داده بود، شوند با کودتایی به پشتیبانی ایالات متحده سرنگون شد. نیروهای سازمان ملل که به ظاهر از لومومبا حفاظت می‌کردند وقتی

نیروهای دست‌راستی در ژانویه ۱۹۶۱ او را اسیر و زندانی کردند و بعد به قتل رساندند دست به هیچ اقدامی نزدند.

ماچادو، خوزه آر. ("ماچادیتو") (ت. ۱۹۳۰) - وی عضو جنبش ۱۹۲۶م ژوئیه و پزشک بود و طی جنگ انقلابی به ارتش شورشی پیوست و تحت فرمان رائول کاسترو خدمت کرد و به درجه‌ی فرماندهی رسید. در سالیان ۱۹۶۰-۱۹۶۸ وزیر بهداشت عمومی و در سال‌های ۱۹۷۱-۱۹۷۶ دبیر اول کمیته‌ی ایالتی حزب کمونیست هاوانا بود. از ۱۹۶۵ عضو کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست بوده است. مدتی طولانی عضو دفتر سیاسی و از سال ۱۹۷۶ عضو دبیرخانه‌ی کمیته‌ی مرکزی بوده است. او همچنین عضو شورای دولت است.

مارتی، خوزه (۱۸۵۳-۱۸۹۵) - شاعر، نویسنده، سخن‌ور و روزنامه‌نگاری برجسته که قهرمان ملی کوبا است. وی در سال ۱۸۹۲ برای مبارزه با حکومت اسپانیا و مقابله با نقشه‌های ایالات متحده در مورد کوبا حزب انقلابی کوبا را بنیاد نهاد. وی جنگ استقلال ۱۸۹۵ را سازمان داد و طرح‌ریزی کرد و طی نبرد در دوس‌ریوس در اورینته کشته شد. برنامه‌ی ضدامپریالیستی و انقلابی او بخشی از سنت انترناسیونالیستی و میراث سیاسی انقلاب کوبا است.

مارتینز تامایو، خوزه ماریا (۱۹۳۶-۱۹۶۷) - او در مواقع گوناگون اسامی مستعار امبیلی، پاپی و ربکار دو را اختیار کرد. از آغاز ۱۹۶۲ رابط گوارا با نیروهای انقلابی در آمریکای لاتین بود. همگام با گوارا در کنگو و بعد در بولیوی انجام وظیفه کرد و در بولیوی مسئول تأمین تدارکات اولیه‌ی جبهه‌ی چریکی بود. در ژوئن ۱۹۶۷ در نبرد کشته شد.

مارکس، کارل (۱۸۱۸-۱۸۸۳) - همراه با فردریک انگلس (۱۸۲۰-۱۸۹۵) بنیان‌گذار جنبش کارگری کمونیست در عصر جدید است.

ماسئو، آتونیو (۱۸۴۵-۱۸۹۶) - رهبر و استراتژیست برجسته‌ی نظامی جنگ‌های استقلال کوبا از اسپانیا در قرن نوزدهم بود. او یکی از کسانی بود که پیشروی به سمت غرب در سال‌های ۱۸۹۵-۱۸۹۶ را رهبری کرد و نقطه‌ی اوج این پیشروی تهاجم به ایالت پینار دل ریو بود. در سال ۱۸۷۸، در پایان نخستین جنگ استقلال کوبا، نماد سازش‌ناپذیری انقلابی شد و این زمانی بود که حاضر نشد خلع سلاح شود و مبارزه علیه رژیم استعماری را ادامه داد و این حرکت به اعتراض باراگوا مشهور شد. او در اذهان عمومی به پهلوان برنزی مشهور است. در نبرد ۱۷م دسامبر ۱۸۹۶ کشته شد.

مامبی - اشاره‌ای است به مبارزان جنگ‌های استقلال کوبا از اسپانیا، مبارزانی که بسیاری از آن‌ها برده‌های آزادشده و کارگران کشاورزی بودند. ریشه‌ی اصطلاح "مامبی" به دهه‌ی ۱۸۴۰ به زمان جنگ استقلال از اسپانیا در نزدیکی جزیره‌ی هیسپانیولا

برمی‌گردد. پس از آنکه یک افسر سیاه‌پوست اسپانیا به نام خوان اتینیوس مامبی^۱ در هیسپانیولا به مبارزان استقلال طلب پیوست، نیروهای اسپانیا شروع کردند چریک‌ها را با اصطلاح توهین‌آمیز "مامبی‌ها" اطلاق کردن. بعدها اصطلاح "مامبی‌ها" را در همین ارتباط مبارزان آزادیخواه کوبا با افتخار بر خود نهادند.

مک‌نامارا، روبرت (ت. ۱۹۱۶) - طی بحران "موشکی" اکتبر ۱۹۶۲ وزیر دفاع دولت کندی و طی جنگ ویتنام وزیر دفاع دولت جانسون بود.

منندز، جیسس (۱۹۱۱-۱۹۴۸) - دبیرکل اتحادیه‌ی سراسری کارگران تولیدکننده‌ی شکر و عضو حزب سوسیالیست مردمی بود؛ در ژانویه‌ی ۱۹۴۸ سروان پلیس خواکوبین کاسیل لاس^۲ او را در ایستگاه قطار مانزانیلو به قتل رساند. در آن زمان دولت کوبا تحت زمامداری رژیم بورژوا-دموکرات رییس‌جمهور رامون گرانو سان مارتین^۳ قرار داشت.

موبوتو سه‌سه‌سه‌کو (۱۹۳۰-۱۹۹۷) - در مستعمره‌ی سابق بلژیک، کنگو، پاتریس لومومبا او را به ریاست ستاد کل گمارد و او در سپتامبر ۱۹۶۰ دست به کودتا زد. به دنبال قتل لومومبا در ژانویه‌ی ۱۹۶۱، موبوتو فرد قدرتمند کشور شد. در سال ۱۹۶۵ او خود را رییس‌جمهور اعلام کرد و تا سال ۱۹۹۷ که سرنگون شد قدرت را در دست داشت. نام وی ژوزف موبوتو بود و در سال ۱۹۷۲ آن را به موبوتو سه‌سه‌سه‌کو تغییر داد.

مولله، پیرره (۱۹۲۹-۱۹۶۸) - در دوران زمامداری پاتریس لومومبا وزیر آموزش و پرورش کنگو بود. پیرره با کودتای مورد حمایت ایالات متحده در ۱۹۶۰، که به قتل پاتریس لومومبا منجر شد، مخالفت کرد. دبیر سراسری حزب همبستگی آفریقا بود و در رهبری شورش ۱۹۶۴-۱۹۶۵ علیه رژیم تحت‌الحمایه‌ی امپریالیسم ژوزف کاساوبو و موسی چومبه شرکت کرد و هدایت شورش را در ایالت کوییلو، در شرق لئوپولدویل (اکنون کینشازا) بر عهده داشت. پس از آنکه وی پیشنهاد عفو را پذیرفت و به کینشازا بازگشت، رژیم موبوتو سه‌سه‌سه‌کو او را دستگیر و تیرباران کرد.

موتانه، جیسس "چوچو" (۱۹۲۳-۱۹۹۹) - یکی از رهبران حمله‌ی ۱۹۵۳ به مونکادا بود، به ده سال زندان محکوم شد و در ماه مه ۱۹۵۵ متعاقب مبارزه برای عفو عمومی آزاد شد. او یکی از رزمندگان کشتی گرانما بود و در دسامبر ۱۹۵۶ اسیر شد و تا پایان جنگ در زندان بود. مسئولیت‌هایی که او از سال ۱۹۵۹ به بعد بر عهده داشت عبارت‌اند از: ریاست بخش بین‌الملل کمیته‌ی مرکزی؛ سازمانده کمیته‌ی مرکزی؛ ریاست سازمان جهانگردی؛ وزیر ارتباطات. از سال ۱۹۶۵ تا زمان مرگ عضو کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست کوبا بود.

1- Juan Ethninius Mamby
3- Ramón Grau San Martín

2- Joaquín Casillas

نامیبیا - در سال ۱۹۲۰، با حکم قیمومت جامعه‌ی ملل، نامیبیا (آفریقای جنوب غربی) تحت کنترل آفریقای جنوبی قرار گرفت. در سال ۱۹۴۶ سازمان ملل از آفریقای جنوبی خواست به حکم قیمومت جدیدی گردن نهد. دولت آفریقای جنوبی این درخواست را رد کرد و اصرار داشت که سازمان ملل حق ندارد به اینکه نامیبیا تحت اشغال آفریقای جنوبی است اعتراض کند. در سال ۱۹۶۶ مجمع عمومی سازمان ملل به خلع قیمومت آفریقای جنوبی رأی داد.

نامیبیا در سال ۱۹۹۰ به استقلال دست یافت. علاوه بر مبارزه‌ی روبه‌رشد توده‌ای در داخل آفریقای جنوبی، مهم‌ترین عاملی که به تحقق این پیروزی کمک کرد شکست نیروهای رژیم آپارتاید در آنگولا و به دست ارتش آنگولا، داوطلبان کوبایی و مبارزان استقلال‌طلب نامیبیا بود.

نیروهای مسلح انقلابی (فار) - نیروهای مسلح انقلابی تداوم ارتش شورشی است که فیدل کاسترو در جنگ انقلابی ۱۹۵۶-۱۹۵۸ هدایت و رهبری آن را بر عهده داشت. فار در اکتبر ۱۹۵۹ به وجود آمد و ارتش شورشی و همچنین نیروی هوایی شورشی و نیروی دریایی انقلابی و پلیس ملی انقلابی را تحت یک ساختار فرماندهی واحد در هم ادغام کرد. رائول کاسترو رییس وزارت نیروهای مسلح انقلابی (مینفار)^۱ شد و از آن زمان این سمت را بر عهده داشته است.

ورده اولیوو (زیتون قهوه‌ای) - هفته‌نامه‌ی نیروهای مسلح انقلابی کوبا که در سال ۱۹۵۹ تحت راهنمایی بخش آموزش که ریاست آن بر عهده‌ی چه‌گوارا بود تأسیس شد. **هاتویی** - یکی از رؤسای قبیله‌ی سرخپوست تاینو و اهل جزیره‌ی هیسپانیولا (اکنون جمهوری دومینکن و هائیتی) بود و از دست نیروهای استعمارگر اسپانیا گریخت و در کوبا شورشی را علیه استعمارگران رهبری کرد؛ در ۱۵۱۱ اسیر شد و در داربست سوزانده شد. روایت است که وقتی کشیش اسپانیایی خواست آخرین مراسم و مناسک را به جا آورد تا روح هاتویی به بهشت برود، هاتویی پرسیده است آیا بهشت جایی است که روح اشغالگران اسپانیایی هم آن‌جا خواهد رفت؟ وقتی کشیش به او اطمینان داد که این گونه است، از به جا آوردن مناسک امتناع کرد و گفت ترجیح می‌دهد روحش به جای دیگری برود.

هارت، آرماندو (ت. ۱۹۳۰) - در سال ۱۹۴۷ در هاوانا به جوانان ارتدوکس پیوست. پس از کودتای باتیستا یکی از رهبران جنبش ملی انقلابی بود. در سال ۱۹۵۵ یکی از اعضای مؤسس جنبش ۲۶م ژوئیه و یکی از رهبران جنبش زیرزمینی آن در شهرها بود. در سال ۱۹۵۷ مدت کوتاهی در زندان بود و گریخت. از اوایل ۱۹۵۷ تا ژانویه‌ی ۱۹۵۸ به‌عنوان هماهنگ‌کننده‌ی سراسرس جنبش ۲۶م ژوئیه انجام وظیفه کرد، تا اینکه دستگیر شد و تا یکم ژانویه‌ی ۱۹۵۹ در جزیره‌ی کاج‌ها زندانی بود. در سالیان

1- Ministry of the Revolutionary Armed Forces (MINFAR)

۱۹۵۹-۱۹۶۵ وزیر آموزش و پرورش، در سال‌های ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۰ دبیر تشکیلاتی حزب کمونیست و در سال‌های ۱۹۷۶-۱۹۹۷ وزیر فرهنگ بود. از سال ۱۹۶۵ عضو کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست بوده است و در سال‌های ۱۹۶۵-۱۹۸۶ یکی از اعضای دفتر سیاسی بود.

هیأت رهبری انقلابی - این سازمان را خوزه آنتونیو اچه‌وه‌ریا^۱ و دیگر رهبران فدراسیون دانشجویان در مبارزه علیه باتیستا در ۱۹۵۵ به وجود آوردند. هیأت رهبری انقلابی در ۱۳م ماه مارس ۱۹۵۷ حمله‌ای را به کاخ ریاست جمهوری باتیستا سازماندهی کرد که در آن تعدادی از رهبران اصلی، از جمله اچه‌وه‌ریا، کشته شدند. این سازمان در فوریه‌ی ۱۹۵۸ در کوه‌های اسکامبری در لاس‌ویلاس ستون چریکی‌ای را به وجود آورد که رهبری آن بر عهده‌ی فاووره چومون^۲ بود و در آخرین ماه‌های جنگ انقلابی تحت فرمان چه‌گوارا جنگید. طی یک روند انشعاب و تجزیه، هیأت رهبری انقلابی در سال ۱۹۶۱ با جنبش ۲۶م ژوئیه و حزب سوسیالیست مردمی ادغام شد تا سازمان‌های انقلابی ادغام شده را شکل دهند و این روند به بنیان‌گذاری حزب کمونیست کوبا در ۱۹۶۵ منجر شد.

یارا، گریتو دو (فریاد یارا) - در ۱۰م اکتبر ۱۸۶۸، کارلوس مانوئل دو سسپیدس، مالک شرکت کشت و زرع نیشکر در لادماخاگوا نزدیک شهر مانزانیلو در جنوب شرقی کوبا، زنگ کارخانه‌ی تصفیه‌ی شکر را به صدا در آورد، برده‌های شرکت را دور هم جمع کرد و اعلام کرد که آن‌ها آزادند. او از بردگان دعوت کرد در جنگ برای کسب استقلال کوبا از اسپانیا به او ملحق شوند. بدین ترتیب سسپیدس گروهی مبارز تشکیل داد و در نزدیکی شهر یارا به نیروهای اسپانیایی حمله‌ور شد. این اقدام، که در تاریخ کوبا به ال گریتو دو یارا (فریاد یارا) معروف شد، آغاز نخستین جنگ استقلال کوبا بود که تا ۱۸۷۸ طول کشید.

1- José Antonio Echeverría

2- Faure Chomón

منابع برای مطالعه‌ی بیشتر

در سراسر مصاحبه‌های صورت گرفته با ژنرال‌ها در کتاب ساختن تاریخ، خواننده مواجه است با اشاراتی به رویدادهای تاریخی و اشخاصی که ممکن است ناآشنا باشند. اغلب منابع پیشنهادی زیرین [اکثراً به زبان‌های انگلیسی و اسپانیایی] برای مطالعه‌ی بیشتر از طریق انتشارات پات‌فایندر قابل دسترسی است.

آلمیدا، خوان. دو مجموعه حاوی خاطرات آلمیدا از مبارزات انقلابی کوبا چاپ شده‌اند. سه کتاب اول - با عناوین زندان، تبعید و لنگر انداختن (هاوانا: ادیتوریال دو سی‌ان‌سیاس سوسیال، ۱۹۸۷-۱۹۸۸) - از زندانی شدن رزمندگان مونکادا در سال ۱۹۵۳ تا لنگر انداختن کشتی گرانما را در برمی‌گیرد. سه کتاب بعدی - سیرا، در امتداد دامنه کوه تورکویینو و سیرا مایسترا و فراتر از آن (هاوانا: ادیتورا پولیتیکا، ۱۹۸۹-۱۹۹۵) - تجارب جنگ انقلابی ۱۹۵۶-۱۹۵۸ را بازگو می‌کنند.

Presidio, Exilio, and Desembarco

La Sierra, Por las faldas del Turquino, and La Sierra Maestra y más allá

بائز، لوییس، اسرار ژنرال‌ها (هاوانا: فورزاس آرماداس رولوشنریز، ۱۹۹۷). این کتاب دربرگیرنده‌ی مصاحبه با چهل و یک ژنرال نیروهای مسلح انقلابی - از جمله لویز کیوبا، کاررراس، فرناندز و ویه‌گاس - است. ژنرال‌ها در این مصاحبه‌ها از تجاربشان طی جنگ انقلابی کوبا، نبرد ۱۹۶۱ در پلایا‌گیرون، مأموریت‌های انترناسیونالیستی و سایر فعالیت‌ها برای دفاع و تقویت انقلاب کوبا صحبت می‌کنند.

Secretos de generales

بارنز، جک و کلارک، استیو، "سیاست اقتصاد: چه‌گوارا و تداوم مارکسیستی" مشی کمونیستی‌ای را مورد مذاقه قرار می‌دهد که گوارا از ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۵ اتخاذ کرد تا

کارگران کوبایی را در تغییر بنیادهای اقتصادی به ارث رسیده از سرمایه‌داری هدایت کند - و همچنین دربرگیرنده‌ی بحث و مناظرات انقلابیونی است که از آن زمان بر سر سیاست‌هایی که گوارا برای تحقق آنان جنگیده است مطرح کرده‌اند. مجله‌ی نیویترنشنال شماره‌ی ۸ (۱۹۹۱) همچنین "میراث پرولتاریایی «چه» و فرایند تصحیح کوبا" نوشته‌ی ماری آلیس واترز و دو مقاله از گوارا را که در سالیان ۱۹۶۳-۱۹۶۴ برای کمک به بحث برنامه‌ریزی و مدیریت در کوبا نوشته است، در برمی‌گیرد.

"The Politics of Economics: Che Guevara and Marxist Continuity"
 "Che's Proletarian Legacy and Cuba's Rectification Process"

بالاگوئر، خوزه رامون، "سوسیالیسم: انتخابی مستدام" در مجله‌ی نیویترنشنال شماره‌ی ۱۱ (۱۹۹۸) چاپ شده است. سخنرانی افتتاحیه‌ی جلسه‌ی تحقیقاتی بین‌المللی اکتبر ۱۹۹۷ درباره‌ی سوسیالیسم در آستانه‌ی قرن بیست و یکم. همچنین در مجله‌ی کوبا سوسیالیستا شماره‌ی ۸ قابل دسترس است.

"Socialism: A Viable Option"

حقانیت کوبا (هاوانا: ادیتورا پولیتیکا، ۱۹۸۹) و پرونده‌ی ۱/۱۹۸۹: پایان ارتباط کوبا (هاوانا: انتشارات زبان خارجه‌ی خوزه مارتی، ۱۹۸۹). این کتاب‌ها ثبت مستند دادگاه ۱۹۸۹ آرنالدو اوچوآ و سیزده افسر عالی‌رتبه‌ی دیگر از نیروهای مسلح انقلابی و وزارت کشور هستند.

Vindicación de Cuba, and Case 1/1989: End of the Cuban Connection

کاررراس، انریکه، کنترل آسمان: خاطرات یک خلبان جنگنده (۱۹۴۳-۱۹۸۸) (هاوانا: ادیتورا پولیتیکا، ۱۹۹۵).

Por el dominio del aire: Memorias de un piloto de combate (1943-1988)

کاسترو، رائل، گزیده‌ی سخنان و مقالات، ۱۹۵۹-۱۹۸۶، ۲ جلد (هاوانا: ادیتورا پولیتیکا، ۱۹۸۸).

Selección de discursos y artículos, 1959-1986

کاسترو، رائل، و گوارا، ارنستو چه، پیروزی امید (هاوانا: کاسا ادیتورا آبریل، ۱۹۹۶). این کتاب نخستین بار در دهه‌ی ۱۹۸۰ چاپ شد و عمدتاً گزیده‌هایی از خاطرات این دو رهبر شورشی جوان را طی اولین ماه‌های جنگ انقلابی کوبا در برمی‌گیرد.

La conquista de la esperanza

کاسترو، فیدل، در دفاع از سوسیالیسم: چهار سخنرانی درباره‌ی ۳۰ امین سالگرد انقلاب کوبا (پات‌فایندر، ۱۹۸۹). این کتاب دستاوردهای سیاسی فرایند تصحیح و کمک

انترناسیونالیستی کوبا را به آنگولا بیان می‌کند. در این کتاب همچنین از خط مشی سوسیالیستی کوبا در تقابل با آنچه به سرعت در اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در حال اتفاق افتادن بود دفاع می‌کند.

In Defense of Socialism: Four Speeches on the 30th Anniversary of the Cuban Revolution

کاسترو، فیدل، سخنرانی در مراسم سانتا کلارا، ۱۷ اکتبر ۱۹۹۷، به هنگام خاکسپاری بقایای گوارا و هم‌زمان او که در بولیوی کشته شده بودند. جشن بازگشت سپاه کمکی ارنستو چه‌گوارا به کوبا، دربرگیرنده‌ی مجموعه مقالات چاپ شده در هفته‌نامه‌ی میلیتانت (۱۹۹۷) است. این کتاب همچنین تقدیرات ریکاردو آلارکون، احمد بن بلا و سایر انقلابیونی را در برمی‌گیرد که چه‌گوارا را می‌شناختند و با او همکاری داشتند.

Celebrating the Homecoming of Ernesto Che Guevara's Reinforcement Brigade to Cuba

کاسترو، فیدل، سیاست خارجی انترناسیونالیستی کوبا ۱۹۷۵-۱۹۸۰ (پاٹ‌فایندر، ۱۹۸۱). این کتاب شامل سخنرانی‌هایی درباره‌ی کمک کوبا به آنگولا و انیوی و حمایت از انقلاب نیکاراگوئه است و اقدامات کوبا را برای تفویت نیروهای ضدامپریالیستی در جنبش عدم تعهد و مطالبی دیگر در برمی‌گیرد.

Cuba's Internationalist Foreign Policy 1975-80

کاسترو، فیدل، "فرایند تصحیح کوبا: دو سخنرانی از فیدل کاسترو"، در مجله‌ی نیویترنشال شماره‌ی ۶ (۱۹۸۶). این کتاب اهداف فرایند تصحیح و ضرورت آن را بیان می‌کند.

"Cuba's Rectification Process: Two Speeches by Fidel Castro"

کاسترو، فیدل، و بتو، فوی، فیدل و مذهب (سیمون و شوستر، ۱۹۸۷). این مصاحبه که در سال ۱۹۸۵ صورت گرفته شرحی است که به طور کامل دوران کودکی و نوجوانی کاسترو و علت انقلابی و کمونیست شدن او را در برمی‌گیرد. این کتاب سالیان آغازین زندگی کاسترو در ایالت اورینته، تحصیلات او در مدارس تحت اداره‌ی یسوعیان و تأثیرات سنت مبارزه در شرق کوبا بر او را در بر دارد.

Fidel and Religion

کاسترو، فیدل و گوارا، ارنستو چه، بیان حقیقت: چرا واشنگتن "جنگ سرد" علیه کوبا را خاتمه نمی‌دهد (پاٹ‌فایندر، ۱۹۹۲). کاسترو و گوارا، با استفاده از تریبون سازمان ملل، سرمشق انقلاب کوبا را ارایه می‌دهند و با زحمتکشان سراسر جهان صحبت می‌کنند، با زحمتکشانی که برای رهایی ملی و سوسیالیسم مبارزه می‌کنند. هر دو

رهبر کوبایی از جمله موضوعاتی که مطرح می‌کنند ابراز ارادت و احترامی است که آن‌ها نسبت به پاتریس لومومبا و نقش رهبری او در مبارزه‌ی ضدامپریالیستی در کنگو دارند.

To Speak the Truth: Why Washington's "Cold War" against Cuba Doesn't End

کوبا بر لبه‌ی پرتگاه: کاسترو، بحران موشکی و سقوط شوروی با ویرایش جیمز بلایت، بروس آلین و دیوید ولچ (نیویورک: پانتوئن، ۱۹۹۳). این کتاب دربرگیرنده‌ی بخش‌های عمده‌ای از نواریگردان‌های نشست بحران "موشکی" اکتبر ۱۹۶۲ است که در ۹-۱۲م ژانویه‌ی ۱۹۹۲ در هاوانا برگزار شد و فیدل کاسترو و سایر دست اندر کاران معاصر با آن رویداد از دولت‌های کوبا، ایالات متحده و شوروی در آن شرکت داشتند.

Cuba on the Brink: Castro, the Missile Crisis, and the Soviet Collapse

گوارا، ارنستو چه، انسان و سوسیالیسم در کوبا (پاث‌فایندر، ۱۹۶۸، ۱۹۸۹). این کتاب دربرگیرنده‌ی مقاله‌ای از گوارا است که مسایل بنیادین سیاسی و اقتصادی رویاروی طبقه‌ی کارگر را در متحول ساختن خود و به‌هنگام هدایت گذار به سوسیالیسم مورد بحث قرار می‌دهد. (مراجعه شود به آخر کتاب، آثاری که نشر طلایه پرسو ترجمه و منتشر کرده است.)

Socialism and Man in Cuba

گوارا، ارنستو چه، خاطرات ارنستو چه گوارا در بولیوی (پاث‌فایندر، ۱۹۹۵). این کتاب دربرگیرنده‌ی گزارش روزبه‌روزی است که گوارا از آغاز مبارزه و از اقدامات تحت رهبری او برای گشودن جبهه‌ی انقلابی در مخروط جنوبی آمریکای لاتین در سالیان ۱۹۶۶-۱۹۶۷ نوشته است.

The Bolivian Diary of Ernesto Che Guevara

گوارا، ارنستو چه، وقایع جنگ انقلابی کنگو (میلان، بارسلونا: گری جالبوموندادوری، ۱۹۹۹). گزارش دست اولی است از گوارا درباره‌ی مبارزه‌ی ۱۹۶۵ گروه اعزامی داوطلب کوبایی در کمک به مبارزان ضدامپریالیست در کنگو. این گزارش قبلاً چاپ نشده است.

Pasajes de la guerra revolucionaria: Congo

گوارا، ارنستو چه، وقایع جنگ انقلابی کوبا، ۱۹۵۶-۱۹۵۸ (پاث‌فایندر، ۱۹۹۶). در این کتاب گوارا ایجاد و آموزش ارتش شورشی و شکل‌گیری رهبری انقلابی کارگران و دهقانان را در کوبا شرح می‌دهد. این کتاب همچنین حاوی نامه‌ی ۱۹۶۵ گوارا به فیدل کاسترو است که در آن گوارا استعفای خود را از سمت‌ها و مسئولیت‌های

رهبری در کوبا اعلام می‌دارد تا به مبارزه‌ی انقلابی در سایر نقاط جهان پیوندد.
Episodes of the Cuban Revolutionary War, 1956-58

مارکس، کارل، و انگلس، فردریک، "اسپانیای انقلابی"، در مجموعه‌ی آثار کارل مارکس و فردریک انگلس، جلد ۱۳ (مسکو: انتشارات پروگرس، ۱۹۷۹)، به ویژه صفحات ۴۰۰-۴۳۹. مارکس در سلسله مقالاتی که برای نیویورک دیلی تریبون نوشته است از جنگ مقاومت مردمی اسپانیا در برابر ژوزف بناپارت، برادر ناپلئون، درس‌هایی را استخراج کرده است. ژوزف بناپارت در سال ۱۸۰۸ خود را پادشاه اسپانیا اعلام کرد و در سال ۱۸۱۳ از اسپانیا بیرون انداخته شد.
"Revolutionary Spain"

ماندلا، نلسون و کاسترو، فیدل، ما بردگان تا به کجا آمده‌ایم! آفریقای جنوبی و کوبا در دنیای امروز (پاٹ فایندر، ۱۹۹۱). سخنرانی‌های ایراد شده در ۲۶م ژوئیه ۱۹۹۱ در کوبا که ارزیابی ماندلا از نبرد کوئیتو کواناوال در سال ۱۹۸۸ در جنوب آنگولا و نقش تاریخی کوبا در یاری‌رسانی به مبارزه‌ی آزادی‌بخش آفریقا را در بر دارد.
(مراجعه شود به آخر کتاب، آثاری که نشر طلایه پرسو ترجمه و منتشر کرده است).
How Far We Slaves Have Come! Cuba and South Africa in Today's World

واترز، ماری آلیس، "دفاع از کوبا، دفاع از انقلاب سوسیالیستی کوبا" در مجله‌ی نیواینترنشنال شماره‌ی ۱۰ (۱۹۹۴). در این مقاله از خط مشی کمونیستی رهبری کوبا در مواجهه با چالش‌های به وجود آمده در دوران ویژه دفاع می‌شود.
"Defending Cuba, Defending Cuba's Socialist Revolution"

وییه‌گاس، هری، پومبو: یکی از چریک‌های هم‌رزم «چه» (پاٹ فایندر، ۱۹۹۷). خاطرات و شرحی است از وییه‌گاس درباره‌ی مبارزه‌ی انقلابی ۱۹۶۶-۱۹۶۸ در بولیوی.
Pombo: A Man of Che's "guerrilla"

فهرست اعلام و موضوعات

- شهرت آن، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۵۵
 همچنین نگا نیروهای مسلح انقلابی (فار)
 ارتش مامبی، ۸۷، ۱۵۸، ۲۱۹، ۲۲۰
 ارتش‌های سرمایه‌داری، ۴۵، ۱۸۰
 افسران ارتش‌های سرمایه‌داری، ۵۰، ۵۸، ۵۹،
 ۶۰
 رفتار غیرانسانی در آن ارتش‌ها، ۱۵، ۹۹،
 ۱۳۱-۱۳۲
 استالین، ژوزف، ۲۰۷
 اسرار ژنرال‌ها، ۲۹، ۳۱-۳۲، ۱۷۲، ۲۲۳
 اسکامبری و جنگ علیه ضدانقلابیون در آنجا،
 ۴۰، ۴۴، ۴۷، ۶۳، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶،
 ۱۳۸، ۱۴۵، ۲۱۱، ۲۱۶
 اصلاحات ارضی، ۱۶۴
 اقدامات خرابکارانه‌ی ضدانقلاب، ۳۰، ۷۹،
 ۱۰۲، ۱۰۷
 الجزایر، ۳۱، ۶۳، ۲۰۹، ۲۱۲
 الحاق‌گرایان، ۱۵۴، ۲۰۴
 السالوادور، ۴۰
 امپریالیسم ایالات متحده:
 قدرت نظامی آن، ۵۳، ۹۳-۹۴، ۱۳۲،
 ۱۶۹-۱۷۰
 مبارزه‌ی آن علیه کوبا، ۴۵۴۴، ۵۵، ۶۴، ۷۹،
 ۱۲۳
 و بحران اکتبر، ۳۲-۳۵، ۵۵، ۷۹-۸۱،
 ۱۲۱-۱۲۳، ۱۶۹
 و حمایت آن از نظام‌های آمریکای لاتین، ۳۹
 و خلیج خوک‌ها، ۳۴، ۱۲۴-۱۲۵
 و محاصره‌ی دریایی کوبا، ۳۸
- آبرانتس، خوزه، ۵۷، ۹۰، ۱۷۷، ۲۰۳
 آراگونس، امیلیو، ۱۸۹، ۲۰۳
 آسه‌وه‌دو، انریکه، ۱۰۶
 آفریقا، ۱۹۳-۱۹۴
 کمک کوبا به آفریقا، ۱۴، ۶۳، ۱۲۳، ۱۸۷-۱۸۸
 همچنین نگا آنگولا؛ کنگو؛ کویتو کواناوال
 آفریقای جنوبی، ۲۶، ۱۲۳
 آلفانسو زایاس، لوییس آلفانسو، ۱۰۶
 آلمیدا، خوان، ۳۰-۳۱، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۱۷،
 ۲۲۳
 آمریکای لاتین و ارتش‌های بورژوازی آنجا،
 ۳۹-۴۰
 آندرسون، رودلف، ۸۳
 آنگولا، ۲۶، ۳۱، ۱۲۳، ۱۵۰
 آیزنهاور، دوآیت دی، ۳۴، ۱۲۵
 اتحاد شوروی:
 فروپاشی رژیم آن، ۴۹، ۵۵، ۹۳، ۹۵،
 ۲۱۱-۲۱۲
 و بحران اکتبر، ۳۳-۳۶، ۸۲-۸۵، ۱۰۵، ۱۷۰
 و کمک نظامی به کوبا، ۲۴، ۳۰، ۳۵-۳۶، ۵۲
 اتحادیه‌ی صنایع نظامی کوبا، ۶۴، ۲۰۷
 اتیوپی، ۳۱، ۶۳، ۱۲۳
 اِچه‌وه‌ریا، خوزه آنتونیو، ۲۲۲
 ارتش ایالات متحده. نگا ارتش‌های سرمایه‌داری؛
 نگا امپریالیسم ایالات متحده و قدرت نظامی
 آن
 ارتش شورشی، ۹-۱۰، ۱۵، ۲۰۴
 بخش آموزش، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۷۲
 به‌عنوان روح انقلاب، ۱۷۴

- بولیوی، ۱۵۰
 بومه‌دین، هاوآری، ۲۰۹
 پاردو گوئرا، رامون، ۱۰۶
 "پاکان"، ۱۱۱، ۱۱۶
 پاول، کولین، ۵۹
 پاپس، فرانک، ۲۰۶، ۲۱۶
 پایگاه دریایی گوانتانامو، ۴۵، ۶۴
 پرز راسپیده، لویس، ۵۱، ۵۲، ۶۴، ۲۰۶-۲۰۷
 پرز، کرسنسیو، ۱۵۵، ۲۰۷
 پرسپکتیوا ماندیال، ۱۱، ۱۹، ۴۲، ۸۶، ۱۸۰
 پلایا گیرون. نگا خلیج خوک‌ها
 پوئبلا، دلسا "تنه"، ۱۵۷، ۲۰۷
 پوئبلا، کارلوس، ۱۹۸، ۲۰۲
 پیمان بیطرفی شوروی-آلمان (۱۹۳۹)، ۸۳
 ۱۰۵، ۲۰۷
 تارارا، ۱۵۹-۱۶۰، ۱۹۹
 تانزانیا، ۱۹۴، ۱۹۵
 تانیا (هایدی تامارا بونکه)، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۸
 تبعیض نژادی، ۱۶، ۱۵۷-۱۶۲
 توریچلی، رابرت، ۶۴
 توفان جورجس، ۱۷۵، ۲۰۱
 توفان فلورآ، ۵۷، ۱۷۶، ۲۰۸
 توفان میچ، ۱۷۵، ۲۰۱
 جانسون، لیندون بی، ۱۲۵
 جنبش ۲۶ام ژوئیه، ۲۳، ۷۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۵۵،
 ۱۶۳، ۲۰۸
 جنبش ضد جنگ ویتنام، ۳۷، ۷۳-۷۴، ۹۴
 جنبش کمونیستی در ایالات متحده، ۳۶-۳۷
همچنین نگا حزب کارگران سوسیالیست
 جنگ اسپانیا-آمریکا، ۸۷
 جنگ انقلابی کوبا، ۲۳، ۱۱۶-۱۱۷، ۱۵۵-۱۵۷
همچنین نگا ارتش شورشی
 جنگ جهانی دوم، ۷۴-۷۵، ۸۳، ۱۷۰
 جنگ کره، ۱۲۶، ۱۴۵
 "جنگ لویا"، ۹۷-۹۸
 جنگ‌های استقلال کوبا، ۴۴، ۸۶، ۱۰۰، ۱۵۴،
 ۱۹۹، ۲۲۲
 جنگ همگانی توده‌ی مردم، ۵۵، ۵۶، ۸۱، ۹۴،
 ۱۱۸
 جوانان، ۱۵، ۹۸
 و دوران ویژه، ۴۸، ۱۸۴-۱۸۵
 چومبه، موسی، ۲۰۹
 چومون، فاروه، ۲۲۲
 حزب ارتدوکس (حزب خلق کوبا)، ۱۶۳،
 ۲۰۹-۲۱۰
 حزب بلشویک، ۷۳، ۹۸، ۱۰۰
- همچنین نگا خلیج خوک‌ها؛ بحران اکتبر
 امتیازات، ۴۷، ۱۲۰، ۱۷۸-۱۸۰
 انتخابات:
 در کوبا، ۱۲۷، ۱۴۵
 در نیکاراگوئه، ۴۱، ۶۳-۶۴
 انجمن جوانان کمونیست (یوجی‌سی)، ۱۶، ۴۸،
 ۴۹، ۱۳۲، ۱۸۴-۱۸۶
 انجمن رزمندگان انقلاب کوبا، ۱۸۳
 انسان و سوسیالیسم در کوبا (گوارا)، ۳۰
 انقلاب روسیه، ۹۸، ۱۰۰
 انقلاب کوبا:
 دست‌آوردهای اجتماعی آن، ۴۷، ۱۱۹-۱۲۰،
 ۱۲۸، ۱۳۸
 سرمشق بودن آن، ۱۶، ۷۹، ۸۴
 همبستگی جهانی با آن، ۳۸
 انگلس، فردریک، ۲۱۹، ۲۲۷
 اوچوآ، آرنالدو، ۵۷، ۹۰-۹۱، ۱۲۹-۱۳۱، ۱۷۷،
 ۲۰۴-۲۰۵، ۲۲۴
 ایالت اورینته، ۱۵۳-۱۵۴
 بائز، لویس، ۳۱، ۲۲۳
 باتیستا، فولجنسیو، ۹، ۲۳، ۲۴، ۱۱۱-۱۱۲، ۲۰۵
 کودنای ۱۹۵۲، ۶۹، ۷۶، ۱۱۱، ۱۱۵-۱۱۶،
 ۱۵۴
 بارنز، جک، ۱۹، ۳۶-۳۷، ۲۲۳
 بالاگوئر، خوزه، رامون، ۱۳۳، ۱۴۶، ۱۷۶، ۲۰۱،
 ۲۰۵، ۲۲۴
 بایو، آلبرتو، ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۰۵-۲۰۶
 بحران اکتبر (۱۹۶۲)، ۱۲، ۲۰۶، ۲۲۶
 اعتراضات در ایالات متحده، ۳۶-۳۷، ۱۲۱
 بسیج مردم کوبا طی آن، ۳۳، ۳۵، ۱۶۷-۱۶۸
 سرنگونی یو-۲ طی بحران، ۸۲-۸۵، ۱۲۴
 نقش اتحاد شوروی، ۳۲-۳۶، ۸۲-۸۵، ۱۰۵،
 ۱۷۰
 نقش کوبا در جلوگیری از بروز جنگ، ۳۳، ۳۴،
 ۸۱، ۱۲۲-۱۲۳
 نقشه‌ی حمله‌ی ایالات متحده، ۳۳-۳۴، ۵۵،
 ۸۰، ۱۲۱، ۱۶۸
 و بازرسی کوبا، ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۰۰
 و تفسیر ایالات متحده از آن، ۳۲، ۱۲۱
 بحران "موشکی" کوبا. نگا بحران اکتبر
 برادران نجات، ۸۵-۸۶، ۹۷، ۱۰۵، ۱۲۲
 براوو، فلاویو، ۸۱
 برده‌داری، ۱۰۰، ۱۵۸، ۲۰۴
 بناپارت، ژوزف، ۱۱۸، ۱۴۵، ۲۲۷
 بن‌بلا، احمد، ۶۳، ۲۰۹، ۲۲۵
 بورخه، توماس، ۲۰۷

- میان آن‌ها، ۷۳-۷۴
 سسپیدس، کارلوس مانوئل دو، ۱۰۰، ۱۵۴، ۲۱۲، ۲۲۲
 سلاسی، هایلا، ۶۳
 سوتو، لیونل، ۷۸، ۲۱۲، ۲۱۳
 سوری مارین، هومبرتو، ۱۶۴، ۲۱۳
 سوریه، ۲۵، ۲۶، ۳۱
 سوسیالیسم، ۷۸، ۷۹، ۸۷، ۱۴۱، ۱۴۲
 سی‌ان‌فیوگوس، کامیلو، ۱۳۰، ۱۸۰، ۲۱۳
 سینترا فریاس، لئوپولدو، ۱۵۷، ۲۱۳
 شیپاس، اِدواردو، ۲۱۳
 صنایع شکر، ۱۷۷
 طغیان سی‌ان‌فیوگوس (۱۹۵۷)، ۶۹، ۷۷، ۲۱۳
 عالمگیر شدن، ۱۸۱
 عملیات پوما، ۱۳۵
 فحشاء، ۹۱
 فرانت‌دوفورس، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۰۱
 فرایند تصحیح، ۱۴۰-۱۴۴، ۲۱۴، ۲۲۴، ۲۲۵
 فرناندز پادیللا، اسکار، ۱۸۹، ۲۱۴
 فرناندز، خوزه رامون، ۱۲، ۱۱۱-۱۱۳، ۱۲۰، ۱۳۱، ۱۴۵
 در خلیج خوک‌ها، ۱۱۳، ۱۲۰
 در زندان، ۱۱۱-۱۱۲، ۱۱۵-۱۱۶
 فرناندز مل، اسکار، ۱۸۹، ۲۱۴
 فرهنگ، ۱۶، ۲۹، ۳۱، ۹۸، ۱۷۱-۱۷۵
 فریاس، سیرو، ۱۵۵، ۲۱۴
 قاچاق مواد مخدر، ۹۱، ۱۳۰-۱۳۱
 قبیله گرایس، ۱۹۰
 کابیللا، لوران دزیره، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۱۴-۲۱۵
 کاپل، مارتین، ۱۹
 کاریراس، انریکه، ۱۲، ۶۹-۷۱، ۷۸، ۹۸
 در ارتش پیش از انقلاب، ۶۹، ۷۴-۷۷، ۸۷
 در زندان، ۶۹، ۷۷-۷۸
 در ویتنام، ۷۱، ۹۲-۹۳
 طی بحران اکتبر، ۸۱-۸۳
 کارگران:
 طی خلیج خوک‌ها، ۱۶۶-۱۶۷
 و فرهنگ، ۱۷۱
 کاساوویو، ژوزف، ۱۹۴، ۲۱۵
 کاسترو، راتول، ۵۳، ۷۱، ۱۲۰، ۱۷۴، ۲۱۵، ۲۲۴
 تبلیغات علیه او، ۴۹، ۵۰، ۸۷-۸۹، ۹۲، ۱۲۸-۱۳۰
 خصوصیات رهبری او، ۴۹، ۵۰، ۵۸، ۸۹
 ۱۱۸-۱۱۹، ۱۲۸-۱۲۹، ۱۷۵
 طی مبارزه‌ی انقلابی، ۲۳، ۸۸، ۲۱۵
- حزب سوسیالیست مردمی (پی.اس.پی.)، ۷۷، ۱۶۳، ۲۱۰
 حزب کارگران سوسیالیست (اس.دیلیو.پی.)، ۷۳، ۸۶
 حزب کمونیست کوبا، ۷۸، ۱۴۲، ۱۸۲، ۲۱۰
 کنگره‌ی پنجم، ۴۴، ۴۸، ۶۴
 حقوق بشر، ۱۳۹، ۱۴۰
 حمله به مونکادا، ۷۶-۷۷، ۸۸، ۱۵۵، ۲۰۱، ۲۰۶
 خروش‌چف، نیکیتا، ۳۳، ۳۶، ۸۱، ۱۰۵، ۱۲۱، ۱۶۹
 خلیج خوک‌ها، ۱۱، ۶۹-۷۰، ۱۳۴-۱۳۷، ۲۱۰
 اهداف ایالات متحده در آن، ۱۲۴-۱۲۵، ۱۳۳-۱۳۵
 بسیج مردم طی آن، ۵۵، ۵۷، ۱۳۶-۱۳۷، ۱۶۶-۱۶۷
 پیامدهای آن، ۷۸-۷۹
 کارگران و خلیج خوک‌ها، ۱۶۶-۱۶۷
 نیروی هوایی کوبا در آن، ۷۰، ۷۶
 دانشکده‌ی نظامی کامیلو سی‌ان‌فیوگوس، ۵۹
 دیرکه، ویکتور، ۱۸۸، ۲۱۰
 دوران ویژه، ۲۱۱-۲۱۲
 اقدامات آن، ۴۶، ۱۴۳، ۱۴۴، ۲۱۱-۲۱۲
 تأثیر فرهنگی آن، ۱۷۳-۱۷۴
 جوانان و دوران ویژه، ۲۶-۲۹، ۱۸۴-۱۸۵
 چالش‌های سیاسی آن، ۱۵، ۴۶-۴۹، ۱۹۸
 حوادث ۱۵ اوت ۱۹۹۴، ۶۵
 و رشد نابرابری تحت آن، ۲۷-۴۸، ۱۸۴
 و نیروهای مسلح انقلابی، ۴۶، ۴۷-۴۹، ۵۸-۵۹، ۹۵-۹۸، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۷۷-۱۷۹
 همچنین نگاه فروپاشی اتحاد شوروی
 روزالس دل تورو، اولیسیس، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۱۲
 روسیه، ۹۱
 همچنین نگاه اتحاد شوروی
 رومانی، ۹۱
 زنان، ۱۶، ۱۹۸
 در نیروهای مسلح، ۷۵، ۱۶۱
 سازمان مرکزی اطلاعات (سیا)، ۱۳۴-۱۳۵
 سازمان وحدت آفریقا (او.آی.یو.)، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۱
 سانتاکلارا و نبرد آن، ۱۴۹
 سانچز، سلیا، ۱۵۵، ۲۱۲
 ساندنیست‌ها. نگاه نیکاراگوئه
 ساومیالوت، گاستون، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۱۲
 سپاه‌های جوانان پانچیتو گومز تورو، ۱۸۵-۱۸۶
 سربازان ایالات متحده و فعالیت کمونیستی در

- و اسرار ژنرال‌ها، ۲۹-۳۱، ۳۲
و دوران ویژه، ۹۵، ۹۷، ۱۴۳
و قضیه‌ی اوچوآ، ۹۰، ۱۲۹-۱۳۰
کاسترو، فیدل، ۱۵، ۸۸، ۱۰۱، ۱۲۰، ۱۷۴، ۱۸۲،
۲۰۱، ۲۰۷، ۲۱۵-۲۱۶، ۲۲۴-۲۲۶
اصلاحات ارضی، ۱۶۴
حضور او در خط مقدم، ۵۶، ۵۷، ۶۵، ۱۶۹،
۱۷۵-۱۷۶
درباره‌ی باقیمانده‌ی جسد «چه» به‌عنوان نیروی
کمکی تقویت‌کننده، ۱۳، ۱۰۱، ۱۹۸، ۲۲۵
در مقام رهبر اصلی انقلاب، ۸۹، ۱۱۸، ۱۲۴،
۱۲۸، ۱۶۹
در مقام رهبر مبارزه‌ی انقلابی، ۲۳، ۲۴، ۶۹،
۸۸، ۱۱۷، ۱۶۳، ۱۷۴، ۲۱۶
در مقام فرمانده کل نیروهای مسلح انقلابی،
۱۴، ۶۹، ۷۰، ۱۱۷، ۱۲۸
در مقام مربی سیاسی، ۴۹، ۱۶۸
و بحران اکتبر، ۳۴، ۳۶، ۸۱، ۸۲، ۱۰۵، ۱۶۹،
۲۰۰
و پیمان بیطرفی شوروی-آلمان، ۲۰۷
و تبعیض نژادی، ۱۹۹
و نوفان فنوآ، ۵۷، ۱۷۶
و «چه» در کنگو، ۱۸۹، ۱۹۵
و خلیج خوک‌ها، ۱۱، ۲۵، ۵۶، ۷۰، ۱۱۳، ۱۶۶،
۱۶۹
و دوران ویژه، ۴۸، ۴۹، ۹۵، ۱۳۵-۱۳۶
و فرایند تصحیح، ۱۴۱-۱۴۲
کاستل لانوس، آلبرتو، ۱۵۹، ۲۱۶
کانادا، ۵۲
کشاورزان، ۹۸، ۱۳۷-۱۳۸
پیش از انقلاب، ۱۶۴
کلارک، استیو، ۲۲۳
کلارک، مارک، ۱۲۶، ۱۴۵
کلینتون، ویلیام جی، ۱۲۷
کمیته‌های دفاع از انقلاب (سی‌دی‌آر)، ۱۷۹،
۲۱۶
کندی، جان اف.:
و بحران اکتبر، ۱۲، ۳۳-۳۴، ۷۹، ۸۰، ۱۲۱،
۱۲۲، ۱۶۹
و خلیج خوک‌ها، ۳۳، ۱۲۵
کنگو، ۶۳، ۱۴۹-۱۵۰، ۱۸۷-۱۸۸، ۱۹۶،
۲۰۸-۲۰۹
کوئلو، کارلوس، ۲۰۹
کوئینو کواناوال، ۲۶، ۲۲۷
کولومه، آبه‌لاردو (فاری)، ۲۴، ۲۱۶
در مقام وزیر کشور، ۹۰، ۱۲۹، ۱۷۷
- گاریسیا، گوئیل لرمو، ۱۵۵، ۲۱۷
گرانادا، ۳۹
گرانما، ۷۷، ۷۸، ۸۸، ۱۵۵، ۲۱۷
گروه تأثر اسکامیری، ۱۷۳، ۲۰۰
گلوبالیزاسیون
نگا عالمگیر شدن
گوئورا، اورستس، ۱۵۷، ۲۱۷
گوارا، ارنستو چه، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۲۹-۳۰،
۱۰۳-۱۰۴، ۱۶۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۶-۲۲۷
اصلاحات ارضی، ۱۶۴
بازگردانده شدن باقیمانده‌ی جسد او (۱۹۹۷)،
۱۲، ۴۴، ۶۴، ۱۰۲، ۱۲۸، ۱۹۶-۱۹۸
در کنگو، ۱۵۰، ۱۸۷-۱۹۶
طی بحران اکتبر، ۳۵، ۱۶۶
مسئولیت‌های او در ارتش شورشی، ۱۰۴،
۱۰۷، ۱۷۱، ۱۷۴
میراث او، ۱۰۱، ۱۲۸، ۱۹۷
نامه‌ی وداع به فیدل، ۵۱، ۶۴، ۱۹۲
نظر او درباره‌ی انقلابی کوبایی بودن، ۱۹۲
نظر او درباره‌ی مبارزه با نژادپرستی، ۱۶۰
و مبارزه برای کسب فرهنگ، ۱۷۱-۱۷۳
گورکی، ماکسیم، ۲۰۱
گومز نورو، پانچیتو، ۱۸۶
گومز، ماکسیمو، ۱۸۶، ۲۱۸
گیرون. نگا خلیج خوک‌ها
لاستره، مانوئل، ۱۵۷
لاکوبره، ۳۰، ۲۱۸
لنین، وی.آی.، ۷۳، ۹۸، ۱۰۰، ۱۸۲، ۲۱۸
لوپز، آنتونیو "نیکو"، ۱۸۱، ۲۱۸
لوپز کیوبا، نستور، ۱۲، ۲۳-۲۷
ریشه‌ی دهقانی او، ۲۳، ۶۰
طی بحران اکتبر، ۳۵-۳۶
مأموریت‌های انترناسیونالیستی او، ۲۵-۲۶، ۴۵
لورنته، میگوئل، ۱۵۷، ۲۱۸
لومومبا، پاتریس، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۰۱، ۲۰۸،
۲۰۹، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۶
ماثو تسه‌دونگ، ۱۹۵
ماتوس، هوبرت، ۲۱۳
ماچادو ورتورا، خوزه رامون، ۲۰۱، ۲۱۹
مارتی، خوزه، ۱۶۹، ۱۸۲، ۱۸۶، ۲۱۹
مارنیتز تامابو، خوزه، ماریا (پایی)، ۱۸۸، ۲۰۹،
۲۱۹
مارکس، کارل، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۱۹، ۲۲۷
ماسشو، آنتونیو، ۱۵۸، ۱۸۶، ۲۱۹
ماسه‌تی، خورخه ریکاردو، ۲۱۶
ماندلا، نلسون، ۲۲۷

- نقش رهبری آن، ۵۰، ۵۱، ۵۷-۵۹، ۹۰، ۱۷۷-۱۷۸
- و دوران ویژه، ۴۶، ۴۸-، ۹۵-۹۸، ۱۴۱، ۱۷۷-۱۷۸
- همچنین نگاه ارتش شورشی
- نیروی هوایی انقلابی، ۶۹-۷۰، ۷۶، ۹۳-۹۵، ۹۶، نیکاراگوئه، ۳۸-۴۳
- انتخابات ۱۹۹۰ در آنجا، ۴۱-۴۲، ۶۳-۶۴
- انقلاب ساندنیسی، ۳۸، ۴۰-۴۱، ۴۲
- بحث سربازگیری در آنجا، ۴۱-۴۳
- جنگ کنترها، ۴۰-۴۳
- کمک کوبا به آن، ۲۶، ۳۸، ۴۰-۴۱، ۴۲، ۴۵
- واترز، ماری آلیس، ۱۹، ۳۶، ۲۲۷
- واحدهای تولیدی تعاونی پایه (بوی بی سی)، ۴۶، ۱۳۸، ۲۱۱
- ورده اولیوو، ۱۰۷، ۱۷۴، ۲۲۱
- وقایع جنگ انقلابی کنگو (گوارا)، ۱۸۷، ۱۹۲، ۲۰۹، ۲۲۶
- وینتام:
- جنگ ایالات متحده علیه آن، ۸۰، ۹۳، ۱۲۵
- کوباییان در آنجا، ۹۲-۹۳
- مبارزه‌ی ضدامپریالیستی آن، ۱۱۸
- همچنین نگاه جنبش ضدجنگ وینتام
- ویه گاس، هری (پومبو)، ۱۳، ۱۰۶، ۱۴۹-۱۵۱
- پیوستن به جنبش انقلابی، ۱۵۵-۱۵۶، ۱۶۳-۱۶۴
- در کنگو، ۱۴۹، ۱۸۷
- هاتویی، ۱۵۳، ۲۲۱
- هارت، آرماندو، ۱۱۲، ۲۲۱
- هیأت رهبری انقلابی، ۷۷، ۲۲۲
- هیتلر، آدولف، ۲۰۷
- هیروشیما و ناگازاکی، ۵۲
- بارآ، ۱۵۵-۱۵۷
- بارآ، گرتو دو، ۱۹۹، ۲۲۲
- مأموریت‌های انترناسیونالیستی، ۳۰-۳۱، ۴۸، ۶۳
- محوریت سیاسی آن، ۱۵، ۴۵، ۶۱
- همچنین نگاه مدخل هر کشور
- مک‌نامارا، روپرت، ۳۴، ۲۲۰
- ملی کردن (صنایع و سرمایه)، ۲۰۰
- منتدنز، جیسس، ۱۵۴، ۲۲۰
- موبوتو، سه‌سه‌سه‌کو، ۱۹۴، ۲۲۰
- مولله، پیرره، ۱۹۵، ۲۲۰
- مونتانه، جیسس "چوچو"، ۷۸، ۲۲۰
- میلیتانت، ۱۱، ۴۲، ۸۶، ۱۸۰
- میلیشیا‌های مسلح ایالتی، ۹۶
- میلیشیا‌ی ملی انقلابی، ۱۶، ۱۳۳
- در خلیج خوک‌ها، ۱۶۶، ۲۱۰
- مین زمینی، ۵۱-۵۴
- نامیبیا، ۲۶، ۱۲۳، ۱۹۴، ۲۲۱
- نیروهای مسلح انقلابی (فار)، ۹۴، ۱۷۶-۱۷۷، ۲۲۱
- آموزش سیاسی در آن، ۴۳-۴۴، ۱۸۱-۱۸۲
- آموزش‌های اولیه‌ی آن، ۲۴، ۳۰، ۳۱، ۵۶، ۱۱۷-۱۱۸
- به‌منابۀ مردم در لباس نظامی، ۱۲۹-۱۳۰، ۱۷۷، ۱۸۰
- شکل‌گیری آن، ۱۴-۱۶، ۲۴، ۳۰، ۵۶، ۱۱۶-۱۱۷
- عدم اختصاص امتیازات خاص به آن، ۴۷، ۵۸، ۶۰، ۱۲۰، ۱۷۸-۱۷۹
- عدم وجود فساد در آن، ۵۸، ۱۷۸-۱۷۹
- کادرهای قدیمی‌تر آن، ۵۹، ۶۰، ۱۷۸، ۱۷۹
- ماهیت طبقاتی آن، ۱۴-۱۵، ۲۹، ۵۹-۶۱، ۱۰۰، ۱۷۲
- مبارزه برای کسب فرهنگ، ۱۶، ۲۹، ۳۱، ۱۷۱-۱۷۵
- معیارهای رفتاری در آن، ۵۷-۶۰، ۱۰۱، ۱۳۱-۱۳۲، ۱۳۵-۱۳۶، ۱۳۸-۱۴۰

نشر طلایه، پرسو منتشر کرده است:



● محاكمه‌ی سوسیالیسم

- اثر: جیمز پی کانن
- مترجم: مسعود صابری
- ۲۷۲ صفحه

● تحول در دریا

- دگرگونی سیاسی در بطن ایالات متحده
- اثر: جک بارنز
- مترجم: شهره ایزدی
- ۶۴ صفحه

● ما بردگان تا به کجا آمده‌ایم!

- اثر: نلسون ماندلا و فیدل کاسترو
- مترجم: مسعود صابری
- ۱۱۲ صفحه

● مالکم ایکس با جوانان سخن می‌گوید

- اثر: مالکم ایکس
- مترجم: مسعود صابری
- ۱۶۸ صفحه

● اعتلای زن و انقلاب آفریقا

- اثر: توماس سانکارا
- مترجم: شهره ایزدی
- ۹۶ صفحه

● گام‌های امپریالیسم به سوی فاشیسم و جنگ

○ اثر: جک بارنز

○ مترجم: شهره ایزدی

○ ۱۹۶ صفحه



● شلیک اولین توپ‌های جنگ جهانی سوم،

علل تهاجم واشنگتن علیه عراق

○ اثر: جک بارنز

○ مترجم: شهره ایزدی

○ ۲۲۴ صفحه



● انسان و سوسیالیسم در کوبا

○ اثر: چه گوارا و فیدل کاسترو

○ مترجم: شهره ایزدی

○ ۸۸ صفحه

○ چاپ دوم



در دست انتشار:

● چشم‌انداز دگردیسی در آموزش

خدعه‌ی اصلاح تعلیم و تربیت در سرمایه‌داری

○ اثر: جک بارنز

○ مترجم: شهره ایزدی

○ ۶۴ صفحه



● پورتوریکو و ضرورت استقلال

○ اثر: رافائل کانسل میراندا

○ مترجم: سیاوش سماواتی

○ ۸۰ صفحه



The History of the Russian Revolution

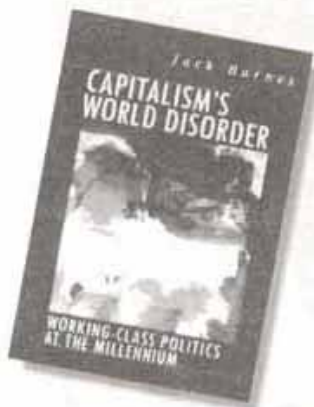
Leon Trotsky The social, economic, and political dynamics of the first socialist revolution as explained by one of the principal leaders of this victorious struggle that changed the course of history in the twentieth century. Unabridged edition 3 vols. in one.



Capitalism's World Disorder

WORKING-CLASS POLITICS
AT THE MILLENNIUM

Jack Barnes "The social devastation, financial panics, political turmoil, police brutality, and military assaults accelerating all around us are not chaos. They are the inevitable forces unleashed by capitalism. But what future capitalism has in store for us is not inevitable. It can be changed by the timely solidarity, courageous action, and united struggle of workers and farmers conscious of their power to transform the world."



Distributed by PATHFINDER:

NEW INTERNATIONAL no. 11
U.S. IMPERIALISM HAS LOST THE COLD WAR by *Jack Barnes*. SOCIALISM: A VIABLE OPTION by *José Ramón Balaguer*. THE COMMUNIST STRATEGY OF PARTY BUILDING TODAY by *Mary-Alice Waters*. OURS IS THE EPOCH OF WORLD REVOLUTION by *Jack Barnes and Mary-Alice Waters*.



410 West Street, New York, NY 10014, Tel:(212)741-0690, Fax:(212) 727-0150
E-mail: 73321.414@compuserve.com

This book is a Farsi translation of

Making History

Interviews with four generals of
Cuba's Revolutionary Armed Forces

Edited by Mary-Alice Waters

Copyright © 1999 by Pathfinder Press

Copyright © 2001 by Pathfinder Press and Talaye Porsoo Publications

All rights reserved

ISBN for original English version 0-87348-902-0

ISBN for Farsi version 964-90458-8-0

Translation by
Soroush Moheb'bi

Edited by
Masoud Saberi

Farsi Publisher
Talaye Porsoo Publications
Tehran P.O. Box 13185/1197
E-mail: ntalaye_p@yahoo.com

This book is a Farsi translation of:

Making History

Interviews with four generals of
Cuba's Revolutionary Armed Forces

Edited by Mary-Alice Waters

Copyright © 1999 by Pathfinder Press

All rights reserved

ISBN: 0-87348-902-0

«ما قابلیت ساختن تاریخ را داشته ایم، نه نوشتن آن را»

رائول کاسترو

در اول ژانویه ۱۹۵۹ زنان و مردان کوبا در فوج‌های میلیونی به اینکه صرفاً بازیچه‌ی دست تاریخ باشند خاتمه دادند و سازنده‌ی تاریخ نیز شدند. بدین ترتیب آنان دروازه‌ی نخستین انقلاب سوسیالیستی قاره‌ی آمریکا را گشودند.

انسان‌هایی که جنگیدند تا این کار عظیم را رقم بزنند افراد زحمتکش عادی بودند. غالباً هنوز در عنفوان نوجوانی یا در اوایل بیست سالگی بودند. اینکه آن‌ها که بودند، خاستگاهشان چه بود و اینکه چه تجاربی آن‌ها را دگرگون ساخت مضمون این کتاب است.

چهار ژنرال برجسته‌ی نیروهای مسلح انقلابی کوبا، که هر یک قریب به نیم قرن فعالیت انقلابی داشته‌اند، درباره‌ی زندگی خود صحبت می‌کنند. از لابه‌لای خاطراتشان ما می‌توانیم اصالت نیروی طبقاتی‌ای را مشاهده کنیم که کل عصر ما را شکل داده است. می‌توانیم درک کنیم که چگونه مردم کوبا، در عین مبارزه برای ساختن جامعه‌ای نوین، بیش از چهل سال در مقابل واشنگتن ایستاده‌اند.

نشر طلایه پُرسو

شابک: ۰-۸-۹۰۴۵۸-۹۶۴ ISBN 964-90458-8-0